تدبر در قرآن

از

- کتاب الله

- سنت پیامبرص

- اقوال بزرگان دین

**نویسنده:**

**سلمان السنیدی**

**مترجم:**

**پدرام اندایش**

|  |  |
| --- | --- |
| **عنوان کتاب:**  | تدبر در قرآن از کتاب الله، سنت پیامبر، اقوال بزرگان دین |
| **عنوان اصلی:**  | تدبر القرآن |
| **نویسنده:**  | سلمان السنیدی |
| **مترجم:**  | پدرام اندایش |
| **موضوع:**  | قرآن - علوم قرآنی و تحقیقات و مطالب قرآنی - تدبر در قرآن |
| **نوبت انتشار:**  | اول (دیجیتال)  |
| **تاریخ انتشار:**  | دی (جدی) 1394شمسی، ربيع الأول 1437 هجری |
| **منبع:**  |  |
|  |  |
| **این کتاب از سایت کتابخانۀ عقیده دانلود شده است.** **www.aqeedeh.com** |  |
| **ایمیل:**  | **book@aqeedeh.com** |
| **سایت‌های مجموعۀ موحدین** |
| www.mowahedin.comwww.videofarsi.comwww.zekr.tvwww.mowahed.com |  | www.aqeedeh.comwww.islamtxt.com[www.shabnam.cc](http://www.shabnam.cc)www.sadaislam.com |
|  |  |
|  |
| contact@mowahedin.com |

**«**کسی که علم و تقوا و تدبر نداشته باشد، ذره­ای از حلاوت قرآن را درک نخواهد کرد**»**. [زرکشی: البرهان 2/171].

**«**برای من عجیب است که چگونه می­شود کسی قرآن بخواند و تاویل آن را نداند و در عین حال از آن لذت ببرد!**»**. [ابن جریر طبری: معجم الأدباء 18/63].

**«**هدف استفاده از قرآن، فهم معانی و عمل به آن‌ها می­باشد و اگر غیر از این مقصود دیگری وجود داشته باشد، حافظ [آن قرآن] نه از اهل علم است و نه از اهل دین**».**  [شیخ الإسلام ابن تیمیة: الفتاوی 23/54]

**«**ای فرزند آدم! وقتی تمام همت تو آن است که به آخر سوره برسی، چگونه قلبت تعالی خواهد یافت؟**»** [حسن البصری: مختصر قیام الیل از مروزی ص 150].

**«**وقتی -تدبر کننده- در قرآن آیه­ای را مرور می‌کند که برای شفای قلبش محتاج آن است، آن آیه را صد بار و چه بسا شبی تا به سحر تکرار کند، باید در نظر داشت قرائت آیه­ای همراه تدبر و فهم آن بهتر و نافعتر برای قلب از قرائت کل قرآن در حالت بدون تدبر و فهمیدن می‌باشد و [همان یک آیه] او را به کسب ایمان و شوق حلاوت قرآن سوق می­دهد**»**. [ابن قیم: مفتاح دار السعادة، ص221].

بسم الله الرحمن الرحيم

فهرست مطالب

[فهرست مطالب ‌أ](#_Toc437298434)

[مقدمه‌ی مترجم 1](#_Toc437298435)

[مقدمه 3](#_Toc437298436)

[آماده سازی 7](#_Toc437298437)

[معنی کلمه‌ی تدبر: 7](#_Toc437298438)

[معنی تدبر در قرآن: 7](#_Toc437298439)

[معانی کلماتی که با تدبر در ارتباط می‌باشند: 8](#_Toc437298440)

[مبحث اول: اهمیت تدبر در قرآن 11](#_Toc437298441)

[اول: برکت قرآن: 11](#_Toc437298442)

[دوم: نیاز قلب به تدبر در قرآن: 13](#_Toc437298443)

[سوم: ستایشی که از تدبر کننده در قرآن و تأثیر گرفته از آن وجود دارد: 18](#_Toc437298444)

[چهارم: مذمت کسی که تدبر در قرآن را ترک کند و از آن تاثیر نپذیرد: 20](#_Toc437298445)

[پنجم: تدبر در قرآن، خیرخواهی برای کتاب الله است: 24](#_Toc437298446)

[مبحث دوم: اموری که برای تدبر در قرآن و تاثیر گرفتن از آن وضع شده است 27](#_Toc437298447)

[1- نازل کردن قرآن و عبادت با قرائتش: 27](#_Toc437298448)

[2- با ترتیل و لحن خوش قرائت کردن و دادن شکلی نیکو به آن قرائت: 27](#_Toc437298449)

[3- نماز شب و قرائت آن: 28](#_Toc437298450)

[4- درست تلاوت کردن و رعایت دقیق قوانین تجوید: 29](#_Toc437298451)

[5- پناه بردن به الله (استعاذه): 30](#_Toc437298452)

[6- ساکت شدن به هنگام شنیدن قرآن: 31](#_Toc437298453)

[7- تلاوت کردن با صدای بلند: 31](#_Toc437298454)

[8 – از جای مناسب شروع به قرائت کردن و تمام کردن آن در جای مطلوب: 33](#_Toc437298455)

[مبحث سوم: امور مرتبط با تدبر و فهمیدن معانی قرآن 35](#_Toc437298456)

[1- عظمت پاداش تلاوت: 35](#_Toc437298457)

[2- کسب برکت از قرآن و بهره بردن قلب از آن: 36](#_Toc437298458)

[3- ترجیح دادن بین قرائت حفظی از درون سینه و یا قرائت از روی کتاب: 37](#_Toc437298459)

[4- ترجیح دادن بین قرائت در نماز و خارج آن: 38](#_Toc437298460)

[5- ترجیح دادن بین قرائت آشکار و یا مخفی کردن آن: 38](#_Toc437298461)

[6- الویت دادن صحیح به مسائل علمی: 38](#_Toc437298462)

[7- کوتاه کردن مدت ختم [قرآن]: 39](#_Toc437298463)

[مبحث چهارم: موانع تدبر کردن 41](#_Toc437298464)

[1- امراض قلب و اصرار داشتن بر گناه: 41](#_Toc437298465)

[2- مشغولیت قلب و عدم تمرکز آن: 42](#_Toc437298466)

[3- کم کردن خشوع در حالت‌های خاص و آیاتی معین: 43](#_Toc437298467)

[4- از روی ناآگاهی و به بهانه‌ی اینکه قرآن کلام الله است، تدبر را ترک کردن: 45](#_Toc437298468)

[5- کم کردن تدبر فقط به علت زیاد کردن مقدار قرائت: 49](#_Toc437298469)

[6- کوتاهی در قرائت درست و تلاوت نیکو و تمرکز حواس همراه با ترک تدبر در قرآن و سستی کردن در عمل به آن: 52](#_Toc437298470)

[7- بدون تدبر، ترتیب علم و عمل را رعایت نکردن و مشغول شدن به آن و فاصله گرفتن از تدبر: 53](#_Toc437298471)

[8- در نظر گرفتن معنای کامل آیات در مواقعی که سخن از قوم گذشت‌های و یا احوال خاصی که گذشته است، به میان میآید: 55](#_Toc437298472)

[9- مشغول شدن به چیزهای مبهم: 56](#_Toc437298473)

[10- نگریستن با درک کم به قرآن: 57](#_Toc437298474)

[11- کوتاهی کردن در قرائت قرآن، مگر در حالت‌های خاص: 59](#_Toc437298475)

[مبحث پنجم: درجات تدبر 61](#_Toc437298476)

[درجه اول: تفکر و نظر و اعتبار 61](#_Toc437298477)

[درجه دوم: تأثیر گرفتن و خشوع قلب: 64](#_Toc437298478)

[از خشوع‌های رسول الله**ص**: 65](#_Toc437298479)

[از خشوع‌های سلف: 66](#_Toc437298480)

[راه کسب خشوع: 68](#_Toc437298481)

[اثرگذاری خشوع و علم بر یکدیگر: 69](#_Toc437298482)

[درجه سوم: پذیرفتن و خضوع داشتن: 70](#_Toc437298483)

[نهایت و هدف: 70](#_Toc437298484)

[شرف عمل کنندگان به قرآن و فضیلت آن‌ها: 73](#_Toc437298485)

[ترک عمل به قرآن از بزرگترین فاصله گرفتن‌ها از قرآن می‌باشد: 74](#_Toc437298486)

[هدایت در سلف علم و عمل بود: 76](#_Toc437298487)

[محاسبه نفس از حیث عمل به قرآن: 77](#_Toc437298488)

[درجه چهارم: استخراج حِکمَت‌ها و استنباط حُکم‌ها: 80](#_Toc437298489)

[منزلت این درجه: 80](#_Toc437298490)

[1- از ملزومات علم (آگاهی) میباشد: 80](#_Toc437298491)

[1- این عمل قلب را به کمال و نور بصیرت هدایت میکند: 81](#_Toc437298492)

[2- حقایق ایمان را در قلب به ثمر میرساند. 81](#_Toc437298493)

[شناخت شرط‌های استنباط و استخراج احکام: 81](#_Toc437298494)

[فرق بین تفسیر و تاویل: 82](#_Toc437298495)

[روش استنباط حکمت‌ها و استنباط احکام: 83](#_Toc437298496)

[مبحث ششم: رابطه خواننده با قرآن 87](#_Toc437298497)

[بُعد زندگی کردن [و همنشینی] با قرآن: 87](#_Toc437298498)

[بُعد زبان: 88](#_Toc437298499)

[اهمیت دانستن زبان عربی برای تدبر در قرآن: 89](#_Toc437298500)

[برای چه به تفسیر قرآن نیاز داریم؟ 91](#_Toc437298501)

[مبحث هفتم: راه‌های تدبر قرآن 95](#_Toc437298502)

[اول: زندگی با معانی آیات: 95](#_Toc437298503)

[دوم: در نظر داشتن حالت و زمانی که آیات نازل می‌شدند: 98](#_Toc437298504)

[سوم: فهم معانی کلمات و الفاظ: 102](#_Toc437298505)

[1- انگیزه برای فهم کتاب الله: 102](#_Toc437298506)

[2- فضیلت فهمیدن کتاب الله و یادگیری احکام آن: 105](#_Toc437298507)

[3- جدیت سلف در آموختن کتاب الله و فهم معانی آن: 107](#_Toc437298508)

[4- برتری مردم بر اساس برتری آن‌ها در فهم و بهره بردن از قرآن: 109](#_Toc437298509)

[5- راهی بسوی فهمِ کتابِ الله: 110](#_Toc437298510)

[الف: به خوبی گوش فرادادن: 110](#_Toc437298511)

[ب: سعی در فهمیدن: 111](#_Toc437298512)

[ج: درست کردن نیت: 112](#_Toc437298513)

[د- الله تعالی راه را برای کسی که طالب تدبر است، آسان میکند: 112](#_Toc437298514)

[6- مذمت رویگردانی از فهمیدن کتاب الله: 113](#_Toc437298515)

[چهارم: دقیق شدن در آیات: 115](#_Toc437298516)

[نوع اول: دقت در لفظ و ترتیل دادن به قرائت: 115](#_Toc437298517)

[1- شکل ترتیل و انگیزه داشتن نسبت به آن: 116](#_Toc437298518)

[2- آهنگ دادن به قرآن: 117](#_Toc437298519)

[3- انجام قرائت به آهستگی و نهی از عجله کردن در آن: 121](#_Toc437298520)

[4- زمان ختم قرآن: 123](#_Toc437298521)

[بخش دوم: دقت در معانی: 126](#_Toc437298522)

[1- روش دقت و ایستادن بر معانی و انگیزه داشتن به آن می‌باشد: 126](#_Toc437298523)

[2- نمونه‌هایی از توقف سلف در معانی: 128](#_Toc437298524)

[3- تکرار آیه: 129](#_Toc437298525)

[4- راه توقف بر معانی: 132](#_Toc437298526)

[پنجم: شناخت اسلوب‌های قرآنی: 135](#_Toc437298527)

[ششم: درس دادن قرآن: 144](#_Toc437298528)

[درس آموختن قرآن توسط رسول الله**ص**: 144](#_Toc437298529)

[درس آموختن قرآن توسط صحابه**ش**: 145](#_Toc437298530)

[مبحث هشتم: مواردی از تدبر در قرآن 151](#_Toc437298531)

[التزام داشتن به انجام اوامر آن: 151](#_Toc437298532)

[به یاد آوردن آیه در مقتضای آن: 151](#_Toc437298533)

[تبعیت از بهترین‌ها: 152](#_Toc437298534)

[من دوست دارم که الله مرا بیامرزد: 153](#_Toc437298535)

[موضوع سوره: 154](#_Toc437298536)

[ارتباط بین آیات: 155](#_Toc437298537)

[توصیف الله با توجه به مقتضای آیه: 156](#_Toc437298538)

[خداوند پر جلال و جبروت بر چه کسی غضب کرد که قسم خورد: 156](#_Toc437298539)

[ترس از عقوبت: 157](#_Toc437298540)

[آیه‌‌ی مرا تا صبح بیدار نگهداشت: 157](#_Toc437298541)

[خاتمه: مواردی برای قرائت مؤثر 159](#_Toc437298542)

[مهمترین مراجع 161](#_Toc437298543)

مقدمه‌ی مترجم

به نام الله شروع می‌کند که یاری رسانی بجز وی نمی­باشد و کتاب خود قرآن عزیز را بر بنده و رسولش نازل فرمود تا راه نجاتی برای بندگانش باشد، قرآنی که خوانده نمی‌شود و اگر خوانده شود به معانی آن توجه نشده و یا آن معانی از حنجره­های عبور نکرده و بر قلب اثر نمی­گذارد؛ صفتی که خوارج همان گروه جدا شده از جمعیت مسلمانان اولیه به آن مشغول شدند و به جای تدبر قلبی در آیات فقط به الفاظ آن اکتفا نموده و از مفاهیم آن بی­بهره ماندند.

کتابی که پیش روی داریم با استفاده از آیات قرآن و سنت پیامبرص و سخن بزرگان دین راه تدبر را باز کرده و به شرح چگونگی آن می­پردازد. ان شاء الله که برگ برنده­ای برای پرونده این فقیر إلی الله و خوانندگان عزیز در روز قیامت قرار گیرد.

مقدمه

ستایش و سپاس برای الله است، او را حمد گفته و از او کمک گرفته و از او طلب استغفار می­کنیم، و به الله از شرور درونمان و زشتی‌های اعمالمان پناه می­بریم، کسی که الله او را هدایت کند گمره کننده­ای نخواهد داشت و کسی را که گمراه کند، هدایت کننده­ای نخواهد داشت؛ شهادت می­دهم که معبودی برحق برای پرستش به جز الله وجود ندارد و شهادت می­دهم محمد بنده و فرستاده­ی اوست و اما بعد:

از دور و اطراف تشویقات زیادی برای افزایش قرائت قرآن وجود دارد، و منبع این تشویقات آیات و احادیث و کلام سلف صالح می­باشد، غفلت مردم از قرآن نیز مزید بر علت شده تا در منابر و نشریات و مقالات مطالب زیادی در همین زمینه انتشار یابد؛ باید به این مطلب توجه داشت که در فضیلت تلاوت قرآن و زیادی اجر آن هیچ شکی وجود ندارد، ولی سوالی که پیش می­آید این است: حکمت زیاد خواندن آن چیست؟ و باید پرسید در وقت یکسان کدام بهتر است، تلاوت زیاد یا تأمل در هنگام خواندن؟ تکرار آیاتی که از آن‌ها تاثیر می­پذیریم بهتر است یا صرف کردن وقت بیشتر فقط به این نیت که سوره‌ای را بطور کامل بخوانیم؟ و عیب جوئی خداوند سبحان از کدام دسته از انسان‌ها است که می­فرماید: ﴿أَفَلَا يَتَدَبَّرُونَ ٱلۡقُرۡءَانَ أَمۡ عَلَىٰ قُلُوبٍ أَقۡفَالُهَآ٢٤﴾ [محمد: 24] «ترجمه: پس چرا در قرآن تدبر نمی­کنند یا بر قلب‌ها[یشان] قفل‌هایش زده شده است؟!» باید توجه داشت که اینان کسانی هستند که قرآن می‌خوانند و به آن گوش نیز می­دهند! سوال دیگر: اثر قرآن بر قلب قاری آن کجاست؟ هیچ شکی وجود ندارد که قرآن عظیم الشان و جلیل است، ولی این عظمت و آن جلال هنگام قرائت و نه در هنگام گفتن فضایل آن کجاست؟.

این سوالات و مفاهیم آن، ذهن مرا به خود مشغول کرده بود، تا اینکه پس از جستجو و تلاش و خواندن کتبی که در زمینه تدبر وجود داشت امری عجیب را دریافتم؛ از تدبر در آیات و احادیث و سیره­ی عملی، و اقوال و احوال سلف دلایل بسیاری در فضیلت قرائت یافتم ولی حجت قوی­تر و عمق اثرگذاری بیشتر در همان تدبر است![[1]](#footnote-1).

جواب‌های آشکار و واضحی برای سوالاتم پیدا کردم و جوانب آن هنگام قرائت قرآن برای من گشوده شد، پاسخ آن سوالات به شکلی سری و پنهانی و یا بصورت معانی نهفته در درون تفسیر نبوده، و همین طور دارای الفاظی مجمل که هیچ معنای آشکاری را در بر ندارد نیز نیستند، بلکه با یک کلمه شناخته می­شوند و آن کلمه تدبر می­باشد.

تدبر در نزد سلف صالح به شکلی درسی شنیدنی و یا کتابی خواندنی در حدی نبوده است که قلب قاری را به ارتعاش درآورد و او را متوجه قرائت قرآن گرداند و میوه­ای شود که هنگام تلاوت قرآن مقصد وی شود، و چشم‌های باشد که قلب هنگام آموزش دین از آن سیراب شود، و اگر بین خودش و سرچشمه­ای که در اختیار دارد، لفظی بیابد که معنایش را درک نکند یا مثلی بیابد که مراد از آن را نداند و یا تشبیهی که ترکیب لغوی آن را درک نکند، نزد آن می­ایستد و در مورد آن تحقیق و جستجو می‌کند تا قلبش گوهری را که در آن نهفته است درک کند و راضی نمی­شود به خاطر قطع نشدن قرائتش از درک آیه بگذرد، چون اگر چنین کند هدف از قرائت تغییر می‌کند و منظور از قرائت فقط خواندن صرف قرآن بدون درک معانی آن خواهد شد که این هم حداقل استفاده از قرآن است و باعث ترک خیر کثیر خواهد شد.

قلب تدبر کننده در قرآن، بدنبال بصیرت و بینائی می­باشد، همانطور که شخص مریض در جستجوی علاج خویش است، و یا به عبارتی دیگر مانند انسانی سرگشته و حیران که در پی راهنمائی و هدایت می­گردد؛ شخص تدبر کننده در قرآن در قلبش نیازی اساسی و حاجتی بزرگ حس می‌کند که با چیزی بجز قرآن بر طرف نمی­شود؛ قرآن خواندن او، برای قصد و نهایتی است که منزل و پایانی ندارد و همچنین در قرائت خود سختی نداشته و استقامتی به خرج نمی­دهد، و حال و وضع او آرام نمی‌گیرد تا زمانی که به فتح خود برسد.

این مسئله عجیب نیست که قلب راحتی خود را در تدبر در قرآن و فهم الفاظ آن بیابد، بلکه در آن هنگام قلب فقط حلاوت مناجات با کلام خالقِ حاکم و جدا کننده­ی حق از باطل را می­چشد؛ آیا به غیر از این است که با عالم خود به رقابت می‌پردازد و معانی کلمات را در ذهنش جای می­دهد تا اینکه به آفاق آیات بپیوندد؛ و البته شاید زندگی در لحظه­ای همراه معانی قرآنی که چیزی جز سخن الله نمی­باشد، باعث رفع نگرانی‌های قلبی وی شود که در نتیجه آن در قلبش حیات، و در قرائتش معنا، و دعایش حلاوت بیشتری پیدا می­کند.

وقتی دوباره به قرائت کردن می­پردازد به معناهائی دست پیدا می‌کند که زبان از وصف آن ناتوان و قلم از نوشتن آن قاصر می­شود، در حالی به قرائت خود ادامه می‌دهد که قلب و در جریان آن معانی به شکلی آراسته، ضعف و سستی را در خود جای نمی­دهد و ترسی در آن بوجود می­آید که ناشی از مخاطب قرار گرفتن کلام الله، عظمت راهنمائی الهی و سنگینی امانتی است که در حروفی معدود وجود دارد؛ و بدین وسیله است که نفس تعالی یافته و به آرامش می‌رسد، خشیت[[2]](#footnote-2) و خوف و رعب بر وی مستولی شده که گریه و هراس نتیجه­ی آن می­باشد بعد از این است که در قلب معناهائی تجلی می­یابد که باعث درک تقرب بسوی الله بزرگوار می­شود؛ و قلب توسط یادآوری[[3]](#footnote-3) رحمتِ رحمانِ[[4]](#footnote-4) رحیم[[5]](#footnote-5) اطمینان خاطر پیدا می­کند[[6]](#footnote-6). و از این رو است که نیاز به قرائت قرآن و تدبر در آیاتش احساس می­شود؛ در هر زمانی که قلب توسط این احساسات اوج می­گیرد، نور، جان و آرامش عاید آن می­شود و سِرّ عظمت اجری که برای قرائت هر حرفِ کتاب الله وجود دارد قابل درک می­شود.

همانا اهل قرآن کسانی هستند که شفای قلب و داروی نفس و غذای عقلشان را در قرآن می­یابند و برای حصول این موارد به چیزی غیر از آن رجوع نکرده و و از چیزی غیر از آن کسب نکرده و بدون آن خود را صاحب نعمت نمی­دانند، و از قرائت آن به ستوه نیامده بلکه با لذتی که ناشی مورد خطاب گرفتن [الله] می­باشد، شاد می­شوند و به نسیم آن صاحب نعمت شده و آن نور قلب و رفع عطششان می­شود، از لذت خود خسته نشده و بعد از چشیدن آن هرگز عبادت به نظرشان سنگین نیامده و تکالیف دشوار حس نشده و در هنگام بلا و مصیبت خشمگینی بر آن‌ها روی نمی­آورد.

ای خواننده گرامی تفحص در این میدان نیاز به تلاش اندکی دارد، چه بسا که برای خواننده­ای معارف و احوالی تجدید شود که آن‌ها را در قبل می­دانسته است و یا آنکه اصلا با احوالی جدید آشنا شود، بدین وسیله قلب او به حیات جدیدی توسط قرآن کامیاب شده و راهی برای تدبر در آن و چشیدن حلاوت قرآن بر وی آشکار می­شود و شاید هم خواننده­ای مسائلی بیش از این کتاب را از سلف صالح ما بیابد که روح تاثیر پذیری از قرآن را در وی تثبیت کند، امید است که خواننده بطور کامل این کتاب را مطالعه کند و فقط به خواندن مطالبی از آن اکتفا نکند.

از تمامی کسانی که مرا در جمع آوری و کامل کردن این مطالب یاری دادند کمال تشکر و قدردانی را دارم.

و از الله توانا می­خواهم که با قرآن به ما نفع رسانده و آن را بهار دل‌ها و نور سینه­ها و بر طرف کننده­ی غم‌های ما قرار دهد و آن را برای ما حجتی [در روز قیامت] و نه بر علیه ما بگرداند، و همانا که او شنوای داناست.

رجب 1422 هجری قمری

سلمان بن عمر سنیدی

الریاض 11563- ص. ب. 52185

آماده سازی

معنی کلمه­ی تدبر:

نگریستن به عاقبت امر و تفکر کردن در مسئله­ای می­باشد[[7]](#footnote-7)، و تدبر کردن در کلامی به معنی نگریستن در اول و آخر آن سپس بازگشتن به آن به دفعات می­باشد؛ وزن آن بر باب تَفَعُّل می­باشد و بطور مثال موارد ذیل می­توان نام برد: تَجَرُّع: جرعه جرعه آب نوشیدن، تَفَهُّم: اندک اندک دریافتن، تَبَیُّن: مرحله به مرحله آشکار کردن؛ و از این رو است که مصدر آن گرفته شده از نگریستن در پس امور می­باشد که همان انتها و عاقبت آن امور است، همانگونه که الله تعالی می‌فرماید: ﴿أَفَلَمۡ يَدَّبَّرُواْ ٱلۡقَوۡلَ أَمۡ جَآءَهُم مَّا لَمۡ يَأۡتِ ءَابَآءَهُمُ ٱلۡأَوَّلِينَ ٦٨﴾ [المؤمنون: ٦٨] ترجمه: «پس چرا در [این] سخن تدبر نمی­کنند»[[8]](#footnote-8).

معنی تدبر در قرآن:

به معنی فهم اندک اندک الفاظ می­باشد در واقع تفکر کردن در مورد راهنمائی­ای که هدف آیه باشد همراه با فرو رفتن در عمق معنی آن. همان گمشده­ای که معنا بدون آن کامل نمی­شود؛ مانند فرامین و گوشزدهائی که چیزی به جز لفظ نبوده ولی قلب از آن بهره برده بطوری که در مقابل پندهایش خشوع کرده و در مقابل اوامرش خضوع کرده و از آن‌ها عبرت می­گیرد[[9]](#footnote-9).

طبری/ درباره این کلام الله که فرموده است: ﴿كِتَٰبٌ أَنزَلۡنَٰهُ إِلَيۡكَ مُبَٰرَكٞ لِّيَدَّبَّرُوٓاْ ءَايَٰتِهِۦ وَلِيَتَذَكَّرَ أُوْلُواْ ٱلۡأَلۡبَٰبِ ٢٩﴾ [ص: ٢٩] ترجمه: «کتابی است خجسته که بر تو فرو فرستاده­ایم تا در آیه­هایش تدبر کنند و تا خردمندان پند گیرند»، گفته است: «تا در حجت­های الله که در آن وجود دارد و قوانینی که الله وضع کرده است تدبر کنند و در نتیجه از آن پند گرفته و به آن عمل کنند»[[10]](#footnote-10).

ابوبکر بن طاهر گفته است: «در ظرافت‌های گفتاری آن تدبر کن و خودت را به برپادشتن احکام آن تحریک کن و فهم معانی آن را در قلبت جای بده و از دانا شدن به آن مسرور شو»[[11]](#footnote-11).

هروی/ نیز گفته است: «تذکر گرفتن بر سه چیز استوار است: سود بردن از پند و بصیرت پیدا کردن با عبرت گرفتن و کامیاب شدن به ما حصل آنچه فکر کسب کرده است»[[12]](#footnote-12).

و از کلام علماء در معنی تدبر این استنباط می­شود که: تدبر در قرآن شامل امور ذیل می­باشد:

- فهمیدن معنای کلمات و آنچه که می­خواهد برساند.

- درنگ کردن در راهنمائی آیه و یا آیات با توجه به سیاق آیه و آنچه که بر آن دلالت داشته و یا در مسائلی که ترکیب جملات می­خواهد آن را برساند.

- عبرت گرفتن به شکلی عاقلانه از برهان‌هائی که در آن وجود داشته و قلب توسط بشارت دادن و ترساندن آن‌ها به حرکت می­افتد.

- خضوع کردن در مقابل اوامر آن و یقین داشتن به اخبار آن.

معانی کلماتی که با تدبر در ارتباط می­باشند:

آن معانی کلماتی است که در کنار هم به یک چیز رسیده ولی معانی جداگانه­ای دارند.

فهم: علم به معنای کلمات.

فقه: آگاهی به مقتضای سخن که همراه تأمل باشد؛ بطور مثال گفته می­شود: تفقه ما أقول: به معنی بر فهم سخن من تأمل کن.

بصیرت: به تکامل رسیدن آگاهی.

فکر: وارد کردن دو معرفت در قلب و با استفاده از آن‌ها خارج کردن چیز سوم.

تفکر: به فکر وادار شدن.

تذکّر(التذکّر): از ریشه ذکر و یاد آوری است و نقیض آن نسیان و فراموشی می‌باشد، و حضور چیزی یاد شده و قطعی در قلب است؛ و بر وزن (تَفَعُّل) می‌باشد، که زماندار بودن و مرحله به مرحله فعل را می‌رساند مانند: (تَبَصُّر) به معنی دیدن مرحله به مرحله، (تَفَهُّم) به معنی فهمیدن مرحله به مرحله، (تَعَلُّم) به معنی یاد گرفتن مرحله به مرحله؛ و تذکر یاد آوری علمی است که بعد از فراموش شدن و بی­توجهی به آن دوباره کسب کردنش لازم است، مانند آنچه الله تعالی می­فرماید: ﴿إِنَّ ٱلَّذِينَ ٱتَّقَوۡاْ إِذَا مَسَّهُمۡ طَٰٓئِفٞ مِّنَ ٱلشَّيۡطَٰنِ تَذَكَّرُواْ فَإِذَا هُم مُّبۡصِرُونَ ٢٠١﴾ [الأعراف: ٢٠١].

ترجمه: «کسانی که تقوا پیشه می­کنند، چون وسوسه­ای از [سوی] شیطان به آنان می­رسد، [الله را] یاد می­کنند، و از پس آن ناگهان بینا می­گردند».

تذکر از این لحاظ مهم است که چیزهائی را که قبلاً قلب در خود جای داده است و آن‌ها را می­داند دوباره تکرار می­کند، تا در آن تثبیت گشته و هرگز اثر آن قلب خارج نگردد. تفکر نیز برای زیاد کردن علم و آنچه را که قلب نمی­تواند بدست آورد مفید می‌باشد، در واقع تفکر کسب می‌کند و تذکر باعث حفظ و تثبیت آن می­شود و در نتیجه تفکر و تذکر هر کدام فایده جداگانه­ی خود را دارد.

تأمل (التامل): مراجعه و مرور چندباره، به آنچه که دیده شده است، تا اینکه آن مسئله ملکه ذهن شده و بر قلب تجلی یابد و پس از آن قلب به شکلی دقیق به معانی آن مسئله بصیرت پیدا کند، و فکر را بر تدبر و تعقل بر آن مسئله متمرکز کند[[13]](#footnote-13).

اعتبار (الاعتبار) (برای این کلمه معادل فارسی پیدا نکردم، از این رو از همان کلمه­ی عربی در ترجمه استفاده شده است): ریشه این کلمه عبور و گذر است؛ و کسب چیزی دیگر و دیدن ماورای آن چیزی است که درباره آن فکر می­شود و آن را (عبرة) می­نامند، و بر وزن جِلسة و قِتلة می­باشد و بیانگر آن است که فاعل توسط آن از حالتی عبور می‌کند تا به مقصود خود برسد، همانگونه که الله تعالی می‌فرماید: ﴿إِنَّ فِي ذَٰلِكَ لَعِبۡرَةٗ لِّمَن يَخۡشَىٰٓ ٢٦﴾ [النازعات: ٢٦]. ترجمه: «همانا در آن عبرت بزرگی است برای کسی که خشیه پیشه کرده است» و می­فرماید: ﴿إِنَّ فِي ذَٰلِكَ لَعِبۡرَةٗ لِّأُوْلِي ٱلۡأَبۡصَٰرِ١٣﴾ [آل عمران: ١٣]. ترجمه: «همانا در آن عبرت بزرگی است برای اهل بینش».

استبصار: باب استفعال است از مصدر بصیرت و دیدن؛ این عمل روشن شدن امر و باز شدن آن و آشکار شدن مسئله برای به بصیرت رسیدن می‌باشد[[14]](#footnote-14).

مبحث اول:
اهمیت تدبر در قرآن

اهمیت تدبر در قرآن ابعاد وسیعی دارد، و هر بعد آن کافی است که ما را به تدبر در قرآن و تأمل در معانی آن و اثر گرفتن ار قرائتش وادار سازد؛ مهمترین این ابعاد می‌تواند موارد ذیل باشد:

اول: برکت قرآن:

الله کتاب خود را به اوصاف عظیمی توصیف فرموده است، از جمله: کتاب عزیز و مبارک، نور، فرقان[[15]](#footnote-15)، شفاء، هدایت و بشارت؛ الله تعالی می­فرماید: ﴿هَٰذَا بَصَآئِرُ مِن رَّبِّكُمۡ وَهُدٗى وَرَحۡمَةٞ لِّقَوۡمٖ يُؤۡمِنُونَ ٢٠٣﴾ [الأعراف: ٢٠٣] ترجمه: «این بینش‌هایی است از پروردگارتان و هدایت و رحمتی برای کسانی که ایمان آورده­اند» با این توصیفات الله دعوت به تدبر و تذکر و اعتبار می­فرماید؛ سبحانه و تعالی فرموده است: ﴿كِتَٰبٌ أَنزَلۡنَٰهُ إِلَيۡكَ مُبَٰرَكٞ لِّيَدَّبَّرُوٓاْ ءَايَٰتِهِۦ وَلِيَتَذَكَّرَ أُوْلُواْ ٱلۡأَلۡبَٰبِ ٢٩﴾ [ص: ٢٩] ترجمه: «کتابی است خجسته که بر تو نازل کرده­ایم تا در آیات آن تدبر کنند و صاحبان خرد پند بگیرند»، این آیه این مطلب را می­رساند که این کتاب، کتابی پرخیر و برکت می‌باشد[[16]](#footnote-16)، و الله سبحانه و تعالی همچنین درباره این کتاب می­فرماید: ﴿قَدۡ جَآءَكُم مِّنَ ٱللَّهِ نُورٞ وَكِتَٰبٞ مُّبِينٞ ١٥ يَهۡدِي بِهِ ٱللَّهُ مَنِ ٱتَّبَعَ رِضۡوَٰنَهُۥ سُبُلَ ٱلسَّلَٰمِ وَيُخۡرِجُهُم مِّنَ ٱلظُّلُمَٰتِ إِلَى ٱلنُّورِ بِإِذۡنِهِۦ وَيَهۡدِيهِمۡ إِلَىٰ صِرَٰطٖ مُّسۡتَقِيمٖ١٦﴾ [المائدة: ١٥- ١٦] ترجمه: «از نزد الله نور و کتابی روشن نزد شما آمده است \* الله با آن کسی را که خشنودی او را بجوید به راه‌های نجات هدایت می‌کند و آنان را به توفیق خود از تاریکی‌ها بسوی نور بیرون می­برد و آنان را به راه راست هدایت می­کند» و ذات سبحانش می­فرماید: ﴿قَدۡ جَآءَكُم بَصَآئِرُ مِن رَّبِّكُمۡۖ فَمَنۡ أَبۡصَرَ فَلِنَفۡسِهِۦۖ وَمَنۡ عَمِيَ فَعَلَيۡهَاۚ﴾ [الأنعام: ١٠٤]. ترجمه: «روشنگری‌هایی از نزد پروردگارتان برای شما آمده است، پس هرکس [به حقیقت] بینا شود به [سود] خود اوست و هر کس نابینا بماند پس بر علیه اوست» و می­فرماید: ﴿أَوَ لَمۡ يَكۡفِهِمۡ أَنَّآ أَنزَلۡنَا عَلَيۡكَ ٱلۡكِتَٰبَ يُتۡلَىٰ عَلَيۡهِمۡۚ إِنَّ فِي ذَٰلِكَ لَرَحۡمَةٗ وَذِكۡرَىٰ لِقَوۡمٖ يُؤۡمِنُونَ ٥١﴾ [العنكبوت: ٥١]. ترجمه: «آیا برای آن‌ها کافی نیست که ما کتاب را بر تو نازل فرموده­ایم [و] تو آن را برای آن‌ها تلاوت می­کنی، همانا در آن رحمت و ذکری برای گروه مؤمنان می­باشد». آجری/ در مورد برکت قرآن، برای بنده­ای که در مقابل پروردگار خویش ادب و اعتبار دارد، می­گوید: «کسی که قرآن تلاوت می‌کند تا مولای بزرگوارش به او اجر دهد، منفعتی نصیب وی می­شود که بالاتر از آن وجود ندارد و به برکتی دست می­یابد که اجرش هم دنیوی است و هم اخروی... الله تعالی می­فرماید: ﴿إِنَّ ٱلَّذِينَ يَتۡلُونَ كِتَٰبَ ٱللَّهِ وَأَقَامُواْ ٱلصَّلَوٰةَ وَأَنفَقُواْ مِمَّا رَزَقۡنَٰهُمۡ سِرّٗا وَعَلَانِيَةٗ يَرۡجُونَ تِجَٰرَةٗ لَّن تَبُورَ ٢٩ لِيُوَفِّيَهُمۡ أُجُورَهُمۡ وَيَزِيدَهُم مِّن فَضۡلِهِۦٓۚ إِنَّهُۥ غَفُورٞ شَكُورٞ ٣٠﴾ [فاطر: ٢٩- ٣٠] ترجمه: «همانا کسانی که کتاب الله را می­خوانند و نماز برپا می­کنند و از آنچه برای آن‌ها روزی مهیا کرده­ایم بصورت سری و آشکار انفاق می­کنند، امید به سودهایی دارند که هرگز کم نمی­شود \* تا [الله] پاداش‌های آنان را به تمام [و کمال] بدهد و از فضل خود [پاداشی هم به آنان] افزون دهد. بی­گمان او آمرزنده­­ی قدرشناس است»[[17]](#footnote-17).

پیامبرص اثر برکت، کثرت قوت و تاثیر آن قرآن و فرق آن را با بقیه معجزات پیامبران را اینگونه توصیف می­فرماید: از ابوهریرهس از پیامبرص آمده است: «به هر پیامبری معجزاتی داده شد که بوسیله آن‌ها انسان‌های ایمان می­آوردند ولی [در بین آن‌ها] فقط برای من معجزه­ای آمده است که وحی می­باشد و الله آن را بر من وحی فرموده است، و در نتیجه امید دارم که بیشترین تبعیت کننده را [بین پیامبران] در روز قیامت داشته باشم»[[18]](#footnote-18).

پیامبرص برکت قرآن را بر مؤمنی که آن را می­خواند و از آن اثر می­پذیرد را اینگونه بیان می‌فرماید: «مؤمنی که قرآن می­خواند و به آن عمل می‌کند مانند ترنجی است که طعم آن خوب و بوی آن نیز خوب می­باشد و مؤمنی که قرآن نمی­خواند مانند خرمائی است که طعم آن خوب ولی بوی خوبی ندارد... »[[19]](#footnote-19). از برکات دیگر آن هدایت می­باشد همانگونه که الله تعالی می­فرماید: ﴿إِنَّ هَٰذَا ٱلۡقُرۡءَانَ يَهۡدِي لِلَّتِي هِيَ أَقۡوَمُ﴾ [الإسراء: ٩] ترجمه: «همانا این قرآن به قوی­ترین شکل هدایت می‌‌کند».

وسعدی/ درباره این آیه گفته است: «أقوم»: دلالت بر گرامی­ترین و گرانمایه­ترین و اصلاح شده­ترین است و کمال استقامت و عظمت و پابرجا بودن و اصلاح را برای امور را می­رساند[[20]](#footnote-20).

ابن مفلح/ در ادامه این فضایل، در توجه حامل قرآن به شکر این نعمت عظیم و مبارک گفته است: حامل قرآن باید معتقد باشد که اگر اهلیت حفظ قرآن را داشته باشد و دنیا را نزد خودش خوار و حقیر شمارد و در شکر گذاری و سپاس الله کوشاتر باشد، الله نعمت‌های زیادی به او ارزانی می­دارد.

دوم: نیاز قلب به تدبر در قرآن:

همانا قلب نیازی دارد که چیزی جز یاد الله و لذت از خطاب گرفتن توسط وی پاسخگوی این نیاز نمی­باشد، و در آن نگرانی و وحشتی است که پایان نمی­پذیرد جز با انس گرفتن با کتاب الله و در آن اضطراب و دغدغه‌ای وجود دارد که جز با آنچه الله به بندگانش بشارت داده است به آرامش تبدیل نمی­شود و در آن فقری وجود دارد که جز با جمع آوری توشه از حکمت‌های قرآن و احکامش به غنا و نیازمندی نمی­رسد، و قلب دارای سرگشتگی و حیرانی و اضطرابی است که توسط قرآن و برهان‌های آن کتاب پرعزت بسوی نور پروردگار هدایت می­یابد. الله تعالی می‌فرماید: ﴿يَٰٓأَيُّهَا ٱلنَّاسُ قَدۡ جَآءَتۡكُم مَّوۡعِظَةٞ مِّن رَّبِّكُمۡ وَشِفَآءٞ لِّمَا فِي ٱلصُّدُورِ وَهُدٗى وَرَحۡمَةٞ لِّلۡمُؤۡمِنِينَ ٥٧ قُلۡ بِفَضۡلِ ٱللَّهِ وَبِرَحۡمَتِهِۦ فَبِذَٰلِكَ فَلۡيَفۡرَحُواْ هُوَ خَيۡرٞ مِّمَّا يَجۡمَعُونَ ٥٨﴾ [يونس: 57-58]. ترجمه: «ای انسان‌ها همانا پندی از جانب پروردگارتان آمده است و شفایی برای آنچه در سینه­ها می­باشد و هدایت و رحمتی برای مؤمنین \* بگو: به فضل الله و برحمتش شادمان گردند که آن از هر آنچه جمع می­کنند بهتر است». بنده مؤمن هر اندازه که دارای بار علمی و سطح تقوا باشد هرگز از قرآنی که تثبیت کننده و هدایت کننده و کمک کننده است، بی نیاز نمی­شود. چگونه این بی­نیازی می­تواند وجود داشته باشد در حالی که الله به پیامبرش می­فرماید: ﴿وَكُلّٗا نَّقُصُّ عَلَيۡكَ مِنۡ أَنۢبَآءِ ٱلرُّسُلِ مَا نُثَبِّتُ بِهِۦ فُؤَادَكَۚ وَجَآءَكَ فِي هَٰذِهِ ٱلۡحَقُّ وَمَوۡعِظَةٞ وَذِكۡرَىٰ لِلۡمُؤۡمِنِينَ ١٢٠﴾ [هود: ١٢٠] ترجمه: «یکایک اخبار رسولان را برای تو می­خوانیم، [اخباری که] با آن دلت را استوار می‌کنیم. و در این [قرآن] حق و پند و یادکردنی برای مؤمنین می‌‌باشد». و از این رو است که شیخ الإسلام/ می‌گوید: «امت نیازی اساسی به فهم قرآن دارد»[[21]](#footnote-21) تا قلب‌ها اصلاح شده و بر هدایت و دین ثابت قدم گردند.

و الله سبحانه و تعالی، هنگامی که صحابهش را از حیث خشوع قلب‌هایشان نکوهش می‌کند و از پایان بدفرجامی که در اثر از بین رفتن تدبر در کتابش حاصل می­شود را تحذیر می­کند، می­فرماید: ﴿أَلَمۡ يَأۡنِ لِلَّذِينَ ءَامَنُوٓاْ أَن تَخۡشَعَ قُلُوبُهُمۡ لِذِكۡرِ ٱللَّهِ وَمَا نَزَلَ مِنَ ٱلۡحَقِّ وَلَا يَكُونُواْ كَٱلَّذِينَ أُوتُواْ ٱلۡكِتَٰبَ مِن قَبۡلُ فَطَالَ عَلَيۡهِمُ ٱلۡأَمَدُ فَقَسَتۡ قُلُوبُهُمۡۖ وَكَثِيرٞ مِّنۡهُمۡ فَٰسِقُونَ ١٦﴾ [الحديد: ١٦] ترجمه: «آیا برای مسلمانان آن هنگام نرسیده است که دل‌هایشان به هنگام یاد الله و هنگام به یاد آوردن آنچه از حق که نازل شده است، خشوع یابد و مانند کسانی نباشند که پیش از این به آنان کتاب داده شد و روزگار بر آنان دراز آمد و از پس آن سنگدل شدند و بسیاری از آنان بدکارند». محمد بن کعب/ نیز گفته است: «صحابه در مکه نیازمند بودند، وقتی هجرت کردند نعمت و ثروت بر آن‌ها فزونی یافت، در نتیجه آن بر آنچه در قبل بودند افترا بستند و قلب‌هایشان دچار قسوت شد، پس از آن، الله آن‌ها را موعظه فرمود و آن‌ها بیدار شدند»[[22]](#footnote-22)... این نکوهش شامل تمامی مؤمنین از اولین تا آخرین آن‌ها می‌شود.

ابن مسعودس درباره حالتی که قلب توسط آن از قرآن نفع می­برد سخن گفت و فرمود: «همانا افرادی هستند که قرآن می­خوانند ولی از حنجره­های آن‌ها عبور نمی‌کند، ولی وقتی قلب سود می­برد که قرآن بر قلب واقع شود»[[23]](#footnote-23)، مصداق این سخن، کلام الله تعالی است که می‌فرماید: ﴿وَإِذَا مَآ أُنزِلَتۡ سُورَةٞ فَمِنۡهُم مَّن يَقُولُ أَيُّكُمۡ زَادَتۡهُ هَٰذِهِۦٓ إِيمَٰنٗاۚ فَأَمَّا ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ فَزَادَتۡهُمۡ إِيمَٰنٗا وَهُمۡ يَسۡتَبۡشِرُونَ ١٢٤﴾ [التوبة: ١٢٤] ترجمه: «و چون سوره­ای نازل شود کسی از آنان است که می­گوید: چه کسی از شما است که این [سوره] بر ایمان او افزوده است، اما مؤمنان ایمانشان افزوده می­گردد و آن‌ها شادمان می­گردند». پس تدبر در هنگام شنیدن قرآن باعث زیاد شدن نور و ایمان در قلب می‌شود. جندب ابن عبداللهس گفته است: «ما همراه نبیص بودیم، در حالی که جوانی بودیم، ایمان را قبل از تعلم قرآن آموختیم سپس با آموختن قرآن بر ایمانمان افزوده شد»[[24]](#footnote-24).

رسوخ قرآن در قلب بدون تردید وقتی نفع رساننده می­شود که تنها به شکلی خشک بر زبان جاری نشود و قلب را به حرکت انداخته و به شکلی حقیقی آن را تغییر دهد؛ رسوخ صحیح را آجری/ اینگونه بیان می­دارد: «مؤمن عاقل وقتی قرآن تلاوت می­کند، آن قرآن به شکل آینه­ای بر وی تجلی می­گردد بطوری که افعال نیک و قبیح خود را در آن می­بیند، از آنچه که مولایش او را تحذیر کرده بر حذر می­شود و از عاقبت آنچه که او را می­ترساند، می­ترسد، و به آنچه او را ترغیب می‌کند رغبت نشان می­دهد؛ کسی که دارای این صفات باشد و یا خود را به این صفات نزدیک کند همانا آن [قرآن] را به حق تلاوتش، تلاوت کرده و آن‌چنان که شایسته آن است، آن را مراعات کرده است؛ و قرآن برای او شاهد و شفیع و انیس و حافظ می­شود و صاحب این صفت به خود و اهلش سود رسانده و تمامی خیر دنیا و آخرت را به والدین و فرزندانش عطا کرده است»[[25]](#footnote-25)؛ «و قرآن برای او شفائی خواهد بود و همچنین بی نیازی بدون مال و عزت بدون طایفۀ و انیسی که نسبت به آنچه دیگران از آن هراس دارند آرامش می‌دهد، می­شود؛ کوشش و همت او وقتی که سوره­ای را شروع به تلاوت می‌کند این است که: آماده­ی پند گرفتن از آن می­باشد، مراد او [از خواندن قرآن] اینگونه نیست که چه زمانی سوره ختم می­شود؟ بلکه نیت او فقط این است که: چه زمان در مخاطب گرفتن الله تعقل کنم؟ چه وقت اجر ببرم؟ و چه موقع عبرت بگیرم؟ زیرا قرائت قرآن عبادت است و عبادت با غفلت هیچگاه همراه نمی‌شود»[[26]](#footnote-26).

نووی/ گفته است: «برای قاری [قرآن] اینگونه شایسته است که دارای خشوع و تدبر و خضوع باشد، و هدف خواسته شده نیز همین می­باشد، توسط آن سینه­ها فراخ شده و قلب‌ها نورانی می­گردد؛ دلایل این امر نیز بیشتر از آن است که قابل شمارش باشد و همین طور شناخته شده­تر از آن است که نیاز باشد تا یادآوری شود»[[27]](#footnote-27).

الله سبحانه و تعالی در وصف قلب‌های خاشعان می­فرماید: ﴿ٱللَّهُ نَزَّلَ أَحۡسَنَ ٱلۡحَدِيثِ كِتَٰبٗا مُّتَشَٰبِهٗا مَّثَانِيَ تَقۡشَعِرُّ مِنۡهُ جُلُودُ ٱلَّذِينَ يَخۡشَوۡنَ رَبَّهُمۡ ثُمَّ تَلِينُ جُلُودُهُمۡ وَقُلُوبُهُمۡ إِلَىٰ ذِكۡرِ ٱللَّهِۚ﴾ [الزمر: ٢٣]. ترجمه: «خداوند بهترین سخن را نازل کرده است. کتابی همگون [و] مشتملِ بر مکررات. پوست‌های آنان که از پروردگار می­ترسند از [شنیدن] آن به لزره می­افتد. آنگاه پوست‌ها و قلب‌هایشان با یاد الله نرم می­شود»: ﴿ثُمَّ تَلِينُ جُلُودُهُمۡ وَقُلُوبُهُمۡ﴾ به معنی: «اطمینان قلب‌ها و آرامش می­باشد»[[28]](#footnote-28).

ابن قیم/ گفته است: «هیچ چیز برای قلب پر سودتر از قرائت قرآن همراه با تفکر و تدبر نمی­باشد که خود، جمع کننده­ی تمامی منازل سرگشتگان و احوال عمل کنندگان و مقام‌های عارفین می­باشد، آن چیزی است که محبت، شوق، ترس، امید، انابه[[29]](#footnote-29)، توکل، رضایتمندی، تفویض، شکر و صبر به ارث می­گذارد و همچنین مابقی حالت‌هائی که قلب توسط آن زنده شده و به کمال می­رسد؛ و نیز از تمامی صفات و افعال ناپسندی که باعث فساد و نابودی قلب می­شود جلوگیری می­کند؛ اگر انسان‌ها می­دانستند که در قرائت با تدبر چه چیزی وجود دارد، خود را هرگز مشغول کار دیگری نمی­کردند؛ قرائت همراه با تفکر حتی به اندازه مرور یک آیه، نیازی برای شفای قلب آن‌ها می‌باشد حال ممکن است این عمل صدبار و یا حتی شبی تا به سحر صورت گیرد؛ قرائت یک آیه همراه با تفکر و تفهم برای قلب بهتر و پرمنفعت­تر از ختم تمامی [قرآن] بدون تفکر و تفهم می­باشد، ... و قرائت با تفکر قرآن راه اصلی برای اصلاح قلب می­باشد»[[30]](#footnote-30).

و نیز/ گفته است: «برای بنده در زندگی و معادش و همچنین کوتاه‌ترین راه برای نجاتش چیزی پر منفعت­تر از تدبر در قرآن و طولانی کردن تأمل در آن و تمرکز بر معانی آیات وجود ندارد و در واقع همان چیزی است که عالَم خیر و شر را به او نشان می­دهد... و باعث تثبیت پایه­های ایمان در قلب او و ساختن بنای آن و استوار شدن ارکان آن می­شود... و به قلبش قوت، حیات، وسعت، فراخی، درخشندگی و شادی می­دهد و او را در مسیری سوق می­دهد که که انسان‌ها در آن راه نیستند... معانی آن [قرآن] بنده را بسوی پروردگارش بالا می­برد و قلبش را در برابر شک و دوری از حق مقاوم می‌کند و هر گاه که عزم او سست گشت و در حرکتش کندی افتاد او را به خود می­خواند و می‌گوید: کاروان رفت و راهنما را از دست دادی... در واقع در تأمل و تدبر در قرآن خیلی خیلی فواید و حکمت‌هائی بیشتری از آنچه ذکر کردیم وجود دارد»[[31]](#footnote-31).

نیاز قلب به قرآن در دعای عظیمی که ابن مسعودس از رسول اللهص روایت کرده است بخوبی مشهود است، آنجا که رسول اللهص فرمود: «کسی که ناراحتی و غم بر وی غلبه کند و بگوید: خداوندا! من بنده تو هستم و پسر بنده­ی مذکر و پسر بنده­ی مونث تو می­باشم، پیشانی من به دست توست؛ [ای] قاطع در حُکمت [و] عادل در در قضاوتت؛ به تمامی اسم‌هائی که برای تو می‌باشد و خود را به آن‌ها نامیده­ای و یا به هر یک از مخلوقاتت آن را یاد داده­ای و یا در کتابت آن [اسم] را نازل فرموده­ای و یا آنکه برای خودت در عالم غیب نگه داشته­ای، [تو را می­خوانم] و از تو می‌خواهم قرآن را بهار قلبم و نور سینه­ام و بر طرف کننده­ی غمم و دور کننده­ی ناراحتی­ام، قرار بده، [از پس این دعا اتفاقی نمی‌افتد] بجز اینکه خداوند غم و ناراحتی او را بر طرف می‌کند و فرجی برای او حاصل می‌شود». گفته شد: ‌ای رسول الله! آیا آن را یاد بگیریم؟ فرمود: «بله! برکسی که آن را بیاموزد نیز شایسته است تا آن را بیاموزد»[[32]](#footnote-32).

از این رو مالک بن دینار گفته است: «قرآن در قلب‌های شما اهل قرآن، چه چیزی را به ثمر رسانده است؟! همانا قرآن بهار مؤمن است همانگونه که باران بهار زمین را بوجود می­آورد»[[33]](#footnote-33).

و همین طور ابراهیم خواص گفته است: «داروی قلب پنج چیز است – و اولین آن‌ها را اینگونه بیان کرد: قرائت با تدبر در قرآن»[[34]](#footnote-34).

«اگر علم این مسئله شناخته شود، هر مکلفی نیاز می­بیند تا معانی قرآن را بشناسد و از آن هدایت بخواهد؛ و به شکلی حقیقی بر بنده واجب می­شود تا کوشش و سعی خود را معطوف به تعلم و تفهم [قرآن] به بهترین شکل قرار دهد»[[35]](#footnote-35).

سوم: ستایشی که از تدبر کننده در قرآن و تأثیر گرفته از آن وجود دارد:

آیات بسیاری درباره ستایش از کسانی که از کلام اللهﻷ تاثیر می‌گیرند وجود دارد که در لابه­لای خودشان اشکال و احوال گوناگونی برای تدبر در قرآن و تأثیر از آن حمل می­کنند. از آن‌ها کلام سبحانه و تعالی می‌باشد که می­فرماید: ﴿إِنَّمَا ٱلۡمُؤۡمِنُونَ ٱلَّذِينَ إِذَا ذُكِرَ ٱللَّهُ وَجِلَتۡ قُلُوبُهُمۡ وَإِذَا تُلِيَتۡ عَلَيۡهِمۡ ءَايَٰتُهُۥ زَادَتۡهُمۡ إِيمَٰنٗا وَعَلَىٰ رَبِّهِمۡ يَتَوَكَّلُونَ ٢ ٱلَّذِينَ يُقِيمُونَ ٱلصَّلَوٰةَ وَمِمَّا رَزَقۡنَٰهُمۡ يُنفِقُونَ ٣ أُوْلَٰٓئِكَ هُمُ ٱلۡمُؤۡمِنُونَ حَقّٗاۚ لَّهُمۡ دَرَجَٰتٌ عِندَ رَبِّهِمۡ وَمَغۡفِرَةٞ وَرِزۡقٞ كَرِيمٞ ٤﴾ [الأنفال: ٢ – ٤]. ترجمه: «مؤمنان تنها کسانی هستند که چون الله یاد شود، قلب‌هایشان ترسان گردد و چون آیاتش برای آنان خوانده شود بر ایمانشان افزوده می­گردد و بر پروردگارشان توکل می‌کنند \* کسانی که نماز می­گذارند و از آنچه به آنان روزی داده­ایم انفاق می­کنند \* اینان به راستی مؤمنند. [و] در نزد پروردگارشان درجات و آمرزش و رزقی ارزشمند دارند». و همچنین سبحانه و تعالی فرموده است: ﴿قُلۡ ءَامِنُواْ بِهِۦٓ أَوۡ لَا تُؤۡمِنُوٓاْۚ إِنَّ ٱلَّذِينَ أُوتُواْ ٱلۡعِلۡمَ مِن قَبۡلِهِۦٓ إِذَا يُتۡلَىٰ عَلَيۡهِمۡ يَخِرُّونَۤ لِلۡأَذۡقَانِۤ سُجَّدٗاۤ ١٠٧ وَيَقُولُونَ سُبۡحَٰنَ رَبِّنَآ إِن كَانَ وَعۡدُ رَبِّنَا لَمَفۡعُولٗا ١٠٨ وَيَخِرُّونَ لِلۡأَذۡقَانِ يَبۡكُونَ وَيَزِيدُهُمۡ خُشُوعٗا۩ ١٠٩﴾ [الإسراء: ١٠٧-١٠٩]. ترجمه: «بگو: خواه به آن ایمان آورید یا نیاورید، بی­گمان دانش یافتگانِ پیش از آن – چون بر آنان خوانده می­شود – بر چهره­ها سجده کنان [بر زمین] می‌افتند. \* و می­گویند: پاک و منزه است پروردگارمان. به راستی وعده­ی پروردگارمان انجام یافتنی است \* و بر چهره­هایشان گریه­کنان [بر زمین] می­افتند و [قرآن] به فروتنی آن‌ها می‌افزاید». این افراد در نتیجه تأثیر گرفتن از پندهای قرآن به گریه افتاده و خشوعشان زیاد می­شود، و هر اندازه که بیشتر قرآن می­شنوند، خشوع آن‌ها بیشتر می­شود، بدین معنی که قلب‌های آن‌ها نرم­تر شده واشک بر روی چشمانشان بیشتر می‌شود[[36]](#footnote-36). و سبحانه و تعالی می‌فرماید: ﴿ٱللَّهُ نَزَّلَ أَحۡسَنَ ٱلۡحَدِيثِ كِتَٰبٗا مُّتَشَٰبِهٗا مَّثَانِيَ تَقۡشَعِرُّ مِنۡهُ جُلُودُ ٱلَّذِينَ يَخۡشَوۡنَ رَبَّهُمۡ ثُمَّ تَلِينُ جُلُودُهُمۡ وَقُلُوبُهُمۡ إِلَىٰ ذِكۡرِ ٱللَّهِۚ ذَٰلِكَ هُدَى ٱللَّهِ يَهۡدِي بِهِۦ مَن يَشَآءُۚ وَمَن يُضۡلِلِ ٱللَّهُ فَمَا لَهُۥ مِنۡ هَادٍ ٢٣﴾ [الزمر: ٢٣]. ترجمه: «خداوند بهترین سخن را نازل کرده است. کتابی همگون [و] مشتملِ بر مکررات. پوست‌های آنان که از پروردگار می­ترسند از [شنیدن] آن به لزره می­افتد. آنگاه پوست‌ها و قلب‌هایشان با یاد الله نرم می­شود \* این هدایت الله است که توسط آن هرکه را بخواهد هدایت می‌کند و کسی که الله او را گمراه کند هدایت کننده­ای نمی­یابد».

و همچنین: ﴿إِذَا تُتۡلَىٰ عَلَيۡهِمۡ ءَايَٰتُ ٱلرَّحۡمَٰنِ خَرُّواْۤ سُجَّدٗاۤ وَبُكِيّٗا۩ ٥٨﴾ [مريم: ٥٨]. ترجمه: «چون آیات رحمن بر آنان خوانده می­شود به سجده و گریه می­افتادند»؛ ﴿وَبُكِيّٗا﴾ به معنی گریه و غمگساری بدون صدا می­باشد؛ و همچنین سبحانه و تعالی می‌فرماید: ﴿وَٱلَّذِينَ إِذَا ذُكِّرُواْ بِ‍َٔايَٰتِ رَبِّهِمۡ لَمۡ يَخِرُّواْ عَلَيۡهَا صُمّٗا وَعُمۡيَانٗا ٧٣﴾ [الفرقان: ٧٣]. ترجمه: «و کسانی که وقتی با آیات پروردگارشان یادآوری می­شوند بر آن کر کور [به سجده] نیافتند». و قرطبی/ گفته است: «احوال آنان – یعنی رسول اللهص و اصحابشش– هنگام شنیدن اندرزهای [قرآن] اینگونه بود: شناخت الله و گریه­ی ناشی از ترس الله؛ و از این رو بود که الله احوال اهل معرفت را هنگام شنیدن ذکر الله و تلاوت کتابش اینگونه بیان می‌فرماید: ﴿وَإِذَا سَمِعُواْ مَآ أُنزِلَ إِلَى ٱلرَّسُولِ تَرَىٰٓ أَعۡيُنَهُمۡ تَفِيضُ مِنَ ٱلدَّمۡعِ مِمَّا عَرَفُواْ مِنَ ٱلۡحَقِّۖ يَقُولُونَ رَبَّنَآ ءَامَنَّا فَٱكۡتُبۡنَا مَعَ ٱلشَّٰهِدِينَ ٨٣﴾ [المائدة: ٨٣]. ترجمه: «و چون آنچه را که بسوی رسول فرو فرستاده شده است، بشنوند، چشم‌هایشان به سبب آنچه از حق یافته­اند را می­بینی که اشک ریزان می­شود. [و] می‌گویند: پروردگارا ایمان آورده­ایم، پس ما را در زمره­­ی گواه­دهندگان بنویس». و حکایت وضع و حال آن‌ها اینگونه بود... پس پیروی می­کند، پیروی کندونه بودمی فرماید: ]ه؛ و از این رو بود که الله احوال اهل معرفت را نگام شنیدن اشد؛ و همچنین سبحانه و[[37]](#footnote-37).

چهارم: مذمت کسی که تدبر در قرآن را ترک کند و از آن تاثیر نپذیرد:

الله سبحانه و تعالی در مورد کسی که مسئله بیهوده­ای را در مقابل آیات الله برگزیند، می­فرماید: ﴿وَإِذَا تُتۡلَىٰ عَلَيۡهِ ءَايَٰتُنَا وَلَّىٰ مُسۡتَكۡبِرٗا كَأَن لَّمۡ يَسۡمَعۡهَا كَأَنَّ فِيٓ أُذُنَيۡهِ وَقۡرٗاۖ فَبَشِّرۡهُ بِعَذَابٍ أَلِيمٍ ٧﴾ [لقمان: ٧]. ترجمه: «و چون آیات ما بر او خوانده می­شود، تکبرکنان روی گرداند. گویی که آن را نشنیده است. گویا در دو گوش او سنگینی است. پس او را به عذابی دردناک خبر ده». و قرطبی/ نیز در مورد آیه: ﴿لَوۡ أَنزَلۡنَا هَٰذَا ٱلۡقُرۡءَانَ عَلَىٰ جَبَلٖ لَّرَأَيۡتَهُۥ خَٰشِعٗا مُّتَصَدِّعٗا مِّنۡ خَشۡيَةِ ٱللَّهِۚ﴾ [الحشر: ٢١]. ترجمه: «اگر این قرآن را بر کوه نازل می­کردیم او را خاشع و شکاف خورده از روی خشیه خداوند می­دیدی»، می­گوید: «تأمل در پندهای قرآن [انسان] را به حرکت انداخته و بیان می­دارد که عذری در ترک تدبر وجود ندارد؛ اگر کوه‌ها دارای عقل بودند تا از پندهای قرآن راهنمائی بیابند، اگر این آیات به آن‌ها خطاب می­شد، با آن همه صلابت و استواری آن‌ها را خاشع و ترک خورده و شکاف خورده از خشیة[[38]](#footnote-38) الله دیده می‌شدند، و شما‌ای کسانی که اعجاز آن [قرآن] شما را شکست داده است! [آیا] با وعده‌های آن تحریک نمی‌شوید و از وعیدهای آن نمی‌هراسید»[[39]](#footnote-39).

الله در کتابش کسانی را که از تدبر در قرآن و تفقّه در آیات آن دوری می‌کنند و در اقوال قرآن تدبر نمی­کنند در جاهای مختلف مذمت می­کند، مانند آنجا که می­فرماید: ﴿وَمِنۡهُم مَّن يَسۡتَمِعُ إِلَيۡكَۖ وَجَعَلۡنَا عَلَىٰ قُلُوبِهِمۡ أَكِنَّةً أَن يَفۡقَهُوهُ وَفِيٓ ءَاذَانِهِمۡ وَقۡرٗاۚ﴾ [الأنعام: ٢٥]، ترجمه: «و از آنان کسی است که به تو گوش فرا می­دهد و بر قلب‌هایشان پرده­ای افکنده­­ایم تا آن را نفهمند و در گوش­هایشان سنگینی­ای [گذاشته­ایم]». و یا آنجا که می‌فرماید: ﴿وَمِنۡهُم مَّن يَسۡتَمِعُ إِلَيۡكَ حَتَّىٰٓ إِذَا خَرَجُواْ مِنۡ عِندِكَ قَالُواْ لِلَّذِينَ أُوتُواْ ٱلۡعِلۡمَ مَاذَا قَالَ ءَانِفًاۚ أُوْلَٰٓئِكَ ٱلَّذِينَ طَبَعَ ٱللَّهُ عَلَىٰ قُلُوبِهِمۡ وَٱتَّبَعُوٓاْ أَهۡوَآءَهُمۡ ١٦ وَٱلَّذِينَ ٱهۡتَدَوۡاْ زَادَهُمۡ هُدٗى وَءَاتَىٰهُمۡ تَقۡوَىٰهُمۡ ١٧﴾ [محمد: ١٦-١٧]. ترجمه: «و از آنان کسانی هستند که به تو گوش فرا می­دهند تا وقتی که از نزدت بیرون روند، به دانش یافتگان گویند: همینک چه گفت؟ اینان کسانی هستند که الله بر قلب‌هایشان مهر نهاده است و از هوای نفس خود تبعیت می­کنند \* و کسانی که راه یافته­اند [الله] بر هدایتشان افزود و تقوایشان را به آنان عنایت کرد»، و یا می‌فرماید: ﴿أَفَلَا يَتَدَبَّرُونَ ٱلۡقُرۡءَانَ أَمۡ عَلَىٰ قُلُوبٍ أَقۡفَالُهَآ ٢٤﴾ [محمد: ٢٤]. ترجمه: «پس چرا در قرآن تدبر نمی‌کنند؟! آیا بر قلب‌هایشان قفل‌هایش افتاده است؟!». شنقیطی/ گفته است: «آنچه که از توبیخ و زشت شمردن کار کسانی که از آیات الله روی بر می­گردانند در این آیه بیان شده است، بطور آشکار در آیات بسیاری آمده است... و کاملا معلوم است تمامی کسانی که خود را به تدبر در این قرآن عظیم مشغول نمی­کنند، چه در خواندن و چه در فهمیدن آن و چه در درک معانی و عمل به آن، همانا اعراض کننده از آن و تدبر نکننده در آن می­باشند؛ و اگر الله فهمی به آن‌ها داده باشد تا بتوانند در آن تدبر کنند، مستحق توبیخ و نکوهشی هستند که در آیات آمده است... و آیات ذکر شده بیانگر آن است که گریزی از تدبر در قرآن و فهمیدن آن و یاد گرفتن و عمل کردن به آن برای مسلمان وجود ندارد... رویگردانی طیف وسیعی [از مسلمانان] از نگریستن به کتاب الله و عمل به آن و [همچنین] سنت ثابت شده­ی واضح، از عظیمترین منکرات و شنیعترین افعال می­باشد»[[40]](#footnote-40)، و این سخن باریتعالی: ﴿أَفَلَمۡ يَدَّبَّرُواْ ٱلۡقَوۡلَ﴾ [المؤمنون: ٦٨]. و سخن دیگر سبحانه و تعالی: ﴿وَقَالَ ٱلرَّسُولُ يَٰرَبِّ إِنَّ قَوۡمِي ٱتَّخَذُواْ هَٰذَا ٱلۡقُرۡءَانَ مَهۡجُورٗا ٣٠﴾ [الفرقان: ٣٠]. و رسول گوید: «پروردگارا، حقّا که قوم من این قرآن را رها کردند»، را اگر کنار هم بگذاریم به این قول ابن کثیر/ می­رسیم که گفته است: «ترک تدبر در آن از هجران (دوری جستن) از آن می­باشد»[[41]](#footnote-41)؛ و قرطبی/ در تفسیر این سخن سبحانه و تعالی: ﴿أَفَلَا يَتَدَبَّرُونَ ٱلۡقُرۡءَانَۚ﴾ [النساء: ٨٢]. ترجمه: «پس چرا در قرآن تدبر نمی­کنند؟!»، گفته است: «بر منافقین به علت رویگرداندن­شان از تدبر در قرآن و تفکر در آن و معانی آن عیب گرفته شده است»[[42]](#footnote-42).

در توصیف خوارج در حدیثی که ابو سعید خدریس از پیامبرص روایت می­کند، آمده است: «قرآن تلاوت می­کنند ولی از حنجره­های آن‌ها عبور نکرده [و بر قلبشان اثر نمی­گذارد]»[[43]](#footnote-43)؛ به این شکل به قرائت قرآن مشغول شده و خود را ملزم به آن می‌دانند [در حالی که] آن‌ها در آن [قرآن] دقیق نشده و مقاصد آن را نمی‌شناسند[[44]](#footnote-44)؛ زرکشی/ گفته است: «نکوهش آن‌ها به این علت بوده است که احکام لفظی را رعایت کرده و فهمیدن آن را ترک می­کردند»[[45]](#footnote-45)؛ و ابن حجر/ از نووی/ آورده است: «سود خود را در چیزی جز مرور زبانی آن [قرآن] نمی‌دیدند، فضلی به حلقوم‌های آن‌ها نمی­رسد مگر آنکه به قلب‌های آن‌ها برسد، زیرا چیزی که خواسته شده است تعقل و تدبر در آن و قرار گرفتن آن بر قلب می­باشد»[[46]](#footnote-46).

و ابن عمرب گفته است: «مردانی را دیدم که قبل از آنکه ایمان به آن‌ها داده شود قرآن به آن‌ها داده شد، از فاتحه تا آخر قرآن را قرائت می­کردند ولی نداستند که به چه امر شده­اند و از چه چیزی نهی شده­اند، و شایسته نیز نمی­باشد که آن‌ها در کنار آن [قرآن] باقی بمانند، [زیرا] آن را به نثر بی اهمیتی انگاشتند»[[47]](#footnote-47).

و ابن مسعودس گفته است: «قرآن را به شکل شعر نسرائید و به شکل نثری ضعیف آن را نخوانید، بلکه در مقابل عجایب آن توقف کنید و قلب‌ها را توسط آن به حرکت اندازید و از شما کسی نباشد تا هم و غمش رسیدن به آخر سوره باشد»[[48]](#footnote-48).

الله مثال یهود را در برخورد با تورات به شکلی قبیح نشان داده می­فرماید: ﴿مَثَلُ ٱلَّذِينَ حُمِّلُواْ ٱلتَّوۡرَىٰةَ ثُمَّ لَمۡ يَحۡمِلُوهَا كَمَثَلِ ٱلۡحِمَارِ يَحۡمِلُ أَسۡفَارَۢاۚ بِئۡسَ مَثَلُ ٱلۡقَوۡمِ ٱلَّذِينَ كَذَّبُواْ بِ‍َٔايَٰتِ ٱللَّهِۚ وَٱللَّهُ لَا يَهۡدِي ٱلۡقَوۡمَ ٱلظَّٰلِمِينَ ٥﴾ [الجمعة: ٥] ترجمه: «داستان آنان که [حکم] تورات بر آنان تکلیف شد، سپس [چنانکه باید] رعایتش نکردند، مانند درازگوشی است که بر او کتاب‌هایی چند وجود دارد. چه بد است داستان گروهی که آیات الله را دروغ پنداشتند. و الله گروه ستمکاران را هدایت نمی­کند»؛ طرطوشی نیز بیان می‌دارد: «این [آیه] شامل افرادی از ملت ما [مسلمانان] نیز می­باشد که قرآن را حفظ می­کنند در حالی که آن را نفهمیده و به آن عمل نمی­کنند»[[49]](#footnote-49).

علمای زیادی از بدعت‌های قراء قرآن، سریع خواندن آن را بیان می­کنند(هذرمة)[[50]](#footnote-50) و آن سریع خواندنی است که همراه آن تدبری وجود نداشته و فهمی از معانی آن حاصل نشده و از پندهای آن تأثیری گرفته نمی­شود؛ طرطوشی/ گفته است: «از بدعت‌هایی که انسان‌ها در قرآن می­گذارند، توجه زیادی به حفظ روخوانی آن بدون در نظر گرفتن معانی آن می‌باشد»[[51]](#footnote-51).

پنجم: تدبر در قرآن، خیرخواهی برای کتاب الله است:

علماء، تدبر در قرآن و فهمیدن علوم آن را خیرخواهی برای کتاب الله می­دانند، همانگونه که تمیم داریس از پیامبرص روایت می­کند: «دین همه­اش خیرخواهی است، گفتیم برای چه کسی؟ فرمود: برای الله و کتابش و رسولش و امامان مسلمین و عموم آن‌ها»[[52]](#footnote-52).

و علماء اینگونه گفته­اند: تدبر در قرآن و توقف در احکامش و اعتبار در مثال‌هایش از خیرخواهی­های آن می­باشد؛ نووی/ در بیان خیرخواهی برای کتاب الله اینگونه گفته است: «علماء رحمهم الله گفته­اند: خیرخواهی برای کتابِ الله تعالی: ایمان به آن است که قرآن کلام الله تعالی می‌باشد... سپس عظیم داشتن آن تلاوت کردنش به حق تلاوت آن، نیک شمردن آن و خشوع در برابر آن و دقت کردن در حروف آن هنگام تلاوت... توقف کردن در برابر احکامش و فهمیدن علوم و مثال‌هایش، اعتبار در پندهایش و تفکر در عجایب و عمل کرد به محکمات آن و تسلیم بودن در برابر متشابهات آن و تفحص در کلیات و جزئیات و ناسخ و منسوخ آن و نشر دادن علومش و دعوت بسوی آن»[[53]](#footnote-53).

ابن رجب/ گفته است: «خیر خواهی برای کتاب الله: شدت ورزیدن به دوست داشتنش و عظیم شمردن قدر و منزلت آن است زیرا که آن کلام خالق می­باشد، و اشتیاق شدید در فهمیدنش و توجه زیاد به تدبرش و آرامی در تلاوتش است تا آن معانی را که مولایش دوست دارد بفهمد، و [نیز] به پای بستن آنچه که فهمیده است، و این خیرخواهی از بندگان است که وصیت کسی که برای او خیرخواهی کرده است را فهمیده است... و از این رو است که خیر خواهی برای کتاب پروردگارش اینگونه معنی می­شود که آن را بفهمد و آنچه را که الله به آن امر فرموده و دوست دارد و توسط آن راضی می‌شود را به مرحله عمل برساند، سپس آنچه را فهمیده است بین مردم نشر دهد و از روی محبتی که به آن دارد مدارس آن را گسترش دهد، و اخلاق خود را مطابق آن گرداند و ادب خود را نیز با آداب آن یکی سازد... و ابوعمرو بن صلاح/ گفته است: «نصیحت (خیرخواهی) برای کتابش: ایمان به آن و عظیم شمردن و پاک دانستنش و تلاوت آن آن‌چنان که درخور تلاوت آن است و ایستادگی برای آچه امر کرده و یا نهی فرموده است و فهمیدن علوم و امثالش و تدبر در آیاتش و دعوت بسوی آن می‌باشد»[[54]](#footnote-54)، [[55]](#footnote-55).

آنچه که بر فضیلت تدبر در قرآن و تدریس و تشکیل جماعات برای آن تاکید می‌کند حدیث ابوهریرهس است که رسول اللهص فرمود: «اجتماعی بوجود نمی­آید که کتاب الله را تلاوت کرده و آن را بین خود تدریس کنند بجز آنکه بر آن‌ها آرامش نازل شده و رحمت حول آن‌ها را می­گیرد و ملائکه حول آن‌ها قرار گرفته و الله در بین کسانی که نزد او هستند آن‌ها را یاد می­کند، و کسی که عمل خود را به عقب بیاندازد اهل او بسوی او متمایل نمی­شوند»[[56]](#footnote-56).

و شاید سخن پیامبرص آنجا که می­فرماید: «کسی که عمل خود را به عقب بیاندازد... » اشاره به ترک جماعات تلاوت قرآن و دوری از تعلیم و تعلم آن باشد، که عملی نکوهیده بوده و عمل کننده به آن به علت کوتاهی بزرگ خود از فضایل نامبرده محروم می­شود و خانواده و هر آنچه از مفاخر دنیا برای وی است، به سمت وی متمایل نمی­شوند تا آن اجرهای عظیم را که از دست داده است را درک کند؛ و الله داناترین است.

مبحث دوم:
اموری که برای تدبر در قرآن و تاثیر گرفتن از آن وضع شده است

1- نازل کردن قرآن و عبادت با قرائتش:

همانا الله تعالی فرموده است: ﴿كِتَٰبٌ أَنزَلۡنَٰهُ إِلَيۡكَ مُبَٰرَكٞ لِّيَدَّبَّرُوٓاْ ءَايَٰتِهِۦ وَلِيَتَذَكَّرَ أُوْلُواْ ٱلۡأَلۡبَٰبِ ٢٩﴾ [ص: ٢٩] ترجمه: «کتابی خجسته که بر تو فرو فرستادیم تا در آیاتش تدبر کنند و اهل خرد از آن پند بگیرند» و از این رو ابن قیم/ گفته است: «الله برای این قرآن را نازل فرموده است تا در آن تدبر و تفکر صورت گیرد، نه اینکه فقط تلاوت شده و از آن رویگردانی شود»[[57]](#footnote-57).

و همچنین/ گفته است: «نگریستن تیز بینانه قلب به معانی آن، و جمع کردن فکر بر تدبر و تعقل در آن، همان هدف نزول کردن [قرآن] می­باشد، نه اینکه فقط تلاوتی بدون فهم و تدبر وجود داشته باشد»[[58]](#footnote-58).

و شوکانی/ گفته است: «دلیلی در این آیه وجود دارد که الله – سبحانه – قرآن را فقط برای تدبر و تفکر در معانی آن نازل فرموده است، نه اینکه فقط تلاوت شود و تفکری صورت نپذیرد»[[59]](#footnote-59).

2- با ترتیل و لحن خوش قرائت کردن و دادن شکلی نیکو به آن قرائت:

زیرا الله تعالی می­فرماید: ﴿وَرَتِّلِ ٱلۡقُرۡءَانَ تَرۡتِيلًا ٤﴾ [المزمل: ٤]. ترجمه: «و قرآن را چنانکه باید شمرده و شیوا بخوان»، و پیامبرص فرموده است: «از ما نیست کسی که به قرائتش لحن زیبا ندهد»[[60]](#footnote-60). از ابن عباسب آمده است که پیامبرص فرمود: «بهترین فرد در قرائت کسی است که هنگام قرائت او را در خشیة الله می‌بینی»[[61]](#footnote-61)، و ابن کثیر/ گفته است: «از نظر شرع آن صوتی زیباست که باعث تدبر در قرآن و فهم آن و خشوع و خضوع و تسلیم و اطاعت می­شود»[[62]](#footnote-62)، و قرطبی/ گفته است: «با ترتیل خواندن از سریع خواندن بهتر است، زیرا در حالت [خواندن] سریع تدبر به شکلی صحیح صورت نمی‌گیرد»[[63]](#footnote-63)، و سیوطی/ گفته است: «سنت برای قرائت، تدبر و فهمیدن می­باشد که همان بزرگترین هدف و مهمترین خواسته است»[[64]](#footnote-64). و نووی/ گفته است: «علماء می‌گویند: ترتیل برای تدبر و مواردی دیگر مستحب است... زیرا آن به احترام و بزرگ شمردن نزدیک­تر است و اثر شدیدتری بر قلب می­گذارد»[[65]](#footnote-65). و ابن حجر/ گفته است: «هدف تلاوت همانا خشوع می­باشد»[[66]](#footnote-66)، و نووی/ در مورد کسی که از لحن دادن به قرآن خودداری می‌کند گفته است: «از آنچه که قرآن برای آن آمده است، یعنی خشوع و فهمیدن خارج شده است»[[67]](#footnote-67).

3- نماز شب و قرائت آن:

الله – سبحانه و تعالی – می­فرماید: ﴿إِنَّ نَاشِئَةَ ٱلَّيۡلِ هِيَ أَشَدُّ وَطۡ‍ٔٗا وَأَقۡوَمُ قِيلًا٦﴾ [المزمل: ٦] ترجمه: «به یقین شب زنده­داری در سازگاریِ زبان و قلب مؤثرتر و در سخن استوارتر است»، و ابن عباسب گفته است: «و کلام وی ﴿وَأَقۡوَمُ قِيلًا﴾: شایسته­تر بودن برای تدبر در قرآن را می­رساند»[[68]](#footnote-68)، ابن حجر/ در مورد تدریس جبرئیل به رسول اللهص در تمامی شب‌های رمضان، گفته است: «هدف از تلاوت حضور[قلب] و فهمیدن می‌باشد، و گمان می‌رود شب برای این [انتخاب شده است] زیرا در روز مشغولیات و مسائل دینی و دنیائی وجود دارد»[[69]](#footnote-69).

در این مورد شواهد دیگری برای تداوم قرائت قرآن در شب وجود دارد که از آن‌ها قول الله تعالی است که می­فرماید: ﴿يَتۡلُونَ ءَايَٰتِ ٱللَّهِ ءَانَآءَ ٱلَّيۡلِ﴾ [آل‌عمران: ١١٣]. ترجمه: «آیات الله را در اوقاتی از شب تلاوت می­کنند». و سخن پیامبرص می­باشد که فرموده است: «هر کسی از تلاوت مقدار مشخص قرآنش خواب ماند، [آن را] بین نماز صبح و ظهر بجا آورد، [در پرونده اعمال] او چنان نوشته می‌شود که گوئی آن را در شب قرائت کرده است»[[70]](#footnote-70). و نیز اوص در مورد شفاعت قرآن برای همنشین خود در روز قیامت فرموده است: «و قرآن می­گوید آن شخص را در شبانگاه از خواب منع کرده است»[[71]](#footnote-71).

4- درست تلاوت کردن و رعایت دقیق قوانین تجوید:

رسول اللهص فرموده است: «کسی که قرآن بخواند و در خواندن آن استاد شود، همراه الکرام السفرة[[72]](#footnote-72) خواهد بود»[[73]](#footnote-73). و استاد شدن وی شامل: کامل کردن محفوظات خود و تلاوت درست و تکمیل رعایت قواعد تجوید می­باشد. و پر واضح است ظاهر کلام در بردارنده­ی معانی آن است، و شکی وجود ندارد که تلاوت درست، فهم را زیاد و ادراک را کامل کرده و به تدبر بیشتر کمک می‌کند. و اگر تلاوت درست نباشد و اعراب در جای خود گفته نشود معنی کلمات عوض شده و یا ناقص و غیر گویا می‌شود؛ و نتیجه تمامی این موارد، دور شدن قلب از تدبر و فهمیدن آیات می­باشد. سیوطی/ گفته است: «همانا [روش قرائت] تحقیق[[74]](#footnote-74) برای تمرین و ممارست و آموزش و[روش قرائت] ترتیل برای تدبر و تفکر و استنباط می‌باشد... و هر ترتیلی تحقیق نمی­باشد»[[75]](#footnote-75).

5- پناه بردن به الله (استعاذه):

الله تعالی می­فرماید: ﴿فَإِذَا قَرَأۡتَ ٱلۡقُرۡءَانَ فَٱسۡتَعِذۡ بِٱللَّهِ مِنَ ٱلشَّيۡطَٰنِ ٱلرَّجِيمِ ٩٨﴾ [النحل: ٩٨]. ترجمه: «پس چانچه قرآن قرائت کردی به الله پناه ببر از شر شیطان رانده شده»، به شکلی ثابت شده از ابو سعید خدریس آمده است: پیامبرص وقتی نماز را شروع می‌کرد در دعای افتتاح چنین می­فرمود: «أعوذ بالله السميع العليم من الشيطان الرجيم من همزه ونفخه ونفثه»[[76]](#footnote-76)،[[77]](#footnote-77)، و کاملا واضح است شیطان در هنگام تلاوت قرآن [برای جلوگیری از آن و یا به اشتباه افتادن] از هر موجود دیگری به انسان حریص­تر می­باشد؛ و به همین دلیل الله – سبحان – امر فرموده تا در هنگام تلاوت قرآن از شر شیطان به او پناه ببریم، که این خود فواید[[78]](#footnote-78) دیگری هم دارد:

الف: قرآن شفای دنیای درون است و پناه بردن به الله قلب را از القائات شر شیطانی پاک می­دارد.

ب: ملائکه به قاری نزدیک شده و صدای او را می­شنوند و بر قلب [وی] آرامش نازل می­کنند و پناه بردن باعث گریزان شدن شیاطین نیز می­شود.

ج: شیطان قاری را به چیزهای دیگر مشغول می‌کند و در نماز و زمان‌های دیگر قرائت، از هر جهت به وی نزدیک می­شود و تمامی سعی او بر این است که بین قلب [قاری] و اهدافی که قرآن بدنبال آن است جدائی بیاندازد؛ و اهداف قرآن همان تدبر در آن و فهمیدن و تاثیر گرفتن از آن می­باشد که بوسیله پناه بردن به الله از کید شیطان دفع می­شود.

د: رسولی و پیامبری نبود بجز آنکه وقتی قرآن می­خواند، شیطان در قرائتش القاء می‌کرد، این مشکلی بود که برای رسولان پیش می­آمد، حال، وضع بقیه چگونه می‌شود؟ با وجود این مسائل قاری دچار اشتباه و فراموشی شده و زبانش به تشویش افتاده و یا ذهن و قلب او مشغولیتی دیگر پیدا می‌کند و توانائی تمرکز خود را از دست می­دهد؛ این خود دلیلی دیگر برای این امرِ به الله پناه بردن می­باشد.

ه: استعاذه شیطان را از اینکه باعث فساد قلب شود و آن را از هدایت و نور و خیر و فهمیدن قرآن و تدبر در آن دور کند، منع می­کند.

6- ساکت شدن به هنگام شنیدن قرآن:

الله تعالی می‌فرماید: ﴿وَإِذَا قُرِئَ ٱلۡقُرۡءَانُ فَٱسۡتَمِعُواْ لَهُۥ وَأَنصِتُواْ لَعَلَّكُمۡ تُرۡحَمُونَ٢٠٤﴾ [الأعراف: ٢٠٤]. ترجمه: «و چنانچه قرآن قرائت شد به آن گوش فرا دهید و ساکت بمانید بلکه مورد رحمت قرار بگیرید»، و شوکانی/ گفته است: «الله – سبحان – به آن‌ها امر کرد تا به قرآن گوش بدهند و هنگام قرائت آن ساکت شوند تا از آن نفع ببرند و در حکمت‌ها و خیرخواهی­های آن تدبر کنند»[[79]](#footnote-79).

7- تلاوت کردن با صدای بلند:

به قاری کمک می‌کند تا قلب او بر معانی متمرکز گردد و از حواس­پرتی وی جلوگیری می­کند، رسول اللهص فرموده است: «از ما نیست کسی که قرآن را با صدای بلند و به شکلی زیبا تلاوت نکند»[[80]](#footnote-80).

پیامبرص خود نیز اینگونه عمل می­فرمود، ام هانیل روایت می­کند: «در حالی که در خانه­ی چوبی خود بودم، قرائت پیامبرص را می­شنیدم»[[81]](#footnote-81)؛ از ابن عباسب در مورد بلندی صدای پیامبرص در شب سوال شد، او گفت: «اگر کسی می‌خواست [مطالب] آن را حفظ کند، [صدا آنقدر بلند بود که] می‌توانست آن را حفظ کند»[[82]](#footnote-82)؛ دلیل دیگری که قرائت قرآن با صدای بلند را تائید می‌کند این گفته­ی ابوقتادةس می‌باشد که: «پیامبرص شبی [از خانه] خارج شد، و ابوبکرس را در حالی که با صدای کوتاه نماز می­خواند دید، از کنار عمر ابن خطابس گذشت و دید که با صدای بلند نماز می‌خواند، وقتی آن دو نزد پیامبرص آمدند، پیامبر فرمود: ‌ای ابوبکر از کنار تو در حالی گذشتم که با صدای کوتاه نماز می­خواندی؟! گفت: ‌ای رسول الله به اندازه­ای که مرا نجات دهد، [صوت خود را] شنیدم؛ به عمر فرمود: از کنار تو در حالی گذشتم که با صدای بلند نماز می­خواندی؟! گفت: ‌ای رسول الله برای فرار از خواب آلودگی و دور کردن شیطان بود، پیامبرص فرمود: ‌ای ابوبکر کمی صدایت را بلندتر کن! و به عمر فرمود: کمی صدایت را کوتاه­تر کن!»[[83]](#footnote-83)؛ و از ابو موسی اشعریس آمده است که رسول اللهص فرمود: «همانا من اشعریون را در شب با صدای قرآن آن‌ها می­شناسم و شب‌ها منازل آن‌ها را با صدای قرآن آن‌ها تشخیص می­دهم، بطوری که در روز قادر به تشخیص منازل آن‌ها نمی­باشم»[[84]](#footnote-84).

و از عقبة بن عامرس آمده است: «از رسولص شندیم: کسی که [قرائت] قرآن را آشکار می‌کند مانند [کسی] است که صدقه دادن [خود] را آشکار می­کند، و کسی که [قرائت] قرآن را مخفی می‌کند، مانند [کسی] است که صدقه دادن [خود] را مخفی می‌کند»[[85]](#footnote-85).

قرطبی/ گفته است: «طائفه­ای به بلند کردن صدا در قرائت قرآن و آهنگ دادن به آن اجازه داد زیرا وقتی صدای نیکو به آن داده می­شود در درون‌ها بهتر جای گرفته و با قلب‌ها بهتر شنیده می­شود»[[86]](#footnote-86).

زرکشی/ گفته است: «قرائت با صدای بلند مستحب است... کسانی که نماز را [در نمازهای جهری] آشکار نمی­خوانند دچار مشغولیت شده [و حواسشان جمع نمی‌شود]؛ پیامبرص برای [دیدن] اصحابش بیرون رفت، و آن‌ها مشغول نماز خواندن در مسجد بودند، فرمود: «ای مردم! تمامی شما مشغول مناجات با پروردگارتان می‌باشید، در هنگام قرائت صدای خود را بر یکدیگر بلند نکید»[[87]](#footnote-87)،[[88]](#footnote-88).

نووی/ در مورد حکمت مشروعیت آشکارا خواندن قرآن گفته است: «این عمل باعث رساندن [قرآن] به دیگران می­شود و قلب را بیدار کرده و وجود شخص را به فکر کردن وادار می‌کند و شنوائی وی صرف آن [قرائت قرآن] می­شود»[[89]](#footnote-89).

8 – از جای مناسب شروع به قرائت کردن و تمام کردن آن در جای مطلوب:

نووی/ گفته است: «شایسته است که اگر قاری [قرائت خود را] از وسط سوره شروع کرد و یا اینکه [قرائت خود را] در آخر آن تمام نکرد، از جاهائی شروع [به قرائت] کند که به یکدیگر مرتبط می­باشند و همین طور در جاهائی تمام کند که با یکدیگر ارتباط داشته باشند و خود را مقید به [قرائت] یک دهم قرآن و یا جزء خاصی از آن نکند، که این تقسیمات در وسط مباحث می­باشند، مثل جزئی که با این سخن الله شروع می­شود: ﴿وَٱلۡمُحۡصَنَٰتُ مِنَ ٱلنِّسَآءِ﴾ [النساء: 24]. ترجمه: «و پاکانی از زنان»، ... و بدین دلیل است که علماء می­گویند: قرائت سوره­ی کوچکی بطور کامل از قرائت قسمتی از سوره­ی بزرگی به همان حجم، بهتر است و [قسمت قسمت کردن سوره­ها] باعث قطع ارتباط بعضی مردم با بعضی مطالب می­گردد»[[90]](#footnote-90).

شیخ الإسلام ابن تیمیة/ گفته است: «مصلحت عظیمی در قرائت کلامِ [الله] بطور متصل وجود دارد، و شروع [محل قرائت] درست از آنجائی است که الله [مطالب را از آنجا] شروع فرموده است، و ختم [محل قرائت] درست آنجائی است که الله [مطالب را در آن‌ها] ختم فرموده است و بدین ترتیب است که قصد و منظور سوره بطور کامل بیان می­شود و نه با قسمت قسمت کردن آن»[[91]](#footnote-91).

«درست‌ترین حکم آن است که عادت به این کار وجود نداشته باشد مگر احیاناً وقتی که بطور خاص صورت گیرد؛ زیرا از سنت اینگونه برداشت شده و عادت سلف اعم از صحابه و تابعین همین بوده است»[[92]](#footnote-92).

مبحث سوم:
امور مرتبط با تدبر و فهمیدن معانی قرآن

منافع و مصالح کثیری با تدبر در قرآن حاصل می­شود ­- که بدست آوردن آن‌ها کاملا امیدوارانه می­باشد - ولی در صورت عدم تدبر، بدست آوردن و یا نزدیک شدن به آن موارد غیر ممکن شده و یا بهره آن کم و منزلت آن پائین می­آید؛ و وجود و یا عدم وجود فضیلت آن موارد بستگی کامل به تدبر کردن دارد؛ و از این رو پیامبرص فرموده است: «هر کدام از شما برای خواندن نماز شب [بیدار] شد، با صدای آهسته بخواند و اگر متوجه نشد که چه می‌گوید، پس بخوابد»[[93]](#footnote-93). از این امور می­توان موارد ذیل را نام برد:

1- عظمت پاداش تلاوت:

همانا اجر تلاوت با انجام دادن آن حاصل می­شود، ولی پربار شدن اجر تلاوت نتیجه‌ی زیاد شدن تدبر در آنچه تلاوت می­شود و همچنین اعتبار در آن‌ها می­باشد، نووی/ گفته است: «بدان تلاوتِ [قرآن] بهترین ذکر است و هدف نیز قرائت همراه با فهم می‌باشد»[[94]](#footnote-94)، ابن حجر/ گفته است: «کسی که [قرآن را] با ترتیل و تأمل بخواند مانند کسی است که یک جواهر بزرگ صدقه داده است و کسی که [در خواندن قرآن] عجله کند مانند کسی است که چند جواهر صدقه داده باشد بطوریکه قیمت آن یکی است و قیمت آن یک [جواهر بزرگ] از بقیه بیشتر است و بالاعکس»[[95]](#footnote-95).

سیوطی/ گفته است: «تعدادی از امامان ما را نیکو داشته و گفته­اند: ثواب قرائت با ترتیل از لحاظ اندازه (کیفیت) بیشتر است از ثواب زیادی قرائت از لحاظ تعداد (کمیت)»[[96]](#footnote-96)، و در مورد اعراب قرآن گفته است: «هدف از اعراب [و حروف]، شناخت معنی لفظ‌های [قرآن] می­باشد و مراد از آن اصطلاحاتی نیست که در بین علمای نحو مرسوم است و برای جلوگیری از عامیانه خواندن قرآن وضع شده زیرا قرائت بدون شناخت معانی الفاظ ممکن نبوده و ثوابی هم ندارد»[[97]](#footnote-97).

و ابن جزری/ گفته است: «روش درست و صحیح همان است که بزرگان سلف آن را برگزیدند؛ کمی قرائت همراه با ترتیل و تدبر از سرعت دادن به آن و زیاد خواندن آن بهتر می­باشد»[[98]](#footnote-98).

2- کسب برکت از قرآن و بهره بردن قلب از آن:

در این مورد آجری/ گفته است: «الله به کسی که کلامش را بشنود و در شنیدن آن ادب را رعایت کند و به خوبی در آن اعتبار کند و از واجبات آن تبعیت کرده و به آن عمل کند مژده­ی تمامی خیرها را داده و بزرگترین ثواب‌ها را به او وعده می­دهد، همانگونه که فرموده است: ﴿وَٱلَّذِينَ ٱجۡتَنَبُواْ ٱلطَّٰغُوتَ أَن يَعۡبُدُوهَا وَأَنَابُوٓاْ إِلَى ٱللَّهِ لَهُمُ ٱلۡبُشۡرَىٰۚ فَبَشِّرۡ عِبَادِ ١٧ ٱلَّذِينَ يَسۡتَمِعُونَ ٱلۡقَوۡلَ فَيَتَّبِعُونَ أَحۡسَنَهُۥٓۚ أُوْلَٰٓئِكَ ٱلَّذِينَ هَدَىٰهُمُ ٱللَّهُۖ وَأُوْلَٰٓئِكَ هُمۡ أُوْلُواْ ٱلۡأَلۡبَٰبِ ١٨﴾ [الزمر: ١٧-١٨]. ترجمه: «و آنان كه از طاغوت دورى گزیده‏اند از آنكه آن را بپرستند و رو به سوى خدا آورده‏اند، مژده دارند. پس به [آن‏] بندگانم مژده ده \* کسانی که سخن را می­شنوند و از نیکوترین آن تبعیت می‌کنند، آنان کسانی هستند که الله آن‌ها را هدایت فرموده است و آنان صاحبان خرد می­باشند»، ... همان کسانی که این سخن الله را شنیده­اند: ﴿وَإِذَا قُرِئَ ٱلۡقُرۡءَانُ فَٱسۡتَمِعُواْ لَهُۥ وَأَنصِتُواْ لَعَلَّكُمۡ تُرۡحَمُونَ ٢٠٤﴾ [الأعراف: ٢٠٤]. ترجمه: «و چنانچه قرآن قرائت می­شود به آن گوش فرا دهید و ساکت بمانید بلکه مورد رحمت قرار بگیرید». و در واقع درست گوش دادن باعث پندگرفتن آن‌ها از آنچه [در قرآن] برای آن‌ها و یا بر علیه آن‌ها آمده است، می­شود»[[99]](#footnote-99).

و شیخ الإسلام گفته است: «کسی که هوشیارانه به کلام الله و سخن پیامبرشص گوش فرا داده و با قلبش در آن تدبر کند، در آن از فهم و حلاوت و هدایت و شفای قلب و برکت و منفعت چیزهائی می­باشد که در هیچ کلام دیگری آن چیزها یافت نمی‌شود؛ [چه آن کلام] شعر منظوم باشد و یا نثر»[[100]](#footnote-100).

و ابن قیم/ گفته است: «شنیدن قرآن با سه اعتبار همراه است: درک و فهم، تدبر و بجا آوردن اوامر خواسته شده... کسی که هنگام شنیدن آن را راهنمایی برای دلیل قاطع داشتن، و بصیرت برای عبرت گرفتن، و پندی برای معرفت پیدا کردن، و اندیشیدن در آیات، و راهنمائی برای هدایت یافتن برگزیند، هرگز هلاک نمی­شود، ... و حیاتی است برای قلب، و [همچنین] غذا و دواء و شفاء و [وسیله­ای است برای] حفظ شدن و نجات و از بین رفتن شبهات»[[101]](#footnote-101).

و کسی که تدبر را از خود دور کند، نیکی‌های بسیاری را بر خود حرام کرده است؛ همانا علیس گفته است: «در عبادتی که از روی علم نباشد، خیری وجود ندارد و [همین طور] قرائتی که در آن تدبر وجود نداشته باشد»[[102]](#footnote-102).

3- ترجیح دادن بین قرائت حفظی از درون سینه و یا قرائت از روی کتاب:

این مسئله به تدبر بر می‌گردد، نووی/ در این مورد گفته است: «اگر چه گفته شود: این اختلاف به خود اشخاص بر می­گردد؛ کسی در دو حالتِ قرائت از مصحف و قرائت حفظی از درون سینه، از حیثِ خشوع و تدبرش برای او یکسان است پس قرائت از مصحف را انتخاب کند؛ و کسی که با قرائت حفظی از درون سینه خشوعش کاملتر می‌شود، قرائت از درون سینه را انتخاب کند، چون از حالت خواندن از روی مصحف خشوع و تدبرش بیشتر می­شود [پس همان خواندن از حفظ از درون سینه برایش بهتر است]؛ باشد که قول نیکویی باشد، و چیزی که آشکار است کلام سلف و فعلشان نیز بر این روش استوار بوده است»[[103]](#footnote-103).

4- ترجیح دادن بین قرائت در نماز و خارج آن:

شیخ الإسلام/ گفته است: «قرائت در نماز از قرائت خارج نماز بهتر است، ولی اگر در قرائت خارج از نماز زنده دلی و فهم بیشتری پیدا می­کند؛ برای او آن روشی بهتر است که برای او پرمنفعت­تر است»[[104]](#footnote-104).

5- ترجیح دادن بین قرائت آشکار و یا مخفی کردن آن:

نووی/ گفته است: در فضیلت بلند کردن صدا هنگام قرائت اسنادی وجود دارد و همین طور در مورد پنهان کردن آن؛ علماء گفته­اند: باید آن‌ها را در کنار یکدیگر بکار گرفت؛ پنهان کردن از ریاء جلوگیری می‌کند و مسلماً کسی که از آن [ریاء] می­ترسد اینکار در حق او سزاورتر است؛ و اگر از ریاء نهراسد به شرط آنکه مزاحم نماز یا خواب و یا... دیگران نشود، آشکارا خواندن آن برای او بهتر است؛ و اما دلیل برتری آشکار خواندن آن است که عمل آن بیشتر است و باعث سود رساندن به دیگران هم می­شود و قلب را بیدار کرده و تمام همت وی را به تفکر کردن سوق می­دهد و شنوائی او را صرف شنیدن [قرآن] می­کند» – تا آنجا که گفت: - «از آنجا که این مسائل بوجود می­آید باید گفت: آشکارا قرائت کردن بهتر و برتر است»[[105]](#footnote-105).

6- الویت دادن صحیح به مسائل علمی:

قرائت قرآن بدون تدبر دارای ثواب کمتری می­باشد و تدبر کردن مقدمه­ای برای پرمنفعت­ترین چیزها برای طالب می­باشد، از شیخ الإسلام/ در مورد کسی که قرآن حفظ می‌کند سوال شد که کدام یک بهتر است: قرائت قرآن در حالی که فراموش نشود و یا تسبیح گفتن و امثال آن؟ در جواب گفت: «کسی است که در ذکر، حضور قلب و قوت ایمان و دفع وسوسه­هائی که به سراغ وی می­آید و زیاد شدن آرامش و نور و هدایت را می­یابد که در قرائت قرآن آن‌ها را پیدا نمی­کند، چه بسا که وی وقتی قرآن قرائت می‌کند، آن را نفهمیده و یا حضور قلب و فهم پیدا نمی­کند، ... همانگونه که در بین مردم کسانی هستند که در قرائت قرآن و فهم و تدبرش، قلب آن‌ها آن‌چنان متمرکز می­گردد که در نماز این تمرکز صورت نمی­گیرد. و بدین صورت نیست که یکی از این کارها برای همه بهتر است، بلکه هرکدام برای هر کس برتر باشد، برای وی در نظر گرفته می­شود»[[106]](#footnote-106).

از ابن تیمیه/ در مورد تکرار کردن خواندن قرآن و فقه سوال شد: که کدامیک بهتر و دارای اجر بیشتری است؟ در جواب گفت: «کلامِ الله با هیچ کلام مخلوقی قابل مقایسه نمی‌باشد، ... ولی هر شخص با توجه به نیاز و منفعتش، خود باید تشخیص دهد؛ اگر در حال حفظ قرآن است و نیازمند به یادگیری چیز دیگری است باید آن مورد را آموزش ببیند که از تکرار تلاوتی که محتاج آن نمی­باشد برای او بهتر است؛ این مسئله در مورد کسی که آنقدر از قرآن حفظ کرده است که برای او کافی می­باشد نیز صدق می‌کند و همچنین کسی که قرآن و یا قسمتی از آن را حفظ کرده است و او معانی آن را نمی‌فهمد، یادگیری فهم معانی قرآن [برای او] بهتر از تلاوت آنچه که معنای آن را نمی­فهمد می‌باشد. ولی در مورد کسی که برای عبادت فقه مطالعه می‌کند، عبادت بهتر برای او تلاوت قرآن می‌باشد، و تدبر در معانی آن از تدبر در سخنانی که نیاز به تدبر ندارد برای او بهتر است»[[107]](#footnote-107).

7- کوتاه کردن مدت ختم [قرآن]:

فضیلت این کار بستگی به مقدار فهم از قرآن و تدبر در آن و تاثیر گرفتن قلب از آن را دارد.

وقتی از زید بن ثابتس سوال شد: «ختم قرآن در هفت روز را چگونه می‌بینی؟ گفت: خوب است، ولی قرائت آن را در نصف ماه و یا ده [روز] را بیشتر دوست دارم؛ و از من سوال کرد: برای چه؟ گفته شد: پس من [از تو این] سوال را دارم؟ زید گفت: برای اینکه در آن تدبر کنم و دقت بیشتری داشته باشم»[[108]](#footnote-108).

شیخ عبدالعزیز بن باز/ در مورد قرائت امامِ نماز جماعت در نماز تراویح گفت: «مهم نیست که [قرآن] در آن ختم شود، بلکه فقط مهم این است که [امام] با نمازش و با خشوع و قرائتش به مردم بهره برساند؛ و بدین وسیله است که بهره برده و اطمینان خاطر پیدا می‌کنند... و در واقع توجه به مردم و حریص بودن در خشوع و بهره بردن آن‌ها، مهمتر از ختم [قرآن] می­باشد»[[109]](#footnote-109). «و این [دوست داشتن ختم] باعث عجله کردن [در تلاوت] و تأمل نکردن در قرائت و در پی خشوع و طمأنینه بودن، نشود؛ بلکه توجه به موارد فوق مهمتر از سعی به ختم کردن می­باشد»[[110]](#footnote-110).

مبحث چهارم:
موانع تدبر کردن

1- امراض قلب و اصرار داشتن بر گناه:

این امر از بزرگترین موانعی است که قلبِ خواننده­ی قرآن را از پند گرفتن و گشاده شدن در مقابل پندهای قرآن و حکمت‌ها و احکام آن، باز می­دارد. و در این باره الله –سبحانه و تعالی– می­فرماید: ﴿سَأَصۡرِفُ عَنۡ ءَايَٰتِيَ ٱلَّذِينَ يَتَكَبَّرُونَ فِي ٱلۡأَرۡضِ بِغَيۡرِ ٱلۡحَقِّ﴾ [الأعراف: ١٤٦]. ترجمه: «کسانی را که در زمین کبر می­ورزند از آیاتم باز خواهم داشت». و ابن قدامه/ گفته است: «مواردی است که مانع فهم [قرآن] می­شود ولی رهروان راه از آن چشم­پوشی می­کنند، مانند اصرار ورزیدن بر گناه، یا دارای صفت کِبر و غرور بودن، و یا مبتلاء بودن به تبعیت از هوای[[111]](#footnote-111) نفس؛ قلب مانند آینه می­ماند و شهوات مانند زنگ آینه، و معانی و مفاهیم قرآن مانند تصاویری است که در آینه دیده می­شود و تمرین قلب برای دور کردن شهوات مانند جلا دادن به آینه می­باشد»[[112]](#footnote-112).

زرکشی/ گفته است: «بدان! برای کسی که [در قرآن] می­نگرد، فهم معانی کلام وحی حاصل نشده و اسرار آن برای وی آشکار نمی­شود، تا زمانی که در قلب بدعت یا تکبر یا حب دنیا وجود دارد و یا اینکه بر گناهان اصرار ورزد و یا ایمان بر وی محقق نشده ویا به شکل ضعیف محقق شده باشد، و یا اینکه از روی عمد بدون اینکه علمی داشته باشد و یا با نظر شخصی خودش قرآن را تفسیر کند. تمامی این موارد حجاب و پرده­ای هستند در مقابل تدبر در قرآن و بعضی بعضی دیگر را تشدید می‌کنند»[[113]](#footnote-113).

یکی از بزرگترین گناهانی که قلب را از تدبر کردن منع می­کند، وابسته بودن آن به تمایلات و شهوات دنیائی است؛ در این حالت برای قلب مقدر نمی­باشد تا تعالی یافته و فضایل عظیمی کسب کند و مشتاقانه و با اطمینان خاطر به سمت کلام الله رود و رنگ و بوی تعفن و گندیدگی به خود گرفته و دغدغه­ی آن، دغدغه­ی فاسقان و اراذل می­شود و نمونه­ی بارز آن گوش دادن به آهنگ‌های غنا و لذت بردن از جملات آن می­باشد.

ابن قیم/ در قصیده نونیۀ خود، اثر غنا بر قلب و ایمان را اینگونه بیان می‌دارد:

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| و الله إن سماعهم في القلب |  | والإيمان؛ مثل السم في الأبدان |
| فالقلب بيت الرب جل جلاله |  | حبا و اخلاصاً مع الإحسان |
| فإذا تعلق بالسماع أحاله |  | عبدً لکل فلانة و فلان |
| حُبُّ الکتاب­ وحُبُّ ألحان الغنا |  | في قلب عبد ليس يجتمعان[[114]](#footnote-114). |

قسم به الله اثر شنیدن آن‌ها در قلب و ایمان؛ مانند سم است برای بدن‌ها.

 قلب خانه­ی پروردگار جل جلاله می­باشد، به شکل دوست داشتن و اخلاص همراه با نیکوکاری.

وقتی تعلق خاطر به شنیدن [غنا] پیدا کرد، او را به بنده این مرد و آن زن تبدیل می‌کند.

حب کتاب [الله] و حب آهنگ‌های غناء، جمع نمی­شوند در قلب بنده یکجاز.

2- مشغولیت قلب و عدم تمرکز آن:

این مسئله باعث دوری از تدبر در قرآن و تاثیر گرفتن از آن به علت غفلت قلب می‌شود، اگرچه قلب زنده است ولی به چیزهای دیگر مشغول است و در واقع غایبی است و از مسئله به دور؛ از این رو با وجود اینکه شخص دارای قلبی می­باشد ولی نمی­تواند ذکر خود را در آن جای دهد، و مانند کسی است که دست بر بالای ابروی خود گذاشته تا بنگرد ولی هدف خود را نمی­بیند[[115]](#footnote-115).

از مشغولیت­هائی که معمولا پیش می­آید این است که قاری تمام هم و غم خود را بر این می­گذارد تا سوره را به انتها برساند، بدون اینکه سعی و تلاشی در فهمیدن و عبرت ­و ­پند گرفتن از آیات و مقاصد آن داشته باشد.

و از این رو حسن بصری/ گفته است: «ای فرزند آدم! وقتی تمام همت تو آن است که به آخر سوره برسی، چگونه قلبت تعالی خواهد یافت؟»[[116]](#footnote-116).

و ابن قیم/ گفته است: «انسان‌ها سه دسته هستند: کسی که قلبش مرده است... دوم: کسی که دارای قلب زنده است... ولی آن قلب مشغول بوده و حضور ندارد؛ و بر این شخص ذکری اثر نمی­کند. سوم: کسی که دارای قلب زنده و مستعد می­باشد؛ وقی آیات برای او تلاوت می­شود، با گوشش آن را شنیده، و گوشش [تلاوت را به قلبش] القاء می‌کند و قلب او حضور داشته و به چیزی دیگری بجز آن چیزی که می­شنود مشغول نمی­باشد، پس چنین کسی قلبش حاضر است؛ و در واقع این گروه از افراد هستند که از آیات بهره می­برند»[[117]](#footnote-117). همچنین/ گفته است: «آنچه که تأثیر گذار است اگر به دست آورده شود: همان قرآن است. و جایگاه دریافت آن: همان قلب زنده می­باشد. شرطی وجود دارد که: همان شنیدن با دقت است. از بین بردن موانعی وجود دارد که: همان مشغول کردن قلب و تمرکز آن بر معانی کلماتی است که به آن خطاب ­شده و [در عین حال] دور کردن آن از هر آنچه که غیر از [قرآن] است می‌باشد؛ و نتیجه اثر: همان بهره بردن و پند گرفتن می­باشد»[[118]](#footnote-118).

3- کم کردن خشوع در حالت‌های خاص و آیاتی معین:

افرادی هستند که در ماه رمضان، و یا در قنوت و یا در هنگام خشوع امام، و یا هنگام آیات عذاب و یادآوری جهنم و اهوال قیامت، از خشوع خود می­کاهند؛ و آنچه که معلوم است این می­باشد که دلایلی که باعث خشوع می­باشند، متعدد هستند؛ فعل آن بزرگوارص نیز بدین شکل بود که: هنگام تلاوت خشوعِ همراه تدبر داشت، در آیات اسماء و صفات الله را به منزهی یادکرده و تسبیح می­فرمود، و در هنگام ذکر بهشت و نعمت‌ها و فضیلت‌ها و رحمت‌هایش، این موارد را از الله طلب می­کرد، و هنگام یاد و ذکر آتش و عذاب به الله پناه می­برد[[119]](#footnote-119).

و ابن قیم/ انواع مسائلی که باعث کسب خشوع از قرآن و تأثیر گرفتن از آن می‌شود را بدین شکل بیان می‌کند: «واکنش احساسی که هنگام شنیدن قرآن و یا دیگر چیزها برای شخص ایجاد می‌شود، دلایلی دارد:

اولین آن‌ها: هنگام شنیدن به درجه­ای از معنویات می­رسد که [در قبل] صاحب آن نبوده است و از پس آن آرامش می­یابد که در اینصورت برای وی واکنش احساسی به شکل شوق پدیدار می­گردد.

دوم: به یاد گناهی که مرتکب شده می‌افتد، و برای وی واکنش احساسی به شکل ترس و خشیۀ ظاهر می­شود.

سوم: به یاد نقصی در خود می­افتد که قادر به برطرف کردن آن نمی­باشد، که در این صورت دچار واکنش احساسی ناراحتی و غمگینی می­شود.

چهارم: برای او کمال صفات خالقش نمایان شده و [در عین حال] راه رسیدن به آن را مسدود می‌بیند، و واکنش احساسی او به شکل تأسف و حسرت می­شود.

پنجم: به ذکر پرورگارش مشغول شده و قرآن او را از ذکر و یاد هر چیز دیگری منع می‌کند و در نتیجه آن جمال را دیده و درها برای وی باز می­شود و راه آشکار برای وی نمایان می­شود و در نتیجه آن واکنش احساسی شادی و سرور برایش پدیدار می­گردد.

در تمامی حالات، به علت واکنش احساسی، ورود معانی عظیم به قلب قوت می‌گیرد و قلب از تحمل چنین معانی­ای ناتوان است و نسبت به آنچه که باید بزرگ بدارد و از اعمال انجام دهد کوتاهی می‌کند و خیر آن است که این مسائل در درون جای گیرد و بدین صورت قوی­تر و با دوام­تر می­شود و اگر آشکار[[120]](#footnote-120) شود، اثر آن ضعیف شده و بسا که کاملا از بین برود. و این واکنش احساسی شخص صادق است و کسی که دچار واکنش احساسی می­شود: راستگو و یا توفیق یافته[[121]](#footnote-121) است و یا منافق می‌باشد»[[122]](#footnote-122).

4- از روی نا­آگاهی و به بهانه­ی اینکه قرآن کلام الله است، تدبر را ترک کردن:

اعتقاد این افراد بدین صورت است است که آنچه برای قاری مهم است، قرائت کلمات آن است و نباید همراه با تدبر و تأمل باشد؛ تأمل در قرآن، و رجوع به معانی علماء و مفسرین را ترک می­کنند و قاری کوشش خود را معطوف به زیاد کردن تلاوت و درست بودن آن قرار می­دهد؛ ابن هبیره/ در این باره گفته است: «از حیله‌های شیطان: ایجاد تنفر در بندگان الله نسبت به تدبر در قرآن می­باشد؛ زیرا می­داند، هدایت از طریق تدبر در قرآن حاصل می­شود و از همین رو [به شکل وسوسه] می­گوید: این کار خطرناکی است، و انسان را به جائی می­رساند که می­گوید: من از قرآن چیزی نمی­گویم تا باعث دوری من [از حق] نشود»[[123]](#footnote-123).

و در این باره ابن قیم/ می­گوید: «کسی که بگوید: آن [آیات] دارای تأویل می‌باشد و ما [تأویل] آن را ندانسته و نمی­فهمیم و عبادت خود را منحصر به تلاوت الفاظ آن می‌کنیم؛ در قلب خود نسبت به [قرآن] تنگی احساس می­کند»[[124]](#footnote-124).

و شاطبی/ گفته است: «از آنجا که قرآن معجزه است، اشخاص با فصاحت و دارای بلاغت را در برابر آنکه مثل آن را بیاورند عاجز و درمانده کرده است؛ و این مسئله قرآن را از اینکه به زبان عربی است و بر مبنای ساختار کلام عرب می­باشد خارج نمی­سازد؛ و فهمیدن آنچه که از طرف الله آمده و به آن امر فرموده و یا از آن نهی کرده است، به شرط آنکه بر زبان عربی تسلط وجود داشته باشد، آسان است؛ و اگر به علت اعجاز آن، عقل معانی آن را نمی­فهمید، خطاب او به کسانی می‌شود که [به علت عدم فهمیدن معانی آن] قادر به انجام تکالیف آن نمی­شدند، و این امری است که از امت [اسلام] خواسته نشده است [و بر هر کسی به اندازه وسع او تکلیف شده است]. و این از وجوه اعجازی آن می‌باشد که چه از حیث زبان و چه از حیث معانی و اسلوب از جنس کلام بشر بوده، و برای عقل مفهوم است ولی کسی نمی­تواند حتی یک سوره مثل آن بیاورد... همانا الله تعالی می­فرماید: ﴿وَلَقَدۡ يَسَّرۡنَا ٱلۡقُرۡءَانَ لِلذِّكۡرِ فَهَلۡ مِن مُّدَّكِرٖ ١٧﴾ [القمر: ١٧]. ترجمه: «و همانا قرآن را برای ذکر آسان کردیم پس آیا پند پذیری وجود دارد؟»... به تمامی وجوه اعجازش را نشان داده؛ و این خود نشانگر آن است که، منعی برای کسب مفاهیم قرآن و تعقل کردن در معانی آن وجود ندارد، [همانگونه که می‌فرماید:] ﴿كِتَٰبٌ أَنزَلۡنَٰهُ إِلَيۡكَ مُبَٰرَكٞ لِّيَدَّبَّرُوٓاْ ءَايَٰتِهِۦ وَلِيَتَذَكَّرَ أُوْلُواْ ٱلۡأَلۡبَٰبِ ٢٩﴾ [ص: ٢٩]. ترجمه: «کتابی خجسته بر تو نازل کردیم تا در آیاتش تدبر شود و صاحبان خرد پند بگیرند»، و این خود دلیلی است برای درست بودن تدبر و تفهم در قرآن»[[125]](#footnote-125).

شنقیطی/ گفته است: «قول اصولیین متأخر بر این است که: تدبر در قرآنِ عظیم، فهمیدن و عمل کردن به آن بجز برای مجتهد مجاز نمی­باشد... سخنی است که هیچ سند شرعی آن را تائید نکرده است، و بلکه [برعکس]، حقی که هیچ شکی در آن نیست، این است که: برای هر مسلمانی که قادر به یادگیری و فهمیدن و درک معانی کتاب و سنت می‌باشد، واجب است تا آن دو را یاد گرفته و به یادگرفته خود از آن دو عمل کند...

آنچه که واضح است، اولین مخاطبان [قرآن]، که [قرآن] در بین آن‌ها نازل شد، منافقین و کفار بودند و [آن‌ها کسانی بودند] که هیچ کس نسبت به آن‌ها از شرایط قرآن دور نبوده است... و اگر به اصطلاح اصولیین بهره بردن از عمل به قرآن، و کسب هدایت با هدایت‌های آن بجز برای مجتهد جایز نباشد چگونه شده است که الله کافران را توبیخ کرده و عدم هدایت نیافتن آن‌ها به هدایت‌های آن [قرآن] را نکوهیده است و چگونه با آن‌ها اقامه‌ی حجت کرده است... ؟». سپس / ردی بر قول کسانی که اینگونه سخن گفته­اند را بطور تفصیل بیان داشته است[[126]](#footnote-126).

سپس / گفت: «قولی وجود دارد که کسی که به درجه اجتهاد مطلق نرسیده است نباید به آن علمی که از کتاب و سنت دارد عمل کند؛ این سخن دید قوی است که بهره بردن از قرآن را برای همه­ی مسلمانان حرام می­کند... بر هر مسلمانی واجب است که خود را در روز قیامت تصور کند در حالی که در مقابل پروردگار خود ایستاده و اعمال او به نمایش گذاشته می­شود، و سعی او بر این است، تا از آن گرفتاری عظیم و بلای بزرگ رهائی یابد؛ [ولی برای این واقعه­ی مهم] عده­ی کثیری از مردم سرزمین‌های اسلامی بی‌توجه بوده و در مقابل آن کور مانده­اند، که سبب آن احساس بی­نیازی آن‌ها نسبت به کتاب [الله] و سنت رسولش می­باشد؛ بطوری که در تمامی احکام عبادات و معاملات و حدود و غیره به مذهبی مدون رجوع می­کنند و خود را از کتاب و سنت بی­نیاز می­دانند، و این مسئله دو رکن دارد:

اول: عمل به کتاب و سنت بجز برای مجتهدین جایز نمی­باشد.

دوم: مجتهدی وجود ندارد.

اگر منظور آن‌ها این است که نیازی به یادگیری کتاب و سنت نمی­باشد و با چیزی غیر از آن دو، بی­نیاز می­شوند، باید گفت: این بهتانی بزرگ و منکر و سخنی غیر­عادلانه می­باشد. و اگر منظور آن‌ها این است که یادگیری آن دو، سخت است و کسی قادر به یادگیری آن‌ها نمی­باشد، این نیز گمانی باطل است، زیرا یادگیری قرآن و سنت آسانتر از یادگیری آراء و اجتهادات می­باشد، و اللهأ بسیار محکم و به کرّات در سوره قمر بیان می‌فرماید: ﴿وَلَقَدۡ يَسَّرۡنَا ٱلۡقُرۡءَانَ لِلذِّكۡرِ فَهَلۡ مِن مُّدَّكِرٖ ١٧﴾ ترجمه: «و همانا قرآن را برای ذکر آسان کردیم پس آیا پند پذیری وجود دارد»... در نتیجه آن کتابی آسان است، و الله آن را برای کسی که توفیق عملِ به آن را می­یابد آسان فرموده است...

بی شک این قرآن عظیم بوده و نوری می­باشد که الله آن را بر زمین نازل فرموده است تا توسط آن روشنائی حاصل شود... الله - تعالی – می­فرماید: ﴿وَكَذَٰلِكَ أَوۡحَيۡنَآ إِلَيۡكَ رُوحٗا مِّنۡ أَمۡرِنَاۚ مَا كُنتَ تَدۡرِي مَا ٱلۡكِتَٰبُ وَلَا ٱلۡإِيمَٰنُ وَلَٰكِن جَعَلۡنَٰهُ نُورٗا نَّهۡدِي بِهِۦ مَن نَّشَآءُ مِنۡ عِبَادِنَاۚ وَإِنَّكَ لَتَهۡدِيٓ إِلَىٰ صِرَٰطٖ مُّسۡتَقِيمٖ ٥٢﴾ [الشورى: ٥٢]. ترجمه: «و همچنین [قرآن را به مثابه­ی] روحی از کلام خود به تو وحی کردیم. نمی­دانستی که کتاب و ایمان چیست. ولی آن [وحی] را نوری گردانده­ایم، با آن هرکس از بندگانمان را که می­خواهیم هدایت می­کنیم»...

و باید دانست امکان یادگیری تمامی معارفی که به کتاب الله و سنت رسولش مربوط است بسیار آسان­تر از قرون اولیه می­باشد... و هر آیه­ای از کتاب الله با آنچه که از پیامبرص سپس صحابه و تابعین و مفسرین بزرگ رسیده است، شناخته شده است»[[127]](#footnote-127).

صنعانی/ در برابر کسانی که چنین نظری دارند، با بیانی قاطع دلایلی آورده است که خلاصه آن بدین شرح است: «همان خداوند سبحان، عقل بندگان خود را کامل کرده و فهمیدن کلامش را برای آن‌ها نعمت قرار داده است. این را باید در نظر داشت که فهم تعداد زیادی از آیات قرآنی و احادیث پیامبر هیچ احتیاجی نه به علم نحو دارد و نه به علم اصول؛ بلکه چیزی که این کار را آسان می‌کند: فهم و سرشت انسانی و عقل می‌باشد؛ شخص [عرب زبانی که حتی بی­سواد هم باشد اگر] بشنود: ﴿وَمَا تُقَدِّمُواْ لِأَنفُسِكُم مِّنۡ خَيۡرٖ تَجِدُوهُ عِندَ ٱللَّهِۗ﴾ [البقرة: ١١٠]. ترجمه: «و هر آنچه که از خیر برای خود از پیش می­فرستید نزد الله می­یابید». معنای آن را می­فهمد، بدون اینکه بداند کلمه «ما»**:** کلمه شرط است و«تقدموا»**:** مجزوم شده به کلمه شرط است و «تجدوا»**:** نیز مجزوم شده به آن چون جواب شرط است؛ و البته مانند این آیه بسیار است. دیده می‌شود عموم مردم از عالم طلب فتوا می­کنند؛ سخن و جواب آن علماء را با وجود آنکه در اغلب اوقات دارای کلمات ناشناخته­ای می­باشد، می­فهمند و همچنین وقتی قرآن را می­شنوند معنای آن را متوجه می­شوند و در هنگام یاد مواضع کوبنده و آنچه که آن را در بر گرفته است گریه می­کنند، در حالی که نه [قواعد] اعراب آن را می­دانند و نه چیز دیگری [از قواعد زبان عربی]. چه بسا هنگامی که آن را از درون قلب می­شنوند عظمت بیشتری را نسبت به زمانی که حواس خود را جمع قواعد کرده و با زیرکی و به نیت بررسی به آن گوش می­دهند، درک می­کنند. همان عامه­ی مردم در نمازهای جمعه و عیدین در جلسات سخنرانی حاضر شده و دل‌های آن‌ها به وجد آمده و چشم‌های آن‌ها پر از اشک شده و به گریه و زاری می­افتند. همچنین دیده می­شود، کتاب‌هائی را که در زمینه­های فرعیات دین نوشته شده است می­خوانند و آنچه که در درون آن است را فهمیده و معانی آن را درک می­کنند و به آن‌ها اعتماد کرده و در فتواها و اختلافاتشان به آن رجوع می‌کنند.

پس‌ای کاش می­دانستم! چه کسی فقط شناخت معانی قرآن و سنت و فهم ترکیب‌ها و پایه­های آن دو را منع کرده و استخراج هر چیزی را از آن دو ممنوع دانسته است، بطوریکه معانی آن‌ها را مثل زنانی که گوشه چشم آن‌ها را کسی ندیده و در دورن خانه­های همسرانشان انزوا جسته­اند، قرار داده است؛ چیزی از آن باقی نگذاشته بجز تکرار الفاظ و حروف آن؛ و استنباط معانی از آن به شدت کنار گذاشته شده و بصورت چیزی شدیداً حرام از آن منع شده است»[[128]](#footnote-128).

کسی که تدبر در قرآن را، از ترس آنکه به علت نادانی چیزی را به الله نسبت دهد، ترک کند و تفسیر قرآن را مخصوص الله و استنباط احکام شرعی را مخصوص علماء و مفسرین بداند، باید آگاه شود که در قرآن درجات فهم و اعتبار و تذکر و یادآوری و پندگرفتن و محاسبه نفس وجود دارد، و [با این فکر او و انجام ندادن این مراتب] عذری از وی پذیرفته نخواهد بود.

5- کم کردن تدبر فقط به علت زیاد کردن مقدار قرائت:

فضیلت زیادی مقدار تلاوت در آیات و احادیث صحیح به تأئید رسیده است ولی در عین حال در آیات و احادیث زیادی این عمل در صورتی که منافاتی با تدبر و خشوع و تأثر گرفتن داشته باشد به شکلی آشکار و صریح نهی شده است.

این مسئله وقتی دردناک می‌شود که عده­ی زیادی از مبلغین و وعاظ بر اساس روایات رسیده از سلف امت که بر فضیلت زیادی قرائت دلالت دارد، دعوت به قرائت به مقدار زیاد و ختم‌های زیاد قرآن در زمان‌های کم، می­دهند، و از سرعت دادن به قرائت و عجله در تلاوت نهی نکرده و روایاتی را که بر عظیم بودن تدبر و سعی برتدبر و تاثیر گرفتن از تلاوت و توقف در برابر معانی وجود دارد را نقل نمی­کنند. شاید این سخن ابن رجب/ برای آن‌ها کافی باشد که می­گوید: «در روایت وارد شده است که از ختم قرآن در سه روز کمتر، نهی شده است و این برای هر زمانی می­باشد، حتی در زمان‌های با برکت مثل ماه رمضان و... که زیاد خواندن قرآن در آن مستحب است. و این فتوای احمد و اسحاق و... می­باشد و عملکرد دیگران هم دلالتش چنین است»[[129]](#footnote-129). قرار دادن این حکم را برای همه زمان‌ها احتیاج به دلیل دارد و دلیل آن را شیخ عبدالعزیز بن باز/ اینگونه بیان کرده است: «عده­ای این نهی [ختم قرآن در کمتر از سه روز] را از زمان‌هائی که دارای فضیلت می­باشد جدا کرده­اند و [گفته­اند: ] هیچ مشکلی وجود ندارد تا [در آن زمان‌ها] در یک شب و یا یک روز قرآن ختم شود و این فتوای شافعی و... می­باشد، ولی از آنچه از ظاهر سنت معلوم است: هیچ فرقی بین ماه رمضان و دیگر زمان‌ها وجود ندارد و شایسته آن ماه نیز این می­باشد تا در آن عجله صورت نگرفته و قرائت با اطمینان خاطر انجام شود و بطور ترتیل صورت گیرد تا با امر پیامبرص به عبدالله ابن عمرو مطابقت داشته باشد: «آن [قرآن] را در هفت روز قرائت کن»[[130]](#footnote-130)، و این کمترین زمانی است که اوص به وی اجازه داد، و همچنین فرموده است: «کسی که قرائت قرآن وی از سه روز کمتر شود چیزی از آن درک نمی‌کند»[[131]](#footnote-131). و هرگز نفرمود: بجز در ماه رمضان؛ بعضی از سلف این امر را برای زمانی غیر ماه رمضان دانسته‌اند ولی قول ارجح و البته الله داناتر است آن است که مؤمن به قرآن توجه کرده و کوشش کند تا قرائت نیکوئی داشته و بدون هیچگونه عجله، سعی بر تدبر و توجه به معانی داشته باشد. و بهتر است که ختم در کمتر از سه روز صورت نگیرد، و شایستگی این مسئله از از آنچه از سنت آمده است، می‌باشد حتی در ماه رمضان»[[132]](#footnote-132).

زیاد قرائت کردن در زمان‌های پرفضیلت امری بدیهی است ولی این بدان معنی نمی‌باشد برای کسب این ثواب، تدبر ترک شود و عجله و هذرمۀ جای آن را بگیرد؛ ابن جوزی/ گفته است: «افرادی را دیدم که مردم را جمع کرده و از بین آن‌ها کسی را انتخاب می­کنند تا در یک روز طولانی سه بار [قرآن] را ختم کند؛ [برای آن‌ها] کم کردن این [قرائت] عیب و تمام کردن آن‌ها ارزش است، و عوام الناس حول این افراد جمع شده و آن‌ها را تشویق می­کنند و ابلیس برای آن‌ها اینگونه وانمود می‌کند که ثواب در زیادی قرائت است و باید توجه داشت که این از مکرهای وی می­باشد؛ زیرا شایسته این است که قرائت برای الله تعالی باشد نه برای [مردم] تا او را تحسین کنند، و روش صحیح [قرائت] آن است که با مکث و طمأنینه باشد، همانگونه که اللهأ فرموده است: ﴿وَقُرۡءَانٗا فَرَقۡنَٰهُ لِتَقۡرَأَهُۥ عَلَى ٱلنَّاسِ عَلَىٰ مُكۡثٖ وَنَزَّلۡنَٰهُ تَنزِيلٗا ١٠٦﴾ [الإسراء: ١٠٦]. ترجمه: «تا آن را با درنگ برای مردم بخوانی»، و نیز فرموده است: ﴿أَوۡ زِدۡ عَلَيۡهِ وَرَتِّلِ ٱلۡقُرۡءَانَ تَرۡتِيلًا ٤﴾ [المزمل: ٤]. ترجمه: «و قرآن را چنان‌که باید شمرده و شیوا بخوان»»[[133]](#footnote-133)، و بدین ترتیب قرائت کردن زیاد برای مردم با ارزش می‌شود و در نتیجه آن آن‌ها به شدت به قرائت خود سرعت می‌دهند، بدون آنکه موازین ترتیل را رعایت کنند و توسط آن ثبات پیدا کنند؛ این عمل شکلی ناپسندیده دارد، درست است که از جماعتی از سلف روایت شده است که آن‌ها قرآن را در یک روز و یا در یک رکعت ختم کرده‌اند ولی این عمل آن‌ها به ندرت صورت می­گرفت و عملی در بین آن‌ها تداوم داشته و مجاز محسوب می­شد که [قرائت] با ترتیل و به نیت ثبات صورت گیرد، و نزد علماء نیز این عمل بهتر دانسته می­شود، همانا رسول اللهص فرمود: «کسی که قرآن را در سه روز کمتر ختم کند، متوجه آن نخواهد شد»[[134]](#footnote-134).

6- کوتاهی در قرائت درست و تلاوت نیکو و تمرکز حواس همراه با ترک تدبر در قرآن و سستی کردن در عمل به آن:

ابن قدامة/ در این مورد گفته است: «مشغول شدن فکر به چیزهائی که مانع فهمیدن می­باشند، مانند وقتی که شیطان ذهن را به این مسئله مشغول می‌کند که مخرج حروف درست اداء نشده است و قرائت صحیح نمی­باشد، باعث دور شدن شخص از فهم معانی می­شود»[[135]](#footnote-135)، و در بعضی افراد به مانند آن است که قرآن برای دنیای آن‌ها می‌باشد، و آجری/ وصف حال این افراد را اینگونه بیان کرده است: «توسط قرآن بر مردم فخر می­فروشند، و بر دیگران بخاطر آنچه از قرآن حفظ کرده­اند برتری می‌‌جویند، در قلب وی مکانی برای خشوع وجود نداشته و زیاد خندیده و خود را به مسائلی که به وی سود نمی­رساند مشغول می­کند، سخنان ناقص کسانی که دور و اطراف وی می­باشند را دقیقتر از سخنانی که شنیدن آن‌ها برای وی واجب است گوش می­دهد، و رغبت او به کلام مردم بیشتر از رغبت وی به کلام پروردگارﻷ می‌باشد، و هنگام شنیدن قرآن خشوع نکرده و غمگین نشده و گریه نمی­کند، تمام کوشش او حفظ قرآن می­باشد و اگر در تلفظ حروف اشتباه کند ناراحت می­شود زیرا می­پندارد مقام و منزلت وی بین مخلوقین کم شده و وی را در رتبه­ی پائین­تری قرار می­دهد و در این هنگام او غمگین و ناراحت دیده می­شود؛ از عهدی که بین او و الله وجود دارد احساس تنگی کرده و درمقابل آن بی پروائی می­کند، همان [عهدهائی] که قرآن به آن امر کرده و نهی فرموده است؛ بیشترین کوشش خود را صرف یادگیری علومی می‌کند که اهل دنیا بواسطه آن او را بزرگ بپندارند و درعوض در دانسته وی نسبت به چیزهای حلال و حرام کم می­باشد، و شکل تلاوت او خود دلیلی بر کراهت درونی او از قرآن و در عین حال زیبا جلوه دادن آن نزد شنوندگان می­باشد، خشوعی در درون وی احساس نشده مگر آنکه با بدنش به آن تظاهر کند، توجه وی هنگام آموختن و آموزش قرآن به آن است که چه زمانی این عمل خاتمه می‌یابد، و نه آنکه چه زمانی چیزی خواهد فهمید، هنگام تلاوت وقتی به مثال‌هائی که قرآن زده است می­رسد به تفکر نیافتاده و هنگام وعده و وعید آن دقت لازم را ندارد؛ وجود خود را صرف کسب رضایت مخلوقان کرده و ترسی از خشم پروردگار جهانیان ندارد؛ دوست دارد که به زیاد آموختن مشهور شود و از این رو ختم قرآن خود را به همه می‌گوید؛ تا نزد آن‌ها گرانقدر شود به همین دلیل ستایش او توسط جاهلان سبب گمراه شدنش می­گردد، اخلاقش: اخلاق جاهلانه، و جاهلانه می­خورد و می­نوشد و می­پوشد و در نزدیکی با اهلش بدون آگاهی عمل می­کند، و همچنین جاهلانه می‌خوابد و بدون آگاهی با اقوام خود بازدید و سلام و احوال پرسی می‌کند ولی کسان دیگری غیر از او هر چند که قسمت کوچکی از قرآن را حفظ کرده­اند از آنچه که الله بر وی واجب فرموده است اعم از دانستن فرائض دینی و دوری جستن از حرام‌های وی را انجام می­دهد، هر چند که در میان دیگران توجهی به او نمی­شود و به سویش با انگشتان اشاره نمی­گردد»[[136]](#footnote-136).

7- بدون تدبر، ترتیب علم و عمل را رعایت نکردن و مشغول شدن به آن و فاصله گرفتن از تدبر:

این مورد نتیجه بی­نظمی در اولویت بخشی به علم و مقاصدش، و عمل و منافعش می­باشد، همانگونه که شافعی/ درباره کتاب الله می‌گوید: «حقی بر گردن جویای علم وجود دارد و آن اینکه نهایت کوشش را در نگهداری معلوماتش داشته باشد، و در برای هر آنچه که غیر از آن خواسته می­شود و به او عرضه می­شود صبور باشد، در کسب علم چه مطالبی که نص و آشکار می­باشد و چه مطالبی که با استنباط بدست می­آید نیت خود را برای الله خالص کند و کمک برای [بدست آوردن آن اخلاص] از الله را خواستار باشد و [باید بداند که] به درک نمی­رسد جز به کمک الله، کسی که علم احکام الله را در کتابش درک کند اعم از مسائل صریح و یا استنباطی و همچنین الله توفیق علم و عمل را بواسطه­ی علم وی به او دهد: با فضیلتی که کسب کرده است در دین و دنیا پیروز است، شک وی از بین رفته و قلبش با حکمت نورانی شده و در دین مستوجب مقام امامت می‌شود»[[137]](#footnote-137).

از شیخ الإسلام ابن تیمیه/ سوال شد: کدام یک بهتر است، آموختن علم یا آموختن قرآن؟ جواب داد: «علمی که بطور یقین بر انسان واجب است آن مطالبی است که الله یا به آن امر کرده است و یا از آن نهی فرموده است و این واجب بر حفظ قرآن که واجب نیست، پیشی دارد و کسب علم اول واجب و کسب [علم] دوم مستحب می‌باشد، و واجب بر مستحب مقدم است.

اما خواستار حفظ قرآن بودن: این عمل بر کسب بسیاری از چیزهائی که مردم علم می­نامند برتری دارد، [علم‌هائی] که بعضی باطل و بعضی کم منفعت می­باشند؛ و حق برای کسی که می­خواهد اصول و فروع دین را بیاموزد، این است که آن را [بر بقیه علوم] پیش اندازد چون آنچه که در مورد چنین شخصی در این زمان لازم است این است که باید شروع به حفظ قرآن کند که آن اصل علوم دینی می­باشد، ... نیت استفاده از قرآن، فهم معانی و عمل به آن‌ها می‌باشد و اگر چنین نیتی وجود نداشته باشد، آن حافظ [قرآن] نه از اهل علم است و نه از اهل دین»[[138]](#footnote-138).

ابن جوزی/ درباره کسی که در مقابل مسائل مهمتر خود را مشغول ظواهر علم می‌کند، گفته است: «شاید امام مسجدی دیده شود که در قرائت به صدای خود پژواک دهد در حالی که نمی‌داند چه چیز نماز را فاسد و باطل می‌کند و چه بسا حب خود بزرگ بینی و بالانشینی او را وادار کند -برای اینکه از زمره­ی جاهلان قرار نگیرد – که در جلوی علماء ننشیند و از آن‌ها علم کسب نکند و شاید اگر فکر کنند به این نتیجه برسند که هدف حفظ قرآن و درست گفتن الفاظ آن می‌باشد و بعد از آن فهمش و سپس عمل به آن، و سپس موفقیت در اصلاح نفس و پاک کردن اخلاق و بعد از آن مشغول شدن به علوم مهم شرعی. با تاسف شدید باید گفت زمان را برای چیزهائی که مهم نیستند ضایع کرده است»[[139]](#footnote-139).

8- در نظر گرفتن معنای کامل آیات در مواقعی که سخن از قوم گذشته­ای و یا احوال خاصی که گذشته است، به میان می­آید:

و یا وضعیت‌هائی که گذشته است. باید آگاه بود در قرآن مسائلی که در ارتباط با هدایت و ارشاد و روشنگری نیستند، داخل نمی­شود؛ و نداشتن این دید باعث شده بسیاری از مردم از نگریستن دقیق به قرآن و جستجوی هدایت در آن و طلب شفای از آن باز بمانند، ابن قیم/ می­گوید: «بسیاری از مردم، کلیت بعضی مسائل را که در [قرآن] وجود دارد درک نمی­کنند، و می­پندارند [آن آیات] درباره نوع و قوم دیگری آمده است که قبلاً زندگی می­کردند و دارای وارثانی [در عقیده و عمل و عقوبت] نمی­باشند، و این مسئله باعث ایجاد پرده­ای بین قلب آن‌ها و فهم قرآن می­شود، به الله قسم چه بسا که آن [مردم] خود وارثان آن قوم گذشته [در عقیده و عمل و... ] بوده و درست مثل آن‌ها باشند، و چه بسا که بدتر و پست‌تر از آن‌ها باشند! [و در این حالت است که] خطاب قرآن به آن‌ها مثل خطاب قرآن به آن [قوم گذشته] می‌باشد»[[140]](#footnote-140). و شیخ عبداللطیف آل شیخ می­گوید: «شاید بعضی از آن‌ها شنیده باشند که فلان مفسر گفته است: این آیات برای بت پرستان است و آن [آیات] برای مسیحیان، و این یکی برای صائبین نازل شده است، در نتیجه این شنیدن شخص کم خرد فکر می‌کند که خطاب آن [آیات] فقط مختص به آن‌ها می‌باشد، و حکم این آیات شامل غیر آن‌ها نمی­گردد، و این بزرگترین سببی است که بین بنده و فهم قرآن جدائی می­اندازد»[[141]](#footnote-141).

شبیه این عمل، رفتار بسیاری از مردم است که هدایت قرآن را در شعائر محدودی مثل طهارت و نماز و روزه و زکات و از این قبیل موارد، محصور می­کنند.

و در مسائل دیگری مثل اقتصاد و تبلیغات و تعلیم از هدایت‌های آن دور می­مانند، و دلیل آن‌ها چیزی نیست جز اینکه در این مسائل جدید قرآن جائی ندارد.

و شایسته این است، فردی که می‌خواهد از قرآن بهره­ای داشته باشد، خطاب آن را متوجه خود ببیند، و نگاه او اینگونه باشد که کل قرآن خطاب به وی می­باشد؛ اگر امر و نهی­ای شنید، خود را امر شده و نهی شده بداند و به همین ترتیب اگر وعده و وعیدی شنید، و اگر داستان گذشتگان و انبیاء را شنید، باید بداند مقصود قصه­سرائی نمی­باشد بلکه فقط، هدف عبرت گرفتن از آن‌ها بوده و باید از تکرار آن‌ها آنچه را نیاز دارد بگیرد، و اگر خطاب به کلیه انسان‌ها بود باید بداند که او یکی از آن‌ها می­باشد و او از سایر انسان‌ها جدا نیست و خود را نیز مورد خطاب بداند، الله تعالی می‌فرماید: ﴿وَأُوحِيَ إِلَيَّ هَٰذَا ٱلۡقُرۡءَانُ لِأُنذِرَكُم بِهِۦ وَمَنۢ بَلَغَۚ﴾ [الأنعام: ١٩]. و محمد بن کعب قرظی گفته است: «کسی که قرآن به او می­رسد، مانند آن است که الله با او سخن گفته است و اگر چنین برداشتی داشته باشد، قرائت قرآن را عمل خود ندانسته بلکه آن را به مانند آن قرائت می‌کند که بنده کتاب مولای خود را قرائت می­کند، [کتابی] که برای او نوشته شده تا در آن تأمل کرده و به مقتضای آن عمل کند»[[142]](#footnote-142).

«نصوص قرآن برای عمل کردن آمده­اند و فقط برای بیان حال کسانی که در گذشته بوده­اند و شاهد حوادث زمان خود بوده­اند، نیست. و قرآن برای عمل کردن در هر لحظه و زمان آمده است و آمادگی به عمل در آمدن را در درون هر انسانی را دارد، وقتی که انسان با حوادث یا شبیه آن‌ها در آینده دوباره مواجه می­گردد»[[143]](#footnote-143).

9- مشغول شدن به چیزهای مبهم:

این کار اهمیت دادن به مواردی است که به تدبر در آن و درک منظور آیات عظیم، توصیه­ای نشده است؛ در قرآن از بسیاری از بزرگان و اماکن و اعداد مبهمی صحبت شده است که آن‌ها را رسولص آشکار نکرده و توضیح نداده است؛ این موارد اموری است که هیچ عملی به آن‌ها وابسته نمی­باشد و از آن‌ها علم با منفعتی که انسان‌ها بدان نیاز دارند، اصل نمی­شود؛ الله به شکلی آسان تعداد اصحاب کهف را اینگونه بیان می‌فرماید: ﴿قُل رَّبِّيٓ أَعۡلَمُ بِعِدَّتِهِم مَّا يَعۡلَمُهُمۡ إِلَّا قَلِيلٞۗ فَلَا تُمَارِ فِيهِمۡ إِلَّا مِرَآءٗ ظَٰهِرٗا وَلَا تَسۡتَفۡتِ فِيهِم مِّنۡهُمۡ أَحَدٗا ٢٢﴾ [الكهف: ٢٢]. ترجمه: «بگو پروردگارم به تعداد آن‌ها آگاه‌تر است [و] بجز اندکی [تعداد] آن‌ها را نمی­دانند. پس به گفتگویی روشن در[باره­ی] آن‌ها احتجاج مورز. و در[باره­ی] آنان از کسی از آنان [چیزی] مپرس»؛ و بدین معنی می­باشد که دانستن تعداد آن‌ها سود و فایده­ای ندارد؛ به مانند این مورد، اموری که برای متدینین، فایده­ای در دین و دنیای آن‌ها ندارد زیاد می­باشد، که تحقیق کردن در آن موارد نیز سود و منفعتی ندارد[[144]](#footnote-144).

10- نگریستن با درک کم به قرآن:

با درک کم نیز آیات فهمیده شده و اهداف آن تفسیر شده و در عین حال مسئله­ای که به شکل کلی می­باشد، کلیت خود را از دست داده و بطور مطلق مقید می­گردد، با نگاه کوتاه نگریستن از آنچه که به صراحت از [قرآن و سنت] بدست می‌آید، قاری از قرائت قرآن خود سود نبرده و آنچه که هدف تدبر می­باشد برای او حاصل نمی­شود، و او الفاظ را تکرار کرده و قلبش از منظور معانی منحرف شده و دید او کوتاه شده و دچار کج فهمی می­شود.

و موارد ذیل شواهدی از این مسئله می­توانند باشند:

مثال اول: در تاویل: ﴿وَلَا تُلۡقُواْ بِأَيۡدِيكُمۡ إِلَى ٱلتَّهۡلُكَةِ﴾ [البقرة: ١٩٥] ترجمه: «با دست خود را به هلاکت نسپارید». أسلم بن عمران تجیبی روایت شده است که گفت: ما در بلاد روم بودیم و صف عظیمی از رومیان بسوی ما گسیل شدند، مسلمانان نیز [با نفراتی] به اندازه آن‌ها و یا بیشتر بسوی آن‌ها به حرکت افتادند... مردی از مسلمانان سلاح برداشت و به داخل سپاه روم حمله ور شد، مردم صدا بلند کرده و گفتند: سبحان الله! با دست خود، خودش را به هلاکت انداخت. ابو ایوب انصاری ایستاد و گفت: ‌ای مردم شما این آیه را اینگونه برداشت می­کنید! همانا وقتی الله به اسلام عزت بخشید و یاران آن را زیاد کرد، این آیه در بین ما انصار نازل شد؛ بعضی از ما به بعضی دیگر، بطور مخفیانه و به دور از چشم رسول اللهص به یکدیگر می­گفتیم: اموال ما ضایع و نابود شد و خداوند اسلام را عزت بخشید و یاران آن را زیاد کرد، اگر در کنار اموالمان مانده بودیم آن‌ها ضایع نمی­شدند. و الله بر رد آنچه گفته بودیم بر پیامبر خودص نازل فرمود: ﴿وَأَنفِقُواْ فِي سَبِيلِ ٱللَّهِ وَلَا تُلۡقُواْ بِأَيۡدِيكُمۡ إِلَى ٱلتَّهۡلُكَةِ﴾ [البقرة: ١٩٥]. ترجمه: «در راه الله انفاق کنید و به دست خود را به هلاکت نسپارید». و هلاکت [در این آیه] مشغول شدن به اموال و اصلاح آن و ترک قتال از طرف ما بود [و می­باشد]»[[145]](#footnote-145).

مثال دوم: در تاویل: ﴿عَلَيۡكُمۡ أَنفُسَكُمۡۖ﴾ [المائدة: ١٠٥]. (ترجمه: خویشتن را [از گناه] نگاه دارید)، از ابوبکرس آمده است: ‌ای مردم! همانا شما این آیه: ﴿لَا يَضُرُّكُم مَّن ضَلَّ إِذَا ٱهۡتَدَيۡتُمۡۚ﴾ [المائدة: ١٠٥]. ترجمه: «خویشتن را [از گناه] نگاه دارید. اگر هدایت یافته باشید کسی که گمراه شده باشد زیانی به شما نمی­رساند» را قرائت می‌کنید و برداشتی غیر از برداشت صحیح از آن دارید.

ما از پیامبرص شنیدم که فرمود: «هر وقت مردم ظالمی را ببینند و جلوی کار او را نگیرند، کور شدن آن‌ها از روی عقوبت الله نزدیک می­شود­»[[146]](#footnote-146).

مثال سوم: در تأویل سخن الله تعالی: ﴿ٱتَّخَذُوٓاْ أَحۡبَارَهُمۡ وَرُهۡبَٰنَهُمۡ أَرۡبَابٗا مِّن دُونِ ٱللَّهِ﴾ [التوبة: ٣١]. ترجمه: «احبار و بزرگان دینی خود را به جای الله، به خدایی گرفته­اند».

عدی ابن حاتمس گفت: «نزد پیامبرص رفتم و او قرائت فرمود: ﴿ٱتَّخَذُوٓاْ أَحۡبَارَهُمۡ وَرُهۡبَٰنَهُمۡ أَرۡبَابٗا مِّن دُونِ ٱللَّهِ وَٱلۡمَسِيحَ ٱبۡنَ مَرۡيَمَ﴾ [التوبة: ٣١ ].، گفتم: ‌ای رسول الله! ما آن‌ها را عبادت نمی­کردیم، فرمود: آیا اینگونه نبود که آنچه را که الله حرام کرده بود، برای شما حلال می­کردند، و شما نیز آن را حلال می­دانستید، و آنچه را که الله حلال کرده بود، حرام می­کردند و شما نیز آن را حلال می­دانستید؟! گفت: بله. پیامبرص فرمود: این عبادت آن‌ها بود»[[147]](#footnote-147).

مثال چهارم: در تاویل: ﴿لَكُمۡ دِينُكُمۡ وَلِيَ دِينِ ٦﴾ [الكافرون: ٦]. ترجمه: «برای شما دین شما و برای من دینی»، به کرات شنیده می­شود که با استناد به این آیه به ترک امر به معروف و نهی از منکر توصیه می­شود. و اینگونه برداشت می­شود برای هر انسانی راهی وجود دارد و اعتراضی به کسی وارد نیست و هر کسی برای خود روش و دینی دارد، و این در حالی است که این آیه با توجه به مقتضای آن دلیلی بر علیه این نظریه می­باشد نه به سود آن‌ها؛ و بدین معنی می­باشد که کفر کسی که در دین مخالفت می‌کند را به او اعلام کرده و از او بیزاری می­جوید و بیان می­دارد که نقطه مشترکی با آن‌ها ندارد و راه آن‌ها، راهی غوطه­ور در کفر و گمراهی است که کافران می­پندارند، دین و عبادت است.

وضعیت اهل بدعت و مخالفت، و فسق و گناه که درجه­ی پائین­تری از کفر می­باشد نیز همین گونه است؛ و به مقتضای این آیه به صراحت برداشت می­شود که باید از فعل آن‌ها بیزار بود زیرا آن‌ها با اعمالشان با حق مخالفت می­ورزند و ذره­ای در دین قرار ندارند.

11- کوتاهی کردن در قرائت قرآن، مگر در حالت‌های خاص:

مانند کسی است که هیچ کوششی برای شنیدن قرآن از خود نشان نمی­دهد مگر در هنگام مرضی و وقتی در حالت سلامت و کمال عقل و آزادی ذهن قرار دارد هرگز شوقی به شنیدن قرآن و قرائتش ندارد؛ و بدین طریق راه تدبر را بر خود می­بندد.

این مسئله در مورد کسی که بجز در هنگام عزاداری[[148]](#footnote-148) و یا شروع برنامه تلوزیون و مناسبات عمومی بسوی قرآن نمی­رود نیز صادق است و البته باید دید وضع تدبر و اعتبار و تاثیر گرفتن در این مواقع چگونه خواهد بود.

مبحث پنجم:
درجات تدبر

درجه اول: تفکر و نظر و اعتبار[[149]](#footnote-149)

الله سبحانه و تعالی می‌فرماید: ﴿كَذَٰلِكَ يُبَيِّنُ ٱللَّهُ لَكُمُ ٱلۡأٓيَٰتِ لَعَلَّكُمۡ تَتَفَكَّرُونَ٢١٩﴾ [البقرة: ٢١٩]. ترجمه: «اینگونه است که الله آیات را برای شما روشن می‌کند تا تفکر کنید» و می‌فرماید: ﴿وَيُبَيِّنُ ءَايَٰتِهِۦ لِلنَّاسِ لَعَلَّهُمۡ يَتَذَكَّرُونَ ٢٢١﴾ [البقرة: 221]. ترجمه: «و آیاتش را برای مردم روشن می­دارد تا آن‌ها پند بگیرند» و نیز می­فرماید: ﴿وَمَا يَذَّكَّرُ إِلَّآ أُوْلُواْ ٱلۡأَلۡبَٰبِ ٧﴾ [آل عمران: ٧]. ترجمه: «و پند نمی­گیرند بجز صاحبان خرد».

* آن اثر گذارنده­ای برای اهل علم می­باشد، حسن بصری/ می­گوید: «جز این نیست که اهل علم با تذکر به تفکر بر می­گردند و با تفکر به تذکر، قلب‌ها با یکدیگر سخن گفته تا آنجا که [قلب] از روی حکمت سخن می­گوید؛ و تذکر بذر علم بوده و با یکدیگر سخن گفتن آبیاری آن و یکدیگر را متذکر شدن القاح آن می‌باشد»[[150]](#footnote-150).
* این اعمال با شرفترین اعمال می­باشند، زیرا اندیشه عمل قلب و عبادت عمل جوارح است. ابو سلیمان گفته است: «فکر کردن در مسائل دنیائی حجابی در مقابل آخرت است و عقوبتی است برای اولیاء ولی اندیشه در مسائل آخرتی نتیجه­اش حکمت و تجلی قلب می­باشد».
* تفکر صاحب خود را بسوی ایمان سوق می­دهد نه بسوی فقط عمل ظاهری؛ توسط تفکر حقایق امور کشف شده و بین حدس و حقیقت جدائی می­افتد. اگر بنده به عواقب امور فکر کند و فکر او از موارد مقدماتی فراتر رفته و بنای آن مستحکم گرداند و مراتب آن را یاد بگیرد، وقتی بر او گناه و یا شهوتی فشار می­آورد، فکر خود را از لذت و شادی نفسش به عاقبت وخیم آن تغییر می­دهد و برای او ناراحتی و دردی وارد می­باشد که لذت و شادی کاذب دوامی نمی‌آورد؛ و نتیجه­اش این می­شود که آن لذت شهوانی هرگز بر وی پیشی نمی­گیرد.
* و همچنین اگر حب راحتی و دوری از مشقت طاعات خستگی و یا کسالت بر قلبش وارد شود، توسط فکرش آن را دور کرده و به لذات و خیراتی که نتیجه آن اعمال است فکر می‌کند و اندیشه او در مسئله­ای غوطه­ور می­شود که انگیزه­ی او نسبت به آن بیشتر است، در نتیجه سختی‌های آن اعمال برای او آسان شده و با اشتیاق به استقبال آن‌ها می­رود.
* جز این است که شخص تفکر کننده، نتیجه­ی فکرش این می­شود که: حالی برای قلبش پیش می­آید و باعث قدرت گرفتن اراده و نیت می­شود و این قصد و اراده باعث وقوع عمل می­گردد، پس فکر کردن آغاز و ابتدا و کلیدی برای تمام خیرات و نیکی‌ها خواهد شد، و این مسئله فضیلت و بزرگی و منزلت تفکر را برای تو روشن می‌کند و تفکر در زمره­ی افضل­ترین و پرمنفعت­ترین اعمال قلب قرار می­گیرد و در نتیجه فکر، مبدا و کلید تمامی خیرات می­شود، و در همین زمان است که فضل تفکر و شرف آن ظاهر می­گردد و خود نیز از بهترین اعمال قلب و پرمنفعت­ترین آن‌ها می­باشد؛ تا آنجا که گفته می­شود: ساعتی تفکر از عبادت یک سال بهتر است.
* فکر همان چیزی است که از زیرکی مرگ بسوی زندگی بیدار سوق داده و از مکر به دوست داشتن و از حرص و آز بسوی زهد و قناعت و از زندان دنیا بسوی فضای آخرت و از تنگی جهل بسوی وسعت و فراخی علم و از امراض شهوات بسوی این سرزمین، سرزمین شفای توبه و بازگشت بسوی الله و خارج شدن از سرزمین گمراهی و جدا شدن از مصیبت کوری و کری و لالی و رفتن بسوی نعمت دیدن و شنیدن و فهمیدن و تعقل کردن که از جانب الله می‌باشند و از امراض شبهات بسوی یقین.
* تدبر در کلام الله باعث معرفت صفات و افعالش می­گردد، و پروردگار را از آنچه شایسته وی نمی­باشد منزه می­گرداند، و او را با صفات جلاله و کرامه­ای که شایسته­ی وی می­باشد توصیف می­گرداند.
* تدبر در داستان دوران‌هائی که الله بر اولیائش و دشمنانش گذرانده است؛ ایمانی را در بنده بوجود می­آورد که بنده می­گوید: همانا الله بر هر کاری تواناست و او دارای عقوبتی سنگین و همچنین آمرزنده و دائماً رحمت کننده می­باشد و همانا او بسیار با عزت و همیشه با حکمت می­باشد، و او هر آنچه را که بخواهد انجام می­دهد و علم و رحمت او بر هر چیزی گسترده است و تمامی افعال وی در دایره حکمت و رحمت و عدل و اصلاح­گری وی می­باشد و هیچ چیز از این دایره خارج نمی­گردد.
* هیچ راهی برای بدست آوردن این ثمرات وجود ندارد جز با تدبر در کلام الله و نظر در نتایج افعالش و این دو اصل که بندگانش را توسط آن‌ها نکوهش فرموده است، در اصل اول فرموده: ﴿أَفَلَا يَتَدَبَّرُونَ ٱلۡقُرۡءَانَۚ﴾ [النساء: ٨٢] و در اصل دوم فرموده است: ﴿قُلۡ سِيرُواْ فِي ٱلۡأَرۡضِ فَٱنظُرُواْ كَيۡفَ كَانَ عَٰقِبَةُ ٱلَّذِينَ مِن قَبۡلُۚ ﴾ [الروم: ٤٢]. ترجمه: «بگو: بروید در زمین بگردید و ببینید عاقبت نفرات قبل چگونه بوده است».
* تفکر در قرآن دو نوع است: تفکر در قرآن برای اینکه متوجه شود مراد رب تعالی از آن آیه چیست و تفکر در معناهائی که از بندگان خواسته شده است تا در آن تفکر کنند. مورد اول تفکر در راهنمائی‌های قرآن است و تفکر دوم، تفکر در راهنمائی‌های دیدنی [خارج از قرآن] است. در اولی تفکر در آیاتی است که شنیده می­شود و در دومی تفکر در آیاتی است که مشهود است و الله قرآن را نازل فرموده تا در آن دو تفکر شده و به آن‌ها عمل شود، نه اینکه فقط آن را تلاوت کرده و از آن رویگردان بود[[151]](#footnote-151).

حسن بصری/ گفته است: «از بهترین‌های اعمال: پرهیزگاری و تفکر می‌باشد»[[152]](#footnote-152).

 درجه دوم: تأثیر گرفتن و خشوع قلب:

خشوع قلب: ذلت و آرام گرفتن آن در مقابل الله می‌باشد[[153]](#footnote-153)؛ در این هنگام است که روح اوج گرفته و چشم به گریه افتاده و جوارح تأثیر می­پذیرد و نفس در برابر خالقش ذلیل می­شود و در مقابل پروردگارش خضوع می­کند، که در نتیجه آن خضوع ظاهر، نمایان می­شود. آگاهان بر این اجماع کرده­اند که، محل خشوع قلب است[[154]](#footnote-154). و قرطبی/ در تفسیر کلامِ الله تعالی که می‌فرماید: ﴿ٱللَّهُ نَزَّلَ أَحۡسَنَ ٱلۡحَدِيثِ كِتَٰبٗا مُّتَشَٰبِهٗا مَّثَانِيَ تَقۡشَعِرُّ مِنۡهُ جُلُودُ ٱلَّذِينَ يَخۡشَوۡنَ رَبَّهُمۡ﴾ [الزمر: ٢٣] ترجمه: «خداوند بهترین سخن را نازل کرده است. کتابی همگون [و] مشتملِ بر مکررات. پوست‌های آنان که از پروردگار می­ترسند از [شنیدن] آن به لزره می­افتد»، گفته است: «از آنجا که قرآن در نهایت بلاغت و زبان آوری می­باشد، مو بر روی بدن راست می­شود؛ و نکته عجیب آن حُسن ایجاد شادمانی و ترس است که در آن [بطور همزمان] وجود دارد»[[155]](#footnote-155). اللهﻷ کسانی که وقتی خبری از پیامبران و یا پیروان آن‌ها – اولیاء – دریافت می­کنند و به گریه می­افتند را در کتابش مدح کرده و می­فرماید: ﴿قُلۡ ءَامِنُواْ بِهِۦٓ أَوۡ لَا تُؤۡمِنُوٓاْۚ إِنَّ ٱلَّذِينَ أُوتُواْ ٱلۡعِلۡمَ مِن قَبۡلِهِۦٓ إِذَا يُتۡلَىٰ عَلَيۡهِمۡ يَخِرُّونَۤ لِلۡأَذۡقَانِۤ سُجَّدٗاۤ ١٠٧ وَيَقُولُونَ سُبۡحَٰنَ رَبِّنَآ إِن كَانَ وَعۡدُ رَبِّنَا لَمَفۡعُولٗا ١٠٨ وَيَخِرُّونَ لِلۡأَذۡقَانِ يَبۡكُونَ وَيَزِيدُهُمۡ خُشُوعٗا۩ ١٠٩﴾ [الإسراء: ١٠٧- ١٠٩]. ترجمه: «بگو: خواه به آن ایمان آورید یا نیاورید، بی‌گمان دانش یافتگانِ پیش از آن –چون بر آنان خوانده می­شود – بر چهره­ها سجده کنان [بر زمین] می­افتند. \* و می­گویند: پاک و منزه است پروردگارمان. به راستی وعده­ی پروردگارمان انجام یافتنی است \* و بر چهره­هایشان گریه­کنان [بر زمین] می‌افتند و [قرآن] به فروتنی آن‌ها می­افزاید»، و بیان می‌فرماید که گریه خشوع آن‌ها را زیاد می­کند؛ و به همین دلیل است که می­گویند: «خشوع قلب در مقابل قرآن واجب است»[[156]](#footnote-156).

از خشوع‌های رسول الله**ص**:

عبدالله ابن مسعودس گفت: «نبیص به من فرمود: برای من [قرآن] قرائت کن. گفتم: یا رسول الله! برای تو قرآن تلاوت کنم در [حالی که قرآن] بر تو نازل شده است؟ فرمود: همانا دوست دارم آن را از کسی غیر از خود بشنوم. برای او سوره النساء را قرائت کردم تا رسیدم به: ﴿فَكَيۡفَ إِذَا جِئۡنَا مِن كُلِّ أُمَّةِۢ بِشَهِيدٖ وَجِئۡنَا بِكَ عَلَىٰ هَٰٓؤُلَآءِ شَهِيدٗا ٤١﴾ [النساء: ٤١] ترجمه: «پس [حالشان] چگونه است، آنگاه که از هر امتی گواهی می­آوریم و تو را بر این امت گواه بیاوریم»، به من فرمود: کافی است! و در حالی [این سخن را گفت] که اشک از دو چشمانش روان بود»[[157]](#footnote-157).

ابن بطال/ گفته است: «نبیص هنگام تلاوت از این رو گریه می­کرد که هولهای روز قیامت را در تصور خویش جای می­داد، و [همچنین] شدت حال کسی که او را صدا می­زد تا با گواهی دادن، امتش را تصدیق کند و همچنین درخواستی که از وی می­شود تا اهل موقف[[158]](#footnote-158) را شفاعت کند؛ [تمامی] این امور باعث طولانی شدن گریه [پیامبر] می­شد»[[159]](#footnote-159).

 ابن حجر/ نیز گفته است: «مسئله آشکار این است که گریه او (پیامبرص) رحمتی برای امتش می­باشد، زیرا می­دانست که گریزی به جز شهادت دادن به اعمال آن (امت) وجود ندارد، و عمل امت هم گاهی درست و حق نیست پس انسان‌ها را به سوی عذاب الهی سوق می­دهد»[[160]](#footnote-160).

از ابن عباسب آمده است که ابوبکرس گفت: «ای رسول الله پیر شده­ای! رسول اللهص فرمود: [سوره های] هود و الواقعه و المرسلات و عم یتسائلون و إذا الشمس کورت، مرا پیر کرده­اند»[[161]](#footnote-161). و گفته می­شود: آن چیزی که رسول اللهص را در سوره هود پیر کرد این قول الله – تعالی – می­باشد: ﴿فَٱسۡتَقِمۡ كَمَآ أُمِرۡتَ﴾ [هود: ١١٢]. ترجمه: «پس استقامت بورز همانگونه که [به آن] امر شده­ای»[[162]](#footnote-162).

گریه­یص با صدای بلند و فریاد نبود، بلکه چشمان وی پر از اشک می­شد و از دو [چشمش] روان می­گردید و از سینه‌اش صدای هق هق شنیده می­شد، گریه او هنگام شنیدن قرآن، گریه­ای ناشی از اشتیاق و محبت و تعظیم بود که ترس و خشیه را نیز در برداشت[[163]](#footnote-163).

از خشوع‌های سلف:

اسماء بنت ابوبکرب گفت: «اصحاب پیامبرِ اللهص همانگونه که الله آن‌ها را توصیف می‌فرماید، وقتی قرآن برای آن‌ها قرائت می­شد، چشمانشان پر از اشک شده و مو بر تن آن راست می‌شد»[[164]](#footnote-164).

عایشهل در داستان حمایة بن دغنة از ابوبکرس گفته است: «سپس در نزد ابوبکر آشکار شد و مسجدی پس از خراب شدن منزلش ساخت و در آن نماز می­خواند و قرآن قرائت می­کرد؛ زنان و فرزندان مشرکین بخاطر این کار وی، او را دشنام می‌دادند و با تعجب به او می­نگریستند؛ و [در این حال] ابوبکر مردی بود که هنگام قرائت گریه می‌کرد و بر دو چشمش اختیاری نداشت و همین مسئله بزرگان قریش را به وحشت انداخت»[[165]](#footnote-165).

و در حدیثی دیگر اینگونه آمده است: «همانا ابوبکر مردی رقیق [القلب] بود؛ و هنگام قرائت قرآن کنترلی بر اشکهایش نداشت»[[166]](#footnote-166).

وقتی اهل یمن در زمان ابوبکر صدیق به پیشواز اسلام آمده و قرآن را شنیدند به گریه افتادند، [در این هنگام] ابوبکر گفت: ما نیز این‌چنین بودیم[[167]](#footnote-167).

ابراهیم بن اشعث/ گفته است: «شخصی را ندیدم که به اندازه فضیل، الله در قلبش بزرگ جلوه کند؛ هرگاه الله را یاد می‌کرد و یا نزد او یاد کرده می­شد و یا قرآن می‌شنوید، شدتِ خوف و غمگینی او آشکار شده و اشک از دو چشمش سرازیر می­شد و آنقدر گریه می­کرد که هرکس در حضور او بود دلش برای وی به رحم می­آمد»[[168]](#footnote-168). عبد الله ابن مبارک/ گفت: «از سفیان ثوری/ سوال کردم و گفتم: اگر مردی قصد نماز کرد چه نیتی برای قرائت و نمازش داشته باشد؟ گفت: نیت او این باشد که وی با پروردگارش مناجات می­کند»[[169]](#footnote-169).

شیخ الإسلام ابن تیمیه/ در مورد آیاتی که الله در آن‌ها عبادش را هنگام شنیدن قرآن توصیف می­فرماید، می­گوید: «این [وصف] شنیدن [قرآن] توسط سلف و [پیشینیان] امت [اسلام] و [همچنین] بزرگان مشایخ و امامان آن‌ها مثل صحابه و تابعین و مشایخ بعد از آن‌ها مثل ابراهیم ابن ادهم و فضیل عیاض و ابوسلیمان دارانی و معروف کرخی و یوسف ابن اسباط و خذیفه مرعشی و بقیه افرادی که مثل آن‌ها بودند، می­باشد. عمر بن خطابس به ابوموسیس می­گفت: «ای ابو موسی! پرودگار ما، ما را متذکر شده است و بعد شروع به قرائت می‌کرد و [بقیه] می­شنیدند و گریه می‌کردند. و اصحاب محمد ص وقتی دور هم جمع می­شدند به یک نفر از آن‌ها می‌گفتند: قرائت کن و بقیه گوش می­دادند»[[170]](#footnote-170).

این نکته را نیز باید در نظر داشت که کثرت گریه و خشوع و شدت تأثیر گرفتن دلیلی بر زیادی گناهان نبوده و بلکه روشنگر صفای قلب می­باشد.

راه کسب خشوع:

«راه کسب آن این است که شخص، حزن و خوف را در قلب بیدار کند که نتیجه تاملش در تهدیدها و وعده­های شدید و پیمان‌ها و عهدهائی است که در [قرآن] وجود دارد؛ و این نکته را نیز باید در نظر داشته باشد که او در [اعمال] خود کوتاهی کرده است؛ و اگر حزن در وی راه نیافت برای خود گریه کند که دچار بزرگترین مصیبت‌ها شده است»[[171]](#footnote-171). مالک بن دینار/ گفته است: «عقوبتی برای شخص بیشتر از این نیست که دچار قسوت قلب شود»[[172]](#footnote-172)؛ و در همین راستا است که پیامبرص اینگونه [به الله] پناه می‌برد و می‌گوید: «خدایا! همانا به تو پناه می­برم از علمی که سود نمی‌رساند و از قلبی که خاشع نمی­شود، از نفسی که کنترل نشود و از دعائی که مستجات نمی‌شود»[[173]](#footnote-173).

و بزرگترین عاملی که باعث گریه کردن و خشوع می­شود همان صفای قلب و شدت در بزرگ شمردن الله می­باشد.

ابن عقیل/ گفته است: «آیا بین ما کتابِ اللهﻷ وجود ندارد که همان کلام وی می­باشد [و همان چیزی است که] پیامبرص هنگام نزولش برخود جامه و گلیم می‌پیچید و جن‌ها برای شنیدنش استراق سمع می‌کردند؛ [باید توجه داشت] که با این کلامش به ما امر فرموده است تا در مقابل آن با ادب باشیم: ﴿وَإِذَا قُرِئَ ٱلۡقُرۡءَانُ فَٱسۡتَمِعُواْ لَهُۥ وَأَنصِتُواْ لَعَلَّكُمۡ تُرۡحَمُونَ ٢٠٤﴾ [الأعراف: ٢٠٤]، ولی با وجود این شما از آن دوری می‌کنید و به نغمه­هائی گوش می­دهید که باعث تحریک هوای [نفس] می­شود، به الله قسم و به الله قسم در مقابل چیزی که حسن ادب برای آن واجب شده است، ادب را فراموش نمی­کنیم»[[174]](#footnote-174).

اثرگذاری خشوع و علم بر یکدیگر:

الله تعالی می­فرماید: ﴿إِنَّمَا يَخۡشَى ٱللَّهَ مِنۡ عِبَادِهِ ٱلۡعُلَمَٰٓؤُاْۗ﴾ [فاطر: ٢٨] ترجمه: «فقط بندگانی که آگاه هستند از الله خشیه می­ورزند» ارتباط علم به قرآن و خشوع در این حدیث ابودرداءس به خوبی نمایان است: «ما همراه رسول اللهص بودیم که به آسمان چشم دوخته و فرمود: «زمانی می­رسد که است که علم در بین مردم کمرنگ می­گردد تا جائی که ذره­ای از آن را نمی­دانند»، زیاد بن لبید انصاری گفت: چگونه در بین ما از بین می­رود در حالی که ما قرآن را خوانده­ایم؟ قسم به الله آن را برای خود و زنان و فرزندان خود قرائت می­کنیم. پیامبر فرمود: ‌ای زیاد! مادرت بی فرزند باد! اگر من تو را از فقهای مدینه هم محسوب کنم! – باز این عمل سودی نخواهد داشت -، آیا این تورات و انجیلی که نزد یهودیان و مسیحیان می­باشد، سودی به آن‌ها رسانده است؟!».

جبیر بن نفیر- یکی از راویان حدیث – گفته است: عبادة بن ثابتس را ملاقات کردم و گفتم: «آیا به آنچه برادرت ابودرداء می­گوید را شنیده­ای؟ و آنچه ابودرداء گفته بود را به او گفتم؛ او گفت: ابو درداء راست گفت؛ اگر دوست داری اولین علمی که از بین انسان‌ها محو می­شود را به تو بگویم، اولین علمی که از بین انسان‌ها برداشته می‌شود: خشوع است، بزودی زمانی می­رسد که وقتی به مسجد [برای نماز] جماعت می­روی، شخص خاشعی را نمی­بینی»[[175]](#footnote-175).

درجه سوم: پذیرفتن و خضوع داشتن:

نهایت و هدف:

الله تعالی برای بندگانش اینگونه بیان می­فرماید که هدف نزول کتابش تبعیت از وی و پذیرفتن اوامر و خضوع در مقابل وی و استقامت در راه مبینش می­باشد، همانگونه که ذات سبحانش می­فرماید: ﴿وَهَٰذَا كِتَٰبٌ أَنزَلۡنَٰهُ مُبَارَكٞ فَٱتَّبِعُوهُ وَٱتَّقُواْ لَعَلَّكُمۡ تُرۡحَمُونَ ١٥٥﴾ [الأنعام: ١٥٥] ترجمه: «این کتاب را خجسته بر تو نازل کردیم پس از آن تبعیت کنید و تقوا پیشه کنید تا بلکه مورد رحمت واقع بشوید». و همچنین می­فرماید: ﴿كَذَٰلِكَ يُبَيِّنُ ٱللَّهُ ءَايَٰتِهِۦ لِلنَّاسِ لَعَلَّهُمۡ يَتَّقُونَ ١٨٧﴾ [البقرة: ١٨٧] ترجمه: «و اینگونه است که آیات خود را برای انسان‌ها روشن می­داریم تا بلکه تقوا پیشه کنند» و همچنین می‌فرماید: ﴿ٱتَّبِعُواْ مَآ أُنزِلَ إِلَيۡكُم مِّن رَّبِّكُمۡ﴾ [الأعراف: ٣] ترجمه: «تبعیت کنید از آنچه از طرف پروردگارتان نازل شده است». قرطبی/ در تفسیرِ این قول الله تعالی: ﴿ثُمَّ تَلِينُ جُلُودُهُمۡ وَقُلُوبُهُمۡ إِلَىٰ ذِكۡرِ ٱللَّهِۚ﴾ [الزمر: ٢٣] ترجمه: «سپس پوست‌ها و قلب‌هایشان با ذکر الله نرم می­شود»، می­گوید: منظور عمل به کتاب الله و تصدیق آن می­باشد»[[176]](#footnote-176).

ابن قیم/ رابطه بین تسلیم شدن با خشوع را اینگونه بیان می­دارد: «گفته شده است، معنی خشوع، تسلیم شدن در برابر حق می­باشد. و این خود از علت‌های بوجود آمدن خشوع می­باشد»[[177]](#footnote-177).

ابن عباسب درباره قول الله - تعالی – که می­فرماید: ﴿يَتۡلُونَهُۥ حَقَّ تِلَاوَتِهِۦٓ﴾ [البقرة: ١٢١]. ترجمه: «تلاوت می­کنند آن را آن‌چنان که حق تلاوت آن است»، می­گوید: «آنگونه که حق تبعیت از آن می­باشد آن را تبعیت می­کنند»[[178]](#footnote-178)، و قول عطاء و مجاهد و عکرمه نیز همین می­باشد.

ابن مسعودس گفته است: «قسم به کسی که جان من در دست اوست، همانا حق تلاوت آن، حلال کردن حلال وی و حرام کردن حرامش و قرائتش به همان شکلی که الله آن را نازل فرموده است می‌باشد»[[179]](#footnote-179) و مجاهد و عطاء – رحمهما الله – گفته‌اند: «به آن طوری عمل می­کنند که حق عمل کردن به آن می­باشد»[[180]](#footnote-180).

(قرآن فقط کتابی برای تلاوت کردن و علم اندوزی نیست... و بس، بلکه قرآن مراقبت کننده از نیروی دافعه و بوجود آورنده­ی اعتماد به نفس جدیدی در درون انسان برای مواضع و حوادث گوناگون می­باشد! و نصوص قرآنی در هر لحظه انسان را برای عمل کردن آماده می­کنند به شرطی که قلب انسان با نصوص قرآن ارتباط و تمایل داشته باشد. و از آن حرف شنوی نماید. و ظرفیتی در درون انسان باشد که نیروی پنهانی و درونی را در مقابل این نصوصی که دارای رمز و رازهای عجیبی هستند، آزاد نمایند و توان تحمل این نصوص را داشته باشند)[[181]](#footnote-181).

(تدبر به ذاته هدف و نهایت نمی­باشد بلکه فقط وسیله­ای است برای امر عظیمی که [از بشر] خواسته شده است: ﴿وَٱلَّذِينَ ٱجۡتَنَبُواْ ٱلطَّٰغُوتَ أَن يَعۡبُدُوهَا وَأَنَابُوٓاْ إِلَى ٱللَّهِ لَهُمُ ٱلۡبُشۡرَىٰۚ فَبَشِّرۡ عِبَادِ ١٧ ٱلَّذِينَ يَسۡتَمِعُونَ ٱلۡقَوۡلَ فَيَتَّبِعُونَ أَحۡسَنَهُۥٓۚ أُوْلَٰٓئِكَ ٱلَّذِينَ هَدَىٰهُمُ ٱللَّهُۖ وَأُوْلَٰٓئِكَ هُمۡ أُوْلُواْ ٱلۡأَلۡبَٰبِ ١٨ أَفَمَنۡ حَقَّ عَلَيۡهِ كَلِمَةُ ٱلۡعَذَابِ أَفَأَنتَ تُنقِذُ مَن فِي ٱلنَّارِ ١٩ لَٰكِنِ ٱلَّذِينَ ٱتَّقَوۡاْ رَبَّهُمۡ لَهُمۡ غُرَفٞ مِّن فَوۡقِهَا غُرَفٞ مَّبۡنِيَّةٞ تَجۡرِي مِن تَحۡتِهَا ٱلۡأَنۡهَٰرُۖ وَعۡدَ ٱللَّهِ لَا يُخۡلِفُ ٱللَّهُ ٱلۡمِيعَادَ ٢٠ أَلَمۡ تَرَ أَنَّ ٱللَّهَ أَنزَلَ مِنَ ٱلسَّمَآءِ مَآءٗ فَسَلَكَهُۥ يَنَٰبِيعَ فِي ٱلۡأَرۡضِ ثُمَّ يُخۡرِجُ بِهِۦ زَرۡعٗا مُّخۡتَلِفًا أَلۡوَٰنُهُۥ ثُمَّ يَهِيجُ فَتَرَىٰهُ مُصۡفَرّٗا ثُمَّ يَجۡعَلُهُۥ حُطَٰمًاۚ إِنَّ فِي ذَٰلِكَ لَذِكۡرَىٰ لِأُوْلِي ٱلۡأَلۡبَٰبِ ٢١ أَفَمَن شَرَحَ ٱللَّهُ صَدۡرَهُۥ لِلۡإِسۡلَٰمِ فَهُوَ عَلَىٰ نُورٖ مِّن رَّبِّهِۦۚ فَوَيۡلٞ لِّلۡقَٰسِيَةِ قُلُوبُهُم مِّن ذِكۡرِ ٱللَّهِۚ أُوْلَٰٓئِكَ فِي ضَلَٰلٖ مُّبِينٍ ٢٢ ٱللَّهُ نَزَّلَ أَحۡسَنَ ٱلۡحَدِيثِ كِتَٰبٗا مُّتَشَٰبِهٗا مَّثَانِيَ تَقۡشَعِرُّ مِنۡهُ جُلُودُ ٱلَّذِينَ يَخۡشَوۡنَ رَبَّهُمۡ ثُمَّ تَلِينُ جُلُودُهُمۡ وَقُلُوبُهُمۡ إِلَىٰ ذِكۡرِ ٱللَّهِۚ ذَٰلِكَ هُدَى ٱللَّهِ يَهۡدِي بِهِۦ مَن يَشَآءُۚ وَمَن يُضۡلِلِ ٱللَّهُ فَمَا لَهُۥ مِنۡ هَادٍ ٢٣﴾ [الزمر: ١٧ تا ٢٣]. ترجمه: «پس بشارت بندگان را \* کسانی که سخن[ها] را می­شنوند، آنگاه از بهترینش پیروی می­کنند. اینانند کسانی که الله هدایتشان کرده و ایشانند خردمندان \* آیا کسی که وعده­ی عذاب بر او تحقق یافته، تو [می­توانی] کسی را که در آتش خواهد بود، نجات دهی؟ \* ولی آنان که از پروردگارشان پروا داشته­اند غرفه­هایی دارند که بر فرازش غرفه­هایی دیگر ساخته شده است. از فرو دست آن جویباران روان است. الله به وعده­ای [راستین] وعده کرده است. الله وعده[اش] را خلاف نمی­کند \* آیا نیاندیشیده­ای که الله از آسمان آبی فرو فرستاد، آنگاه آن را بصورت چشمه­هایی در زمین راه داد آنگاه با آن کشتی رنگارنگ بر می­آورد، سپس می­خشکد و آن را زرد می­بینی آنگاه آن را ریزه ریزه می‌سازد. بی­گمان در این [امر] برای خردمندان پندی است \* آیا کسی که الله دلش را برای [پذیرش] اسلام گشوده است و او از [سوی] پروردگارش از نوری برخوردار است [چون سنگدلان است!] پس وای بر کسانی که از ترک یاد الهی سنگدلند. اینان در گمراهی آشکارند \* الله بهترین سخن را نازل کرده است. کتابی همگون [و] مشتمل مکررات. پوست‌های آنان که از پروردگارشان می­ترسند از [شنیدن] آن به لرزه می­افتد. آنگاه پوست‌ها و قلب‌هایشان با یاد خدا نرم می­شود. این هدایت الله است که هرکس را بخواهد با آن هدایت می­کند». مراد از آن امر عظیمی است که طی کردن [اعمال] گوش دادن به قرآن و تلاوتش و تاثیر گرفتن از آن و خاشع بودن در برابر آن برای رسیدن به هدایت می‌باشد، راهی که التزام به آن چیزهائی که الله نازل فرموده است می‌باشد، و به عبادت دیگر تحول پیدا کردن به راه روشن حیات.

مسلمانان در این عصر نیازمندترین مردم به تدبر در قرآن می­باشند به دلیل همین تدبر نکردن است که مباحث اعتقادی و قضیه­ی الوهیت – یکتاپرستی- فقط بصورت کلماتی در آمده که بر زبان مسلمان جاری می­شود و قلب از مقتضیات آن غافل است.

همانا قرآن وسیله­ای زودگذر برای بیدار کردن وجدان‌ها نمی­باشد که از روی عادت همواره نص محکم و بلیغ قرآن را می­خوانند و چه بسا آن دروسی تربیتی و راهنمائی برای امت می­باشد، رسولص توسط همان تربیت یافت و بعد توسط همان امتش را تربیت فرمود، پس شایسته است قرآن را بر این اساس تربیت، قرار دهیم: آن را قرائت کنیم تا ما را تربیت کند و قرآن شعارهای عادی و سمبلیک آویزان شده نمی­باشد و چهارچوب‌های فکری صرف نیز نیست، بلکه قرآن واقعیت زندگی است، و قرآن بزرگترین شیوه­های تربیتی­ای را که در زندگی برای هر مؤمنی لازم است با خود به ارث آورده. همانا آن حامل بزرگترین راهنمائی تربیتی برای مؤمنین می­باشد.

و هیچ جایی در قرآن نیست مگر اینکه دارای نکات تربیتی و اخلاقی است. ما احتیاج به تدبر در قرآن داریم تا ما را همانگونه که گروه اول را تربیت کرد، تربیت کند و عقاید که به شکل مسائل ذهنی وجود دارد تحول پیدا کرده و در قلب مستقر گردد و نیروی محرکی در درون ما گردد، سلوک [ما] از آن نشأت گرفته و قرآن راه زندگی ما در فکر و شعور و سلوک ما در هرسو گردد.

به همین دلیل است که باید به آن توجه زیادی کنیم؛ ما قرآن می‌خوانیم تا تدبر مطلوب در ما از بین نرود و آثار مطلوب این تدبر که در واقعیت سلوک و واقعیت حیات وجود دارد، زوال نیابد»[[182]](#footnote-182).

و درباره این کلام الله تعالی که می­فرماید: ﴿وَإِذَا قُرِئَ ٱلۡقُرۡءَانُ فَٱسۡتَمِعُواْ لَهُۥ وَأَنصِتُواْ لَعَلَّكُمۡ تُرۡحَمُونَ ٢٠٤﴾ [الأعراف: ٢٠٤]، ابن وهب بن منبه/ گفته است: «از آداب شنیدن [قرآن] آرامش جوارح می­باشد... و حرکت بسوی عمل کردن... و حرکت بسوی فهمیدن و عمل کردن به مسئله­ی فهمیده شده می­باشد»[[183]](#footnote-183).

شرف عمل کنندگان به قرآن و فضیلت آن‌ها:

از رساترین شواهدی که دلالت بر شرف عمل کننده به قرآن و فضیلت وی وجود دارد، حدیثی است که از نواس بن سمعانس آمده است، او گفت: از رسول اللهص شنیدم که فرمود: «روز قیامت قرآن و اهل آن – کسانی که به آن عمل می­کردند – آورده می­شوند و در پیشاپیش آن‌ها سوره بقره و آل‌عمران قرار دارد»، رسول اللهص آن‌ها را به سه شکل مثال زد، که هرگز بعد از آن، آن‌ها را فراموش نکردم، فرمود: «آن دو مانند دو ابر و یا دو سایه سیاه می­باشند که بین آن‌ها شکافی وجود دارد، و یا آن دو، مانند دو گروه از پرندگان به صف کشیده شده می­باشند که از صاحب خود دفاع می‌کنند»[[184]](#footnote-184).

قرطبی/ گفته است: «چه حقی بالاتر از این وجود دارد که کسی کتابِ الله را یاد بگیرد و در مقابل چیزهائی که نهی کرده است خودداری کند و از آنچه شرح داده است پند بگیرد و در مقابل الله خشیه داشته و از او تقوا پیشه کند و از او ترس داشته باشد و شرم نماید؛ در این صورت او مسئولیت رسولان را بر دوش گرفته و در قیامت در مقابل ملت‌هائی که در برابر [حق] مخالفت کرده­اند، شاهدی خواهد بود»[[185]](#footnote-185).

ابن عباسب می­گوید: رسول اللهص مرا در بر گرفت و فرمود: «خداوندا! به او حکمت بیاموز!»[[186]](#footnote-186). ابن حجر/ نیز گفته است: «گفته شده است مراد از حکمت در اینجا، قرآن است و نیز گفته شده است: عمل به آن است»[[187]](#footnote-187).

برای مؤمن، خضوع داشتن در مقابل کلام الله و پذیرفتن آن وقتی حاصل می­شود که چنانچه آیه­ای را یاد کند و یا به آن متذکر شود بر آن ایستادگی کرده و از حد و مرز آن تجاوز نکند و سدی/ درباره این سخن اللهﻷ که می­فرماید: ﴿إِنَّمَا ٱلۡمُؤۡمِنُونَ ٱلَّذِينَ إِذَا ذُكِرَ ٱللَّهُ وَجِلَتۡ قُلُوبُهُمۡ وَإِذَا تُلِيَتۡ عَلَيۡهِمۡ ءَايَٰتُهُۥ زَادَتۡهُمۡ إِيمَٰنٗا﴾ [الأنفال: ٢]. ترجمه: «مؤمنین فقط کسانی هستند که وقتی یاد الله می­افتند قلب آن‌ها به ترس افتاده و وقتی آیات وی برای آن‌ها تلاوت می­شود بر ایمان آن‌ها می­افزاید»، گفته است: «هرگاه که بخواهد مرتکب ظلمی شود، وقتی به او گفته شود: از الله تقوا پیشه کن! [از آن عمل] خودداری کرده و قلب او بترس بیافتد»[[188]](#footnote-188).

ترک عمل به قرآن از بزرگترین فاصله گرفتن‌ها از قرآن می‌باشد:

الله تعالی می‌فرماید: ﴿وَقَالَ ٱلرَّسُولُ يَٰرَبِّ إِنَّ قَوۡمِي ٱتَّخَذُواْ هَٰذَا ٱلۡقُرۡءَانَ مَهۡجُورٗا٣٠﴾ [الفرقان: ٣٠]. ترجمه: «و رسول گوید: پروردگارا، حقا که قوم من این قرآن را رها کردند».

ابن قیم/ وقتی انواع دوری از قرآن را بیان می‌دارد، می‌گوید: «دوم: دوری از عمل به آن و رعایت حلال و حرامش و آنکه آن را قرائت کند و به آن ایمان آورد. و سوم: دوری جستن از حکم خواستن از آن و حکم کردن توسط آن، چه در اصول دین و چه در فروع، و [همچنین] اعتقاد به مفید نبودن آن‌ها و دیگر اینکه آن [فقط] یک راهنمائی لفظی بوده و از آن [آگاهی] و علمی حاصل نمی‌شود، ... و صحبت دیگری که می­شود از جهت کفایت و عدم آن می­باشد و [گفته می­شود: ] آن [احکام] برای بندگان کافی نمی‌باشند، و آن‌ها همراه آن نیاز به مسائل عقلی و قیاسی دارند و این [نیاز آن‌ها] در آراء و سیاست نیز وجود دارد»[[189]](#footnote-189). چگونه [چنین چیزی ممکن است] در حالی که الله می­فرماید: ﴿وَمَن لَّمۡ يَحۡكُم بِمَآ أَنزَلَ ٱللَّهُ فَأُوْلَٰٓئِكَ هُمُ ٱلۡكَٰفِرُونَ ٤٤﴾ [المائدة: ٤٤]. ترجمه: «و کسی که به غیر از آنچه الله نازل فرموده است حکم صادر کند پس از کافرین است».

در مورد سخن الله که می­فرماید: ﴿وَإِذۡ أَخَذَ ٱللَّهُ مِيثَٰقَ ٱلَّذِينَ أُوتُواْ ٱلۡكِتَٰبَ لَتُبَيِّنُنَّهُۥ لِلنَّاسِ وَلَا تَكۡتُمُونَهُۥ فَنَبَذُوهُ وَرَآءَ ظُهُورِهِمۡ وَٱشۡتَرَوۡاْ بِهِۦ ثَمَنٗا قَلِيلٗاۖ فَبِئۡسَ مَا يَشۡتَرُونَ ١٨٧﴾ [آل‌عمران: ١٨٧]. ترجمه: «و آنگاه که الله از اهل کتاب پیمان گرفت که باید آن [کتاب آسمانی] را برای مردم بیان کنید و آن را نهان ندارید. آنگاه آن را پشت سر خویش انداختند و به [جای] آن بهایی ناچیز به دست آوردند و چه بد است آنچه به دست می‌آورند»، مالک بن مغول/ می­گوید: «عمل به آن را ترک می­کردند»[[190]](#footnote-190).

حسن بصری/ گفته است: قرآن نازل شده است تا در آن تدبر شده و به آن عمل شود، پس تلاوت آن را، عملی [برای خود] گردانید[[191]](#footnote-191) و تدبر در آیاتش: تبعیت و عمل به آن می­باشد، و قسم به الله باید اینگونه است که [قرائتِ] حروفش انجام می­گیرد و حدود [و قوانین] آن ضایع می­گردد؛ تا جائی که [کار به آنجا می­کشد که] فردی می­گوید: تمام قرآن را قرائت کردم و حتی حرفی از [حروف] آن را جای نگذاشتم، در حالی که [باید گفت: ] قسم به الله تمامی آن را جای انداخته است، زیرا قرآن نه در اخلاق و نه در عمل، اثری بر وی نگذاشته است[[192]](#footnote-192). کسی که می­خواهد خودش را بشناسد باید خود را با قرآن بسنجد[[193]](#footnote-193)، و حقیقتا کسانی قبل از شما بودند که رسالات پروردگارشان را در قرآن می‌دیدند و شب در آن تدبر کرده و روز آن را به کار می­گرفتند[[194]](#footnote-194).

و قرطبی/ گفته است: (کسی که علوم قرآن به وی ابلاغ شود و سودی نبرده و مسائل نهی شده آن وی را منع نکند و او [از آن‌ها] خودداری نکرده و گناهان را قبیحانه مرتکب شده و از جرائم پرده بر دارد، قرآن دلیلی بر علیه وی و دشمنی برای او می­شود، نبیص فرموده است: «قرآن یا دلیلی برای تو است و یا بر علیه تو»[[195]](#footnote-195)،[[196]](#footnote-196).

هدایت در سلف علم و عمل بود:

این راه و روش صحابهش بود؛ تابعی بزرگوار، عبدالرحمن سلمی/ از سه نفر از بزرگترین صحابه: عثمان، ابن مسعود و ابی ابن کعبش روایت می­کند: «رسول اللهص ده آیه برای آن‌ها قرائت می­فرمود و از آن ده آیه سراغ ده آیه بعدی نمی­رفتند تا هر آنچه که در [ده آیه اول] در مورد عمل آمده بود یاد می­گرفتند، [و همچنین گفتند: ] ما قرآن و عمل کردن را بطور یکجا آموختیم»[[197]](#footnote-197).

صحابهش (قرآن را [صرفاً] به نیت اطلاع و فرهنگ نمی­خواندند و [همچنین] نه به نیت متاع و کالا، هیچ کس از آن‌ها با قرآن نمی­نشست برای اینکه صرفا علم اندوزی کند و به آن عمل ننماید و فقط مشغول جمع آوری قضایای علمی و فقهی صرف نبودند که به وسیله­ی آن درونشان را پر کنند، بلکه فقط به این منظور به سمت قرآن می­رفتند که به سمت امر الله بروند، [امری] که خاص شأن خودش است و جماعتی که در آن زندگی می­کنند و [همچنین] شأن حیاتی است که او و جامعه او را زنده می‌کند؛ به طرف امری می­روند که به محض شنیدن آن، آن را عملی سازند، همانگونه که سرباز در میدان [جنگ] بدنبال امر روزانه­ای است که به مجرد برخورد با آن، [به آن] عمل می­کند... این قرآن برای این نیامده است که کتابِ متاعِ عقلی باشد و نه کتاب فنی و ادبی و نه کتاب قصه و تاریخ، - گرچه که تمامی این موارد از محتویات آن می­باشد – بلکه فقط آمده است تا راه و روشی برای حیات باشد)[[198]](#footnote-198).

محاسبه نفس از حیث عمل به قرآن:

ابن عباسب این راه را روشن کرده و می­گوید: «تفکر کردن در خیر، به عمل به [آن خیر] دعوت می­دهد»[[199]](#footnote-199).

و سفیان/ گفته است: «آیه­ای در قرآن، برای من شدیدتر از این سخن الله – تعالی– وجود ندارد که می­فرماید: ﴿قُلۡ يَٰٓأَهۡلَ ٱلۡكِتَٰبِ لَسۡتُمۡ عَلَىٰ شَيۡءٍ حَتَّىٰ تُقِيمُواْ ٱلتَّوۡرَىٰةَ وَٱلۡإِنجِيلَ﴾ [المائدة: ٦٨]. ترجمه: «بگو‌ای هل کتاب بر ذره­ای نیستید تا وقتی که تورات و انجیل را برپا دارید»، و برپا داشتن آن: فهمیدنش و عمل کردن به آن می­باشد»[[200]](#footnote-200).

و ابو درداءس گفته است: «از ترس آن می­ترسم که روز قیامت گفته شود: ‌ای عویمر، آیا آگاه شدی و یا جاهل ماندی؟ اگر بگویم: آگاه شدم، [آنگاه] آیه­ای نمی­ماند که به چیزی امر کرده باشد و [یا از چیزی] نهی کرده باشد بجز آنکه به واجب بودن [آن امرها و نهی‌ها] استناد شود، [و گفته شود: ] آیا به اوامر آن عمل کردی؟ آیا از نهی­های آن خودداری کردی؟ به الله پناه می­برم از علمی که سود نمی­رساند و نفسی که کنترل نمی­شود و دعائی که مستجاب نمی­شود»[[201]](#footnote-201).

آجری/ در توضیح خضوع قلب در برابر کلام الله و اینکه پذیرفتن دعوت الله چگونه باید باشد؟ و چگونه قاری نفسش را مورد محاسبه قرار دهد و از آن درخواستی داشته باشد که بترسد و خضوع پیدا کند و ذلیل شود؟ مسئله را باز کرده و درباره قاری می­گوید: «به قرآن می­نگرد تا نفسی با ادب داشته باشد، قصد او [از قرائت] آن است که چه زمانی توسط الله، از غیر وی بی نیاز می­گردم؟ چه وقت از متقیان می‌شوم؟ چه زمان از خاشعین می­شوم؟ چه وقت از صابرین می­شوم؟ چه زمان از صادقین(راستگویان) می‌گردم؟ چه وقت از از کسانی می‌شوم که از عقوبت‌های الهی می­ترسند؟ چه زمان از امیدواران می­شوم؟ چه موقع در برابر دنیا زهد پیدا می­کنم؟ چه موقع رغبتم بسوی آخرت می­شود؟ چه وقت از گناهان توبه می­کنم؟ چه زمانی متوجه نعمت‌های بسیاری که بسوی من گسیل است، می‌شوم؟ چه وقت شکر آن‌ها را بجا می­آورم؟ چه وقت در چیزی که از طرف الله به من خطاب شده است، تعقل می‌ورزم؟ چه زمانی آنچه را که تلاوت می‌کنم، می­فهمم؟ چه زمانی نفس خود را بر هوای آن برتری می­دهم؟ چه وقت آن‌چنان که حق جهاد در راه الله است، جهاد می‌کنم؟ چه وقت زبانم را حفظ می­کنم؟ چه موقع نگاه خود را [از نامحرم] کوتاه می‌کنم؟ چه موقع شهوت خود را مهار می­کنم؟ چه موقع آن‌چنان که حقِ شرم کردن از الله می­باشد، از وی شرم می­کنم؟ چه زمان مشغول عیب جوئی از خودم می­شوم؟ چه موقع فسادی که در کارم وجود دارد را اصلاح می­کنم؟ چه زمان نفس خود را مورد محاسبه قرار می­دهم؟ چه وقت برای معادم توشه جمع می­کنم؟ چه موقع از الله راضی می­شوم؟ چه زمان به الله مطمئن می­شوم؟ چه زمان از سرزنش‌های قرآن پند می­گیرم؟ چه زمانی به ذکر آن مشغول شده و چیزهای دیگر را از یادم خارج می­کنم؟ چه موقع چیزی را دوست دارم که او دوست می­دارد؟ چه موقع به چیزی بغض می‌ورزم که او نسبت به آن بغض دارد؟ چه زمان برای الله خیرخواهی می­کنم؟ چه وقت عمل خود را برای او خالص می­کنم؟ چه موقع آرزوی خود را کوتاه می­کنم؟ در حالی که روز اجل من برایم معلوم نیست چه زمان از روز مرگم می­ترسم؟ چه زمان قبر خود را آباد می­کنم؟ چه وقت به مرگ و شدت اهمیت آن فکر می­کنم؟ چه موقع در خلوت خود به پروردگارم فکر می­کنم؟ چه زمان درباره منقلب شدنم فکر می­کنم؟ چه وقت از آنچه پرورگارم مرا از آن بر حذر داشته است، دوری می­کنم؟ و چه زمان... »[[202]](#footnote-202).

و ابن مفلح/ درباره حال و وضع کسی که قرآن می­خواند، می­گوید: «شایسته است که دارای آرامش و وقار باشد، [و] قرآن در اخلاق و منش وی شناخته شود؛... آنچه که مرا می­ترساند این است که قرآن در خانه تو وجود داشته باشد و در عین حال مرتکب مسائلی که [در آن] نهی شده است بشوی؛ [واگر اینگونه باشی] حقیقتاً مستحق این کلام – سبحانه و تعالی – می‌شوی که می­فرماید: ﴿فَنَبَذُوهُ وَرَآءَ ظُهُورِهِمۡ﴾ [آل‌عمران: ١٨٧]. ترجمه: «آنگاه آن را پشت سر خویش انداختند»؛ و دوری گسترده آن‌ها (اهل یهود) از کلام حق با چیزهای کوچک شروع شد... و قسم به الله! [این دوری علتی ندارد بجز] کوتاهی در مسائلی که الله – تعالی – واجب کرده است: [از قبیل] رعایت نکردن ادب هنگام تلاوت قرآن و ساکت شدن برای فهمیدن آن و هوشیاری برای عمل به حقوقی که در آن حکم شده است و صبر در هنگام سنگینی تکالیف آن و تسلیم شدن در هنگام نزول مصیبت و احترام به حق در تمامی شئون آن، چه گرفتنی باشد و چه ترک کردنی؛ آن چیزی که دلیل بیداری تو برای تسلیم شدن می­باشد، این گفته او (الله تعالی) است که می­فرماید: ﴿هُوَ ٱلۡأَوَّلُ وَٱلۡأٓخِرُ وَٱلظَّٰهِرُ وَٱلۡبَاطِنُۖ﴾ [الحديد: ٣]، ﴿أَوَ لَمۡ يَكۡفِ بِرَبِّكَ أَنَّهُۥ عَلَىٰ كُلِّ شَيۡءٖ شَهِيدٌ ٥٣﴾ [فصلت: ٥٣]. ترجمه: «آیا کافی نیست که پروردگارت بر همه چیز آگاه است؟». [می گوئی: ] هنگام شنیدن قرآن بی‌حوصله می­گردم و خشوع ندارم و صداهای دیگر آزارم می­دهد... [دقت کن که: ] برای حق باید سختی کشید و نباید بواسطه تحریک احساسات توسط مطالب منظوم و آهنگ‌ها گمراه شوی... می­دانی برای چه رفتن به مسجد در تاریکی برای تو واجب شده است... از ترس وعده­های جهنم و یاد آخرت با نگاه عبرت گونه. زمانی که در مورد مردمانی صحبت کردی که در خانه­هایشان ختم قرآن می­کنند و از خانواده­هایشان به سبب پیروی از پیامبرص محافظت می­کنند؛ زمانی که از بستر عایشهل جدا شد و به سوی مسجد بدون شمع و جمعی رفت، خوش به حال کسی که این سخن را می­شنود، سپس به گوشه‌ای از خانه­اش پناه می­برد و مشغول قرائت یک جزء قرآن با تدبر و تفکر در دو رکعت نماز می‌شود. پس امید و آرزو برای لحظه­ای که از دل­مشغولی‌ها و پلیدی‌های ریا به دور باشد و آن لحظه چه خوش لحظه­ای است»[[203]](#footnote-203).

و حسن بصری/ گفته است: «به راستی گاهی مؤمن به وسیله­ی چیزی بطور ناگهانی متعجب می­­شود و می­گوید: قسم به الله! تو آرزوی منی و از نیازهای من می‌باشی، ولی قسم به الله رابطه­ای بین من و تو نیست، بیزارم بیزارم‌ای کاش بین من و تو مانعی وجود داشته باشد. آن [چیز] را هیچکاره گردانده و به نفسش رجوع کرده و [با خودش] می‌گوید: من آن را نمی­خواهم، قسم به الله! ان شاء الله هرگز بسوی آن بر نمی­گردم. و باید گفت مؤمنین کسانی هستند که قرآن آنان را در قید و بند خود قرار داده است و مانعی بین آن‌ها و هلاکتشان می­باشد؛ مؤمن در دنیا اسیر بوده و در تلاش آزادی خویش می­باشد، و چیزی موجب آسایش او نمی­شود تا به ملاقات الله برسد. و می­داند درباره تمامی مسائلی که در گوش و چشم و زبان و جوارحش می‌گذرد، مورد مواخذه قرار می‌گیرد»[[204]](#footnote-204).

درجه چهارم: استخراج حِکمَت‌ها و استنباط حُکم‌ها:

منزلت این درجه:

1- از ملزومات علم (آگاهی) می­باشد:

ابن کثیر/ می­گوید: «بر علماء واجب است تا معانی کلام الله را استخراج کرده و تفسیر آن را بدانند و طالب آن از راه [صحیح] آن باشد، و آن را هم یاد گرفته و هم بیاموزد، همانگونه که الله تعالی می­فرماید: ﴿وَإِذۡ أَخَذَ ٱللَّهُ مِيثَٰقَ ٱلَّذِينَ أُوتُواْ ٱلۡكِتَٰبَ لَتُبَيِّنُنَّهُۥ لِلنَّاسِ وَلَا تَكۡتُمُونَهُۥ فَنَبَذُوهُ وَرَآءَ ظُهُورِهِمۡ وَٱشۡتَرَوۡاْ بِهِۦ ثَمَنٗا قَلِيلٗاۖ فَبِئۡسَ مَا يَشۡتَرُونَ ١٨٧﴾ [آل‌عمران: ١٨٧] ترجمه: «و آنگاه که الله از اهل کتاب پیمان گرفت که باید آن [کتاب آسمانی] را برای مردم بیان کنید و آن را نهان ندارید. آنگاه آن را پشت سر خویش انداختند و به [جای] آن بهایی ناچیز به دست آوردند و چه بد است آنچه بدست می­آورند»... [می بینیم که] الله تعالی اهل کتاب قبل از ما را به علت رویگردانی از کتاب الله مورد مذمت قرار داده است... و بر ما، ‌ای مسلمانان! واجب است تا آنچه را که الله – تعالی – مورد مذمت قرار داده است به نیستی بسپاریم، و خود را مکلف بدانیم، آنچه را الله به ما امر فرموده است، اعم از یادگیری کتاب الله که برما نازل فرموده است و آموزش آن و فهمیدن و فهماندن آن را به انجام برسانیم»[[205]](#footnote-205).

1- این عمل قلب را به کمال و نور بصیرت هدایت می­کند:

2- حقایق ایمان را در قلب به ثمر می­رساند.

ابن قیم/ می­گوید: «تذکر و تفکر دو منبعی هستند که معارف و حقایق ایمان و احسان را در قلب به ثمر می­رسانند، شخص آگاه از تذکر به تفکر بر نمی­گردد جز اینکه قفل قلب او به لذت گشاینده دانا باز می­شود، ... باید دانست شخصی که دارای قلبی روشن بوده که [این قلب] پر از استعداد برای استخراج عبرت‌ها و استنباط حکمت‌ها می‌باشد؛ این قلب اوست که وی را در حالت تذکر و اعتبار قرار می­دهد، و وقتی آیاتی را می­شنود، نوری بر نورها به وی اضافه می­شود. و این افراد هستند که کاملترین مخلوقات الله و عظمترین آن‌ها در ایمان و بصیرت می­باشند»[[206]](#footnote-206)، و علت آن کمال ایمان و شناخت محض می­باشد[[207]](#footnote-207).

شناخت شرط‌های استنباط و استخراج احکام:

1- داشتن نیت پاک هنگام بیان کردن احکام.

2- شناخت مواضع و جاهای دقت نظر کردن و توجه کردن به آن‌ها.

3- دارا بودن علوم ضروری برای استنباط کردن و حکم صادر کردن.

4- اعتماد و اطمینان داشتن به دلایلی که بر اساس آن حکم صادر می­گردد.

5- رعایت کردن مقاصد و اهداف شریعت و هدف کلی قرآن در صدور فتوا و حکم شرعی.

فرق بین تفسیر و تاویل:

ثعلبی/ گفته است: «تفسیر: بیان معنی لفظ (کلمه یا جمله) می­باشد، چه حقیقی باشد و چه مجازی، مانند تفسیر «الصراط» به «راه» و «الصیب» به «باران». و تأویل: تفسیر باطن لفظ می­باشد که از لفظ «الأول» به معنای گشتن و گردیدن گرفته شده است و همان رجوع کردن به ماورای لفظ می‌باشد؛ بطور مثال قول الله تعالی: ﴿إِنَّ رَبَّكَ لَبِٱلۡمِرۡصَادِ ١٤﴾ [الفجر: ١٤] «همانا پروردگار تو در کمین­گاه است»، که تفسیر آن به این شکل می‌شود: «رصد» یعنی مراقب و گوش به زنگ بودن، و وقتی گفته می‌شود: «رصدته» یعنی مراقب وی بود، و «مرصاد» مکانی است که این گوش به زنگی صورت می­گیرد [و معادل فارسی آن کمین­گاه می­باشد] ولی تاویل آن اینگونه است: برحذر داشتن از سستی در مقابل اوامر الله و از غفلتِ آماده بودن و تدارک دیدن برای انجام آن اوامر.

اصبهانی گفته است: تفسیر در عرف علماء به معنی پیدا کردن معانی قرآن می‌باشد، و منظور کلمات را بر حسب ظاهر آن‌ها بیان می­دارد چه این کلمات مبهم باشند و یا غیر. و تأویل بیشتر در مسائل اجمالی می­باشد.

و گفته می­شود: تفسیر به نقل متعلق است و تأویل به درایت.

و گفته می­شود: هر آنچه در کتاب الله روشن شود و با سنت صحیح ثابت گردد، تفسیر نامیده می‌‌شود، بطوری که معنای آن مشخص و واضح می­باشد و سزاوار هیچ شخصی نیست تا با اجتهاد خود و یا هر شکل دیگری به آن تعرض کند بلکه باید به آن معنی­ای آن را بیان دارد که در قبل وارد شده است نه اینکه از حد تجاوز کند. و تأویل: آن چیزی است که علمای عامل از معانی گفتار آن استنباط می­کنند، همان کسانی که در زیر و بم علوم [دین] متخصص هستند.

و بغوی و کواشی گفته­اند: تأویل شرح دادن آیه بر اساس معانی قبل و بعد از آن می­باشد و همان چیزی است که محتوای آیه را در بر دارد، بطوری که با کتاب و سنت مخالفتی نداشته باشد و از طریق استنباط بدست می­آید[[208]](#footnote-208).

روش استنباط حکمت‌ها و استنباط احکام[[209]](#footnote-209):

شاطبی/ گفته است: «اعتبار از قرآن بجز برای کسانی که اهل علم هستند به ندرت به شکل صحیح صورت می­پذیرد، [این اشخاص] هنگام اعتبار، از حدود آن خارج نمی­شوند، همانگونه که هنگام عمل [از حدودش] خارج نمی­شوند؛ و اخلاق خود را با حدودی که در آن بیان شده است شکل می­دهند؛ و در واقع باید گفت: برای آن‌ها موازی با احکام [قرآن] درهای فهم دیگری باز می­شود»[[210]](#footnote-210).

سیوطی/ گفته است: «راه بدست آوردن آن: انجام دادن کارهائی است که موجبات آن را فراهم می‌کند اعم از عمل و زهد»[[211]](#footnote-211).

و شافعی/ گفته است: «برای سخن گفتن از سکوت کمک بگیرید و برای استنباط از اندیشه»[[212]](#footnote-212).

ابن قیم/ درباره استنباط از حکمت‌ها و اشارات و نکات ریز و راهنمائی­هائی که زبان از بیان آن عاجز می­باشد، می­گوید: «چنانچه در آیه­ای آن‌چنان که حق آن است، تأمل کنی و [به] هدایت‌های لفظ [آن] و ایماء و اشارات و هشدارهای آن [توجه کنی] و مسائل شبیه هم را با هم مقایسه کنی و در مبهمات آن اعتبار کنی و در چیزهای مشابه­ای که الله آن‌ها را به هم پیوند داده و ظاهر و باطن آن‌ها را به هم متصل کرده است، تأمل کنی، تمامی معانی را فهمیده­ای، و بالله توفیق»[[213]](#footnote-213).

و سعدی/ می­گوید: «چنانچه از معانی [کلماتی] که گویای مطالب می­باشند، فهمیدی آیات کریم بر چه چیزی دلالت دارد، بدان که لازمه­های این معانی[[214]](#footnote-214) و آنچه این معانی به آن نیاز دارند و شروط و مقتضیات آن‌ها همواره از حکم پیروی می­کنند، چون هر چیزی که خبر بدون آن تمام نمی‌شود، پس آن چیز پیرو خبر است، و هر چیزی هم که حکم بدان نیاز دارد، پس آن چیز پیرو حکم است، پس حذف متعلق مفعول و یا متعلق فعل و... دلالت بر عمومیت معنای لفظ دارد این عمومیت بخشی به معنای لفظ از مهمترین فوائد حذف متعلق در متون می­باشد، و حذف آنچه که سیاق لفظ و قرینه­ی حالیه لفظ بر آن دلالت نمی­کند جایز نیست»[[215]](#footnote-215). و این قاعده­ای برای تفسیر و از سودمندترین آن‌ها می­باشد، و نیاز به قوت فکر و حُسن تدبر و نیت درست، دارد؛ و آن کسی که آن را برای هدایت و رحمت نازل فرموده است، عالم به همه چیز می­باشد کسی که علم دارد به آنچه در سینه­هاست، و به آنچه که قرآن از لحاظ معنایی شاملش می­شود و آنچه که از لحاظ تقدم و تأخر معنایی را در بر می‌گیرد و به همین دلیل علماء بر وجود لازمه­ها و قواعدی برای صدور حکم از کلام الله – قرآن – اجماع کرده­اند.

و این امر را بیشتر کن و به آن مداومت بده تا هنری نیکو و پایدار در دقیق شدنِ در معانی برای تو حاصل شود؛ قرآن حق است و نیاز حق نیز حق می­باشد و آن حقی می‌باشد که گریزی از آن وجود ندارد؛ و کسی که در این راه موفق شود و الله به او توفیق و نور عطا فرماید[[216]](#footnote-216)، برای او در قرآن [درهای] علوم پرمنفعت و معارف آشکار و اخلاق انسانی و آداب کریمه عالی، گشوده می­شود»[[217]](#footnote-217).

و از روش‌های استنباط: اعتبار خواننده­ی قرآن در چیزهائی است که برای او مهمتر و اولی­تر می‌‌باشد، همانگونه که الله – تعالی – می­فرماید: ﴿مَثَلُ ٱلَّذِينَ حُمِّلُواْ ٱلتَّوۡرَىٰةَ ثُمَّ لَمۡ يَحۡمِلُوهَا كَمَثَلِ ٱلۡحِمَارِ يَحۡمِلُ أَسۡفَارَۢاۚ﴾ [الجمعة: ٥]. ترجمه: «داستان آنان که [حکم] تورات بر آنان تکلیف شد، سپس رعایتش نکردند، مانند داستان دراز گوشی است که کتاب‌هایی چند حمل می­کند»؛ این مثالی است که درباره قوم‌های گذشته آمده است، ولی برای خواننده قرآن نیز تحذیر و هشداری می­­باشد. قرطبی/ نیز در این­باره می­گوید: «این هشداری از طرف الله – تعالی – برای کسی است که کتاب (قرآن) را حمل می‌کند تا معانی آن را یاد گرفته و از مطالب آن آگاه شود؛ چه بسا آن مذمتی که در حق آن [قوم گذشته] آمده است در حق او نیز مصداق پیدا کند»[[218]](#footnote-218). این مسئله در مورد تمامی ایرادات و عیب‌هائی که امت‌های ظالم و سران زیانکار آن‌ها به آن توصیف شده­اند نیز صادق می­باشد.

و همچنین این کلام الله تعالی است که: ﴿فَٱصۡبِرۡ إِنَّ وَعۡدَ ٱللَّهِ حَقّٞ وَٱسۡتَغۡفِرۡ لِذَنۢبِكَ وَسَبِّحۡ بِحَمۡدِ رَبِّكَ بِٱلۡعَشِيِّ وَٱلۡإِبۡكَٰرِ ٥٥﴾ [غافر: ٥٥]. ترجمه: «پس صبر کن همانا وعده­­‌ی الله حق است و برای گناهت طلب بخشش بفرما و پروردگارت را شامگاهان و صبحگاهان تسبیح و تحمید کن»؛ وقتی این خطاب به پیامبرص صورت گرفته است، مطمئناً در حق اشخاص دیگر این خطاب سزاوارتر می‌باشد و ابن کثیر/ در تفسیر این آیه می­گوید: «این [آیه] تحریک امت برای استغفار می­باشد»[[219]](#footnote-219).

و مثال دیگر سخن بعضی صحابه درباره سوره النصر می­باشد و گفته‌اند: «[در این سوره] به ما امر شده است تا وقتی ما را یاری فرمود و پیروز گردانید وی را شکر و ستایش کنیم و از او طلب استغفار کنیم»[[220]](#footnote-220)، در حالی که خطاب سوره به پیامبرص می‌باشد ولی از آن فهمیده می­شود که این امر مربوط به تمامی امت می­باشد.

و از مبادی استنباط: شناخت موضوع سوره می­باشد، همانگونه که ابن عباسب در مورد سوره النصر گفته است: «آن خبر فوت رسول اللهص به وی می­باشد»[[221]](#footnote-221). و ابن حجر/ گفته است: «در اینجا تأویل در قرآن در مورد مسائلی که در آن اشاراتی آمده است، اجازه داده شده است. و این [اجازه] فقط برای کسانی است که پایداری آن‌ها در علم ثبت شده است؛ و از این رو علیس می­گوید: «یا [در مورد کسی صادق است که] الله فهمی از قرآن به وی داده باشد»[[222]](#footnote-222).

و از مبادی استنباط: نگریستن به ارتباط کلمات در آیه و یا ارتباط بین آیات در یک سوره می‌باشد.

زرکشی/ گفته است: «ارتباط برقرار کردن: علمی شریف می­باشد که عقل توسط آن به نتیجه می­رسد و منظور گوینده با آن مشخص می­گردد»[[223]](#footnote-223).

و از مسائلی که به استنباط مربوط می­شود: نگریستن به حالت‌های تشابه و اختلاف بین الفاظ آیات می­باشد[[224]](#footnote-224).

مبحث ششم:
رابطه خواننده با قرآن

از مواردی که رابطه خواننده با قرآن را شکل می­دهد بعد زندگی کردن با آن و بعد زبان می­باشد؛ که توضیح آن به این شرح است:

بُعد زندگی کردن [و همنشینی] با قرآن:

انسانی که با قرآن زندگی می‌کند [برای فهم آن] بجز توضیحات کوتاه و تفسیر کلماتی محدود نیاز دیگری ندارد و به مقاصد قرآن به آسانی و سهولت پی می­برد، و مثال بارز آن وضع و حال صحابهش بوده است. ولی شخصی که از قرآن دور است نیاز به توضیح و باز کردن مسائل دارد و چه بسا که مسائل واضحی هم باشد که برای او مبهم است. مثال نفر اول مانند کسی است که در سرزمین خود گشت و گذار می­کند، به هر جا که بخواهد برود بدون تابلوی راهنما و سوال کردن [از اشخاص دیگر] راه خود را پیدا می‌کند و شاید اشاره کوچکی به آسانی و سهولت او را به هدفش می­رساند. و اما نفر دوم مانند کسی است که [در مکانی] غریب بوده بطوری که حتی تابلوهای نوشته شده هم برای او کافی نمی­باشد و چه بسا با وجود سوالات بسیار [از دیگران] به دفعات راه را اشتباه رود و به کرات سردرگم شود و در حالی که به هدفش نزدیک است آن هدف نزد او پنهان باشد.

ابن قیم/ درباره این کلام الله تعالی: ﴿إِنَّ فِي ذَٰلِكَ لَذِكۡرَىٰ لِمَن كَانَ لَهُۥ قَلۡبٌ أَوۡ أَلۡقَى ٱلسَّمۡعَ وَهُوَ شَهِيدٞ ٣٧﴾ [ق: ٣٧]. ترجمه: «بی­گمان در این [موضوع] برای کسی که قلبی دارد و در حالی که گواه [حقانیت وحی] باشد [و به آن] گوش بسپارد، پندی است»، می­گوید: از انسان‌ها کسانی هستند که دارای قلبی زنده و نگهبان و کاملاً فطری می­باشند، و وقتی با قلبش تعمق می‌کند و با فکرش پردازش می­کند، قلب و عقل او، وی را به صحت و حق بودنِ قرآن راهنمائی می­کنند، و قلبش به آنچه قرآن به آن خبر می­دهد گواهی داده و ورود قرآن به قلبش نوری بر نور فطرت وی می­افزاید، این اشخاص کسانی هستند که اینگونه توصیف می­شوند: ﴿وَيَرَى ٱلَّذِينَ أُوتُواْ ٱلۡعِلۡمَ ٱلَّذِيٓ أُنزِلَ إِلَيۡكَ مِن رَّبِّكَ هُوَ ٱلۡحَقَّ﴾ [سبأ: ٦]. ترجمه: «و دانش یافتگان آنچه را که از سوی پروردگارت به تو فرستاده شده حق می­بینند»، و همچنین: ﴿نُّورٌ عَلَىٰ نُورٖۚ﴾ [النور: 35]، و این نور فطرت است بر نور وحی، این شخص کسی است که دارای قلب زنده و نگهبان می­باشد. بین آنچه در قلبش وجود دارد و آنچه در معانی قرآن است، [مسائل] را جمع کرده و آن را به شکلی می‌یابد به مانند آنکه در قلب وی نوشته شده است و آن را از درون قلب قرائت می‌کند. و از انسان‌ها کسانی هستند که دارای قلبی کاملاً زنده و نگهبان نمی­باشند، و نیاز به شاهدی دارند که بین حق و باطل جدائی بیاندازد؛ و زنده بودن قلب و نور آن و پاک بودن فطرتشان به کسانی که دارای قلب زنده و نگهبان می­باشند نمی­رسد؛ برای این افراد راه بدست آوردن هدایت این است که کلامِ [الله] را گوش داده و با قلبشان در آن تأمل کنند و در آن تفکر کرده و در معانی آن تعقل کنند، بدین ترتیب خواهند دانست که آن [قرآن] حق است»[[225]](#footnote-225).

بُعد زبان:

کسی که زبان عربی و اسلوب‌های قرآن را می­داند و در مکالماتش با آن‌ها بسیار در تعامل است، پیدا کردن راهنمائی­های لفظی قرآن و درک هدف آیات و نزدیک شدن به معنی و منظور آیه برای وی مشکلی ایجاد نمی­کند. ولی کسی که زبان عربی را به خوبی نمی­داند، بخاطر ندانستن زبان عربی و استفاده نشدن آن در زبان مادریش مشکلات زیادی خواهد داشت؛ او بدون تفسیر [و یا ترجمه] به قرآن نزدیک نمی­شود و مقدار زیادی از الفاظ آن برایش نا آشنا می­باشد و یا دیده می‌شود که برای فهم جملات نیاز پیدا می‌کند که به کرات به اول و یا آخر آن رجوع کند، یا نیاز به فشار آوردن بر متن برای گنجاندن یک لفظ محذوف می­باشد، و یا معانی زیادی می­یابد که سعی می‌کند خود را به معنای حقیقی آن نزدیک کند، در حالی که هیچ ارتباطی بین آن [معانی] و ذهن او وجود ندارد، و آن معانی عظیم را جز به شکل مرواریدهای پراکنده نمی­تواند ببیند[[226]](#footnote-226).

وضعیت نفر اول به مانند این مثال است: «علمی که در کودکی کسب شود مانند تصاویری است که بر سنگ نقش بسته است»، معنی مقصود را درک کرده، و معانی مفردات و یا تصریح علم و یا هدفی که مثال‌ها دنبال می­کنند وی را هراسان نمی­کنند. ولی وضعیت نفر دوم: به علت دوری وی از زبان عربی، از معنی [کلمه­ی] علم می­پرسد و اینکه علم چیست؟ و اینکه چگونه علم در کودکی کسب می­شود؟ و سوال می‌کند کودک بودن چه زمانی است؟ معنی نقش چیست؟ وچرا سنگ مثال زده شده است؟ و تلاش شده برای پیدا کردن یک لفظ محذوف که در متن گنجانده شود. درباره او اینگونه باید گفت: بقای علمی که انسان در کودکی می­آموزد مانند بقای نقش است، که همان حک کردن چیزی زیبا در سنگی سخت است... و چیزی مانند آن. دوری او از زبان عربی باعث می­شود که مدت زیادی را در ترجمه کلمات بگذراند، و به زور الفاظی را که به تصورش می­آید به متن بچسباند و با تمام این تفاصیل نمی‌تواند فهم و درکی را بدست آورد که نفر اول کسب می­کند.

اهمیت دانستن زبان عربی برای تدبر در قرآن:

قسمت بزرگی از معانی کلمات قرآن و ترکیبات آن با زبان عربی شناخته می­شود، از این حیث ابن عباسب می­گوید: «تفسیر قرآن چهار وجه دارد: قسمتی از آن را فرد عرب از روی کلامش می‌فهمد، [دیگری] تفسیری است که کسی در برابر آن بخاطر جهل خود نمی­تواند عذر بیاورد، و [دیگری] تفسیری است که علماء آن را می‌دانند، و [آخر] تفسیری که فقط الله آن را می­داند»[[227]](#footnote-227).

و از این رو شیخ الإسلام ابن تیمیة/ گفته است: «واضح است یادگیری زبان عربی و آموزش آن فرض کفائی (واجب کفائی) می­باشد، سلف لحن اولاد خود را تربیت می‌دادند، و به ما نیز امر شده است و البته امری واجب و یا مستحب که قوانین عربی را حفظ کنیم و زبان خود را در برابر کج روی در آن اصلاح کنیم، در اینصورت است که برای ما راه فهم قرآن و سنت حفظ می­شود»[[228]](#footnote-228).

ابن عطیة/ گفته است: «اعراب قرآن، اصلی [از اصول] شریعت می­باشد؛ زیرا توسط آن معانی حفظ می­شود که همان شریعت می­باشد»[[229]](#footnote-229).

شافعی/ گفته است: «بر هر مسلمانی واجب است تا آنجا که زبان عربی او را به قدرت [فهم] برساند، [آن را] بیاموزد، تا اینکه گواهی دهد که اله (معبود بر حقی) بجز الله نمی­باشد و محمدص بنده و فرستاده وی است، و توسط آن قرآن را تلاوت کند... و هر توشه­ای از علم که برای خود فراهم می‌کند برای وی خیر شود، [علمی که] به زبانی است که الله، ختم پیامبری خود را بر آن قرار داده و آخرین کتاب خود را بر آن نازل فرموده است»[[230]](#footnote-230).

و به همین دلیل شناخت زبان عربی وسیله­ای لازم برای کسی است که خواهان تفسیر قرآن می­باشد. مالک/ گفته است: «به کسی که به زبان عرب عالم نیست پیشنهاد تفسیر کتاب الله نشده است بجز آنکه وی [با اشتباهاتش] آن را عبرتی [برای دیگران] قرار داده است»[[231]](#footnote-231).

شیخ الإسلام ابن تیمیة/ درباره هدف کسی که زبان عربی می­آموزد گفته است: «زبان عربی مورد نیاز مسلمانان است، زیرا رسول با آن سخن گفته است، و اگر اهل عرب از این اصل روی برگردانند، به منزله شاعران معلقات سبع – شعرای هفت­گانه عرب بودند که اشعارهای جاهلی سروده‌اند - می­گردند، و مانند هیزم جهنم می­گردند»[[232]](#footnote-232)؛ بدین ترتیب معلوم می­شود که قواعد زبان عربی باید یاد گرفته شده و فنون آن استمزاج گردیده و اصول آن با دقت مرتب گردد؛ آن فقط چیزی است برای پی بردن به مفاهیم کلام اللهﻷ، و کلام رسول اللهص، و هر آنچه از علوم که به آن‌ها مربوط می‌شود؛ و کسی که بدون تحقق بخشیدن به این امر، کوشش و جدیت و تعمق و وسیع کردن دامنه عمل خود را زیاد کند، مطمئناً عمرش را تلف کرده و خود را مشغول [تلف کردن عمر دیگران] نیز کرده است.

برای چه به تفسیر قرآن نیاز داریم؟

با در نظر داشتن بُعد زندگی و بُعد زبان، به خوبی می‌فهمیم که سِرّ فهمِ صحابهش از قرآن چه بوده است! بطوریکه جز در موارد اندکی از تفسیر استفاده نمی­کردند؛ و باید به خوبی نیاز بزرگ خود را به تفسیر کامل آیات قرآن کریم درک کنیم، همانطور که الله -سبحانه و تعالی– کلام خود را اینگونه توصیف می­فرماید: ﴿وَهَٰذَا لِسَانٌ عَرَبِيّٞ مُّبِينٌ ١٠٣﴾ [النحل: ١٠٣]. ترجمه: «و این [قرآن] به زبان عربی روشن است» و نیز: ﴿بَلۡ هُوَ ءَايَٰتُۢ بَيِّنَٰتٞ﴾ [العنكبوت: ٤٩]. ترجمه: «بلکه آن آیات روشن است»، و همچنین: ﴿إِنَّا جَعَلۡنَٰهُ قُرۡءَٰنًا عَرَبِيّٗا لَّعَلَّكُمۡ تَعۡقِلُونَ ٣﴾ [الزخرف: ٣]. ترجمه: «ما قرآن را عربی قرار دادیم تا شاید تعقل کنید»، و مانند این موارد که احکام آن را بیان فرموده و [فهم] آن‌ها را آسان فرموده است، و اینکه آن روشن کننده هر چیزی می­باشد. و دوری از زندگی با قرآن یا دور بودن از حیث بُعد زبان نیاز انسان‌ها را به تفسیر قرآن بیشتر می‌کند.

آنچه که بیان شد گویای این مسئله است که: وقتی قاری در قرآن توصیف و یا معنائی را نمی­فهمد نباید تصور کند که او در تفسیر، لفظی بهتر و دقیقتر و زیباتر و واضحتر و یا گویاتر می­یابد، بلکه هدفی که در تفسیر وجود دارد فقط توضیح و نزدیک کردن به معانی قرآن، برای کسی است که به علت بُعد زندگی کردن با آن و یا بُعد زبان از آن دور مانده است، البته بجز در مواردی که قرآن با قرآن و یا با سنت صحیح و یا هر آنچه که در حکم آن می­باشد، تفسیر صورت گیرد. مثال صریح برای این مسئله قول شافعی/ در تفسیر مجاهد/ از آیه: ﴿وَإِنَّهُۥ لَذِكۡرٞ لَّكَ وَلِقَوۡمِكَۖ ﴾ [الزخرف: ٤٤] ترجمه: «و همانا آن یادآوری­ای برای تو و قوم تو می­باشد» می­باشد، مجاهد/ گفته است: «گفته می­شود: چه افرادی؟ و می­گوید: از عرب، گفته می­شود: از کدام عرب؟ می‌گوید: از قریش». و شافعی/ گفته است: «مجاهد در بیان این آیه از تفسیر در مقابل اسباب نزول صرف نظر کرده است»[[233]](#footnote-233).

و اگر قاری عین حقیقت معنی یا شاهد موصوف را بداند دیگر نیاز ندارد که لفظی اضافی را به قرآن بچسباند و سیاق قرآنی را رعایت نکند و ترکیب قرآن را درک ننماید و لفظی محذوف را در تصور خودش تقدیر گیرد. و از آن قرآن بسوی بدل و جانشینی برای آن روی نمی­گرداند[[234]](#footnote-234). از این رو شیخ الإسلام/ درباره کلماتی که با آن کلمات قرآن تفسیر می­شود، می­گوید: «[این کلمات]، کلماتی است نزدیک، ولی غیر مترادف، و کلمات مترادف در هر زبانی کم یافت می‌شود[[235]](#footnote-235)، و در مورد کلمات قرآن بعضی [کلمات مترادفِ] کم دارند و بعضی اصلاً ندارند، و کمتر کلمه­ای پیدا می­شود که تمامی معانی کلمه­ای دیگر را در بر داشته باشد، وفقط اینطور است که از نظر معنائی به هم نزدیک می­باشند و این خود جز دلایلی است که باعث معجزه شدن قرآن می‌شود، وقتی گفته می­شود: ﴿يَوۡمَ تَمُورُ ٱلسَّمَآءُ مَوۡرٗا ٩﴾ [الطور: ٩] ترجمه: «روزی که آسمان سخت بلرزد»، المور: بطور تقریبی معنی حرکت می­دهد، چنانچه المور به معنی حرکتی آرام و سریع می­باشد. و اینگونه مثال‌ها نزدیک کردن معانی می­باشد نه بیان دقیق معانی. و عرب به فعل شمولیت می­دهد (مسائل زیادی را در برداشته باشد)،[[236]](#footnote-236) و از همین جا اشتباه کسانی که بعضی از حروف را جانشین بعضی دیگر می‌کنند، مشخص می‌شود، همانگونه که در مورد این قول الله تعالی: ﴿قَالَ لَقَدۡ ظَلَمَكَ بِسُؤَالِ نَعۡجَتِكَ إِلَىٰ نِعَاجِهِۦۖ﴾ [ص: ٢٤] ترجمه: « [داود] گفت: با درخواستِ گوسفندت تا [آن را به] گوسفندانش [اضافه کند] به تو ستم کرده است» می­گویند: معنی «إلی» «با» می­باشد ولی بعد از بررسی نحو دانان اهل بصره می‌گویند: این کلمه کل مطلب را در بر ندارد، [چون اگر اینگونه معنی شود آنگاه] خواستن گوسفند او [مترادف] با این می­شود که آن گوسفند با گوسفندان وی همراه و یکجا باشد. و کسی که بگوید معنی: ﴿لَا رَيۡبَ فِيهِ﴾ [البقرة: ٢]: «بدون شک» می‌‌باشد، این فقط نزدیک کردن معنی است زیرا در کلمه «رَیب»، اضطراب و حرکت نیز وجود دارد، و اگر لفظ «شک» بکار رود مستلزم معنی [کلمه «ریب»] می­باشد ولی بسوی آن راهنمائی نمی­کند. و جمع کردن [عبارات باقی مانده از] سلف در اینگونه مثال‌ها بسیار پرمنفعت می­باشد؛ و در واقع جمع کردن عبارات آن‌ها در کنار یکدیگر به [پیدا کردن] منظور یک عبارت و یا دو عبارت [قرآنی] به خوبی راهنمائی می­کند»[[237]](#footnote-237).

مبحث هفتم:
راه‌های تدبر قرآن

همانا برای تدبر در قرآن راه‌هائی وجود دارد و کسی که بخواهد تدبر شایسته­ای داشته باشد، توسط آن‌ها این کار عملی می­شود، و بطوریکه هیچ خطری او را تهدید نمی­کند قلب او نکات باریکِ معارف و احوالی که قابل بدست آوردن می­باشند را [بصورت میوه] بر می­چیند؛ و بدون این روش‌ها فرد دچار لغزش و بی هدفی می­گردد و [رسیدن] به آرزوی [تدبر] غیر ممکن می­گردد، و اگر هم چیزی بفهمد، آنقدر اندک خواهد بود که شفای او نخواهد شد و عطش او بر طرف نمی­گردد. در این مورد زرکشی/ گفته است: «کسی که علم و فهم و تقوا و تدبر نداشته باشد، ذره‌ای از لذت قرآن را درک نکرده است»[[238]](#footnote-238).

توضیح کامل بعضی از این روش‌ها به شرح ذیل می‌باشد:

اول: زندگی با معانی آیات:

این روش اگر شرط تدبر در قرآن هم نباشد از بزرگترین راه‌های تدبر در قرآن می‌باشد، و از این رو بود که صحابهش در تدبر قرآن دارای بیشترین بهره و بزرگترین نصیب‌ها بودند، «چون آن‌ها شاهد شأن نزول و احوال آیات که در مورد خودشان نازل می‌شد، بودند. پس فهم کامل و علم صحیح برای آن‌ها حاصل می­شد»[[239]](#footnote-239)، و آیات در مورد اموری نازل می­شد که [آن‌ها] با دست‌های خود آن را انجام داده و با چشمان خود آن را می­دیدند، و یا با آن‌ها به نوعی درگیر بوده و در شیرینی‌ها و تلخی‌ها و شادی‌ها و غم‌ها با آن زندگی کرده، و آهنگ بر منازل آن بسته و اوضاع و احوال آن را درک می­کردند؛ و آیات در قلب‌های آن‌ها در جایِ خود، جای می­گرفت، و از آن [قلب] خارج شده و تشنگان را با آبی گوارا سیراب می‌کردند. «همانا برای این احساسات، آفاقی از قرآن آشکار می­گردد... و اگر آن‌ها به سمت آن با حس کنجکاوی و آموختن و آگاهی یافتن نمی­رفتند، برای آن‌ها [این درب‌ها] باز نمی­شد، عمل [کردن به دین] را برای آن‌ها آسان کرده و سنگینی تکالیف را برای آن‌ها سبک می­کرد، و قرآن با درون آن‌ها آمیخته شده و نفس آن‌ها و حیاتشان را به حیات واقعی تبدیل می­کرد، و همچنین بسوی فرهنگی با حرکت سوق می­داد که در ذهن‌ها منت‌های آن نمی­گنجد؛ بلکه فقط آثار و مسائل نو را به حرکتی در خط حیات سوق می­دهد، همانا این قرآن گنج‌های خود را به کسی عطا نمی­کند بجز کسی که با این روح آن را قبول کند: روح [بدست آوردن] شناختی که منشأ عمل باشد»[[240]](#footnote-240).

از آنجا که قرآن چراغی برای صحابهش و کسانی که بعد از آن‌ها ایمان آوردند، بود؛ در آن نام اشیاء و اجناس مثل نام‌ها و اعداد و اماکن اندک شده بود، مواردی که باعث می­شد به علت سبب نزول آیه، قسمتی از معانی آن در نظر گرفته نشود؛ و عبرت گرفتن از حُکم‌های آیات بر اساس معنی عمومی آن می­باشد و نه اینکه مختص به سبب نزول آیه باشد، همانطور که این مسئله از طرف علماء بیان شده است.

نو کنندگان دین[[241]](#footnote-241) و آگاه کنندگانی که بعد از گروه اولیه [اسلام]، پرچم رسالت را برافراشته­اند، که این [کار آن‌ها] خود بر اساس درک اوضاع و احوال و شامل دعوت و آموزش و کوشش و صبر و سختی کشیدن و دچار بلا شدن و هجرت کردن و اذیت و آزار دیدن و جهاد کردن بود، و در عین حال همنشینی با قرآن و لذت قرائتش و فهم معانی آن و تدبر در مقاصد آن، به شکل کوششی عظیم نزد آن‌ها وجود داشته است؛ بر اساس جهاد و کوشش و علم و یقین و صبر آن‌ها و همچنین اوضاعی که پشت سر گذاشته­اند، برای آن‌ها درهائی گشوده می­شد، و قرآن نیز برای نظیر اینگونه اشخاص، حکایت‌هائی از زندگی پیامبران و کسانی که از آن‌ها تبعیت کرده­اند بیان می­دارد؛ و هر مؤمنی هم که رسالت قرآن را حمل می­کند، نصیبی از این موارد خواهد داشت؛ و با آیات در کنار تدبر و تاثیر گرفتن به شکلی زندگی خواهد کرد که انگار در مکان وقوع آیات زندگی می­کرده است، اعم از سختی کشیدن و جهاد و رویارو شدن و دعوت و کوشش کردن.

وقتی حیات انسان برای الله خالص شد و قلب او به تمایل به آخرت مشغول شد و در برابر تمایلات دنیوی پاک شد، و آخرت را ابر ناپاکی‌های دنیایی ترجیح داد، قرآن را همنشینی می­یابد که انتهائی ندارد؛ عثمان بن عفانس این مطالب بدین گونه خلاصه کرده و می­گوید: «اگر قلب ما پاک شود، هرگز [خود را] از کلام پروردگارمان بی نیاز نمی­بیند، و من از روزی که بر من سپری شود و در آن نگاهی به قرآن نداشته باشم، کراهت دارم»[[242]](#footnote-242).

هر کسی که زندگی با قرآن را بر می‌گزیند پس باید در هدف‌ها و چشم اندازهای قرآن بنگرد، به خودش رجوع می‌کند تا ببیند آیا از آن چشم اندازها در زندگی او نیز وجود دارد یا خیر، و در توصیف الله نسبت به این چشم اندازها در مورد پیامبران و صالحان که در گذشته به آن دست گرفته­اند تفکر و تأمل کند و کسی که این اعمال را انجام دهد شیرینی یقین و تغییری مبین و حِکمتی تکامل یافته می­یابد و سینه او توسط آن فراخ گردیده که باعث زیاد شدن یقیینش می­شود و معناهائی درک خواهد کرد که در قبل آن‌ها را درک نمی­کرد، و آیاتی را می­بیند که بر درونش اثری می­گذارد که این تأثیر قبلاً وجود نداشته است و از پس آن با معانی [قرآن] زندگی­ای خواهد داشت که با زبان قابل توصیف نمی­باشد، بلکه توسط احساسات درک شده و قلب برای آن بال و پر می­گشاید و نفس برای آن عمل متقابل انجام می­دهد.

از جمله آن چشم اندازها دعوت مردم بسوی دین الله و همچنین چشم انداز رهائی یافتن و به آرامش پیدا کردن در مقابل قدرت جهل و حیله­های اهل آن و همچنین چشم انداز پیروزی بر دشمنان می­باشد. «مطالب قرآنی آن‌چنان که شایسته آن است فهمیده نمی­شود، مگر در قالب‌هائی با آن برخورد شود که در اول [اسلام] برخورد شده بود، اینجا است که نصوص قرآنی از اصالت درونی و قابل ذخیره بودن باز شده، و قلب‌ها برای درک مضمون‌های آن گشاده می­شود، در این زمان است که مطالب از کلماتی نوشته شده تبدیل به قدرت و طاقت می­شود، و حادثه‌ها و وقایعی که در آن آمده به حرکت می­افتد، خلائق زنده به خلائق زنده کننده و به جریان اندازنده تبدیل می­شوند، در واقعیت زندگی حرکت می­کنند و توسط آن حرکتی حقیقی در عالم واقعی و عالم درون بوجود می­آورد...

انسان باید صدها بار مطالب قرآنی را مطالعه کند سپس در وضعیت‌هائی که پیش می­آید، وضعیت را درک کرده و با آن اتفاقات درست مواجه شود؛ همانا قرآن نصی جدید که بر [پیامبرص] وحی شد بطوری که هرگز قبل از آن [مثل] این وحی صورت نگرفته بود، سوالات افراد سرگشته و حیران را جواب داده و مبهمات گره خورده را باز می‌کند و راه پوشیده را روشن کرده و مسیر رهرو را ترسیم می­کند، و یقین را به قلب بازگردانده تا در اموری که با آن‌ها مواجه می­شود هدفدار باشد و همچنین [در قلب] اطمینان خاطری عمیقی بوجود می­آورد؛ تمامی این موارد چه در قدیم و چه جدید، در چیزی بجز قرآن وجود ندارد»[[243]](#footnote-243).

در نتیجه همنشینی با آیات، حالتی باشعورانه برای قاری ایجاد می­شود که اندوه را از بین می­برد و ناراحتی را ناپدید می‌کند و قلب را از عالم دنیا و تنگی و درد به عالم وسیعتر و تصوری فراختر منتقل می­کند؛ مثال بارز آن حالتی است که برای عمر بن خطابس حاصل شد، آنجا که عبد الله ابن شداد می­گوید: «هق هق عمرس در حالی در صف‌های انتهائی [نماز] بودم و او در حال قرائت: ﴿قَالَ إِنَّمَآ أَشۡكُواْ بَثِّي وَحُزۡنِيٓ إِلَى ٱللَّهِ﴾ [يوسف: ٨٦] ترجمه: «گفت: من فقط غم [جانکاه] و اندوهم را با الله در میان نهم» بود شنیدم»[[244]](#footnote-244).

دوم: در نظر داشتن حالت و زمانی که آیات نازل می‌شدند[[245]](#footnote-245):

کسی که با تمامی معانی قرآن زندگی نمی­کند از قبیل جهاد، دعوت، جهد، انفاق و خوراک دادن [به مستحق] و مقابله با باطل، به وضع و حال دعوت [اسلامی] هنگام نزول آیات نزدیک نمی­شود، ولی اگر اینگونه نباشد نظر و تعاملش با آن الفاظ تغییر کرده و در ذهنش حیاتی متحرک ایجاد می­شود و [حال و وضع] او به اثری که قرآن بر رسول اللهص و صحابهش گذاشت نزدیک می­شود؛ چه بسیار سوره­های کوچک مکی بوده­اند که سلامتی وتسکین را برای قلب‌های صحابه به ارمغان آوردند و آفاق عظیمی را در درون آن‌ها گشادند، در حالی که آن‌ها با ظلم و تهدید و مکر و حیله جاهلیت دست به گریبان بودند؛ و قلب‌های آن‌ها با هر کلمه آن شاد و مسرور شده و بال و پر می­گشاد، و هر آیه­ای، هر چند هم کوچک بود در درونشان ایمان و یقین را زیاد می‌کرد؛ و باید به آیاتی که الله آن‌ها را به صورت داستان حکایت فرموده است، نیز توجه داشت که شامل مسائلی بود که بر پیامبران می­گذشت، اعم از اذیت و حیله‌ها و مسائلی که بطور مکرر با آن روبرو بودند، چیزی به آن‌ها گفته نمی­شد بجز مطالبی که به پیامبران قبلی و پیروان آن‌ها گفته می‌شود، باید به هر آنچه که در قلب‌های آن‌ها تاخت و تاز می­کرد نگریست، زیرا وعده یاری الهی و حسن عاقبت را می­شنیدند در حالی که هنوز در مکه بودند و غزوه بدر را ندیده و در جنگ قادسیه شرکت نکرده بودند.

برای شناخت راهنمائی­های آیات و منظور آن‌ها اسباب نزول بعضی آیات و سور را شناخت؛ زیرا شناخت وضعیت زمانی هنگام نزول آیات بیانگر کلیتی است که آن آیات به خاطر آن نازل شده­اند و این مسئله برای تدبر کامل­تر مقاصد و حکمت‌ها و حُکم‌های آن نیاز می­باشد. و در نظر گرفتن وضعیت زمانی نزول آیات، مهمترین هدف برای شناخت اسباب نزول [آیات] و مکی و مدنی بودن آن‌ها می‌باشد. «باید [آیات] شناخته شوند که مکی هستند و یا مدنی، تا بین خطاب قرار دادن الله به بندگانش در اول اسلام و آنچه که در آخر اسلام توسط آن التیام یافتند، فرق گذاشته شود»[[246]](#footnote-246)، «نگریستن به سیاق آیات، همراه آگاه بودن به احوال رسولص و سیرتش در رابطه با اصحاب و یا دشمنانش در هنگام نزول آن [آیات]، از بزرگترین اموری است که به شناخت [آیات] و فهمیدن منظور آن‌ها کمک می­کند، خصوصاً اگر با آشنائی به انواع مختلف علوم زبان عربی همراه باشد»[[247]](#footnote-247).

ابن قیم/ گفته است: «اگر می­خواهی از قرآن بهره ببری، قلب خود را هنگام تلاوت و شنیدنش متوجه آن کن، و گوش خود را به آن متمرکز کن، و حضور کسی را احساس کن که توسط آن مورد خطاب قرار می­گیری، کسی که [الله] – سبحانه – توسط آن با وی سخن می­گوید؛ همانا او تو را، با زبان رسولش مورد خطاب قرار می‌دهد»[[248]](#footnote-248).

شاطبی/ گفته است: «شناخت اسباب نزول برای کسی که می­خواهد از قرآن علم بیاموزد لازم می­باشد، ودلیل آن هم دو امر می­باشد:

اول: توسط علمِ معانی و بیان، اعجاز وزنی[[249]](#footnote-249) قرآن درک شود، از این گذشته برای شناخت مفاهیم عربی نیز لازم می­باشد، ولی آن علم با شناخت اوضاع و مقتضیات [کامل و] مرزبندی می­شود، وضعیت خطاب [که شاملِ] سخن و یا مخاطب و یا خطاب کننده و یا تمامی آن‌ها می­باشد؛ چه بسا که از یک سخن بر حسب اوضاع مختلف و یا مخاطبان مختلف و یا مسائل دیگر برداشتهای گوناگون شود؛ و یا جملات سوالی، با یک لفظ مسائل مختلفی چون بیان کردن و یا سرزنش کردن و یا... را دربردارد؛ و یا جملات امری که معانی­ای شامل: رخصت دادن، ترساندن، حقیر کردن، و یا مانند این مسائل را دربردارد. و هیچ چیزی منظور جمله را نمی­رساند جز اموری که حول آن جمله اتفاق می­افتد، و این مقتضیاتِ اوضاع و احوالِ اطراف جمله است که به آن شکل می­دهد. تمامی اوضاع در جمله نقل شده وجود ندارد و تمامی قرینه­ها هم قرینه مورد نظر جمله نقل شده نمی­باشند، و وقتی بعضی قرینه­های کلام حذف می­شود باعث عدم فهم بطور کامل و یا قسمتی از آن می­شود. و شناخت اسباب نزول تمامی اینگونه مبهمات را از بین می­برد، و خود از مهمترین مسائل در فهم قرآن می­باشد که گریزی از آن وجود ندارد، شناخت اسباب نزول همان شناخت مقتضیات و اوضاع و احوالی است که آیه در آن نازل شده است.

دوم: جهل به اسباب نزول باعث ایجاد شبه و ابهام می‌شود و نصوص ظاهری قرآن را از شفافیت می­اندازد و آن را وارد دایره­ی اجمال می­کنند و باعث ایجاد اختلاف می‌شود»[[250]](#footnote-250).

میدانی – در راستای توضیحاتش - برای اهمیت شناخت اسباب نزول – انسانی و زمانی و مکانی – می‌گوید: «بر کسی که در کتاب الله تدبر می‌کند واجب است که هنگام اعتبارِ خود و تدبرش در نصوص، امور زیر را مورد ملاحظه قرار دهد:

اول: در نظر گرفتن عصر اسلامی اولیه...

دوم: در نظر گرفتن حالت روحی و فکری و اجتماعیِ زمانی که آیات در آن نازل شده­اند...

سوم: در نظر گرفتن وضع زمان و مکان... به دفعات پیش می­آید که کسی به دنبال معنی نصوص باشد و به اشتباه بیافتد؛ زیرا او فهمِ نصوص و اعتبارش را با توجه به اجتماعی که در آن زندگی می‌کند و موقعیت محیطی خود می­سنجد، نه در اوضاع و احوال اجتماعی که در آن، نصوص نازل شده­اند...، و درنظر گرفتن دو حالت زمانی و مکانی که آیات در آن نزول یافته‌اند، بهره با شکوهی به کسی که [در قرآن] تدبر می‌کند، می‌رساند و او را به مفاهیمی که دارای دقت بیشتر بوده و به منظور [آیه] نزدیک‌تر است، راهنمائی می­کند؛ زیرا آن، از روش‌های توضیحی می­باشد که هیچ قیدی از قیود آن را فراهم نمی­سازد»[[251]](#footnote-251).

برای قسمت سوم چیزی مفیدی نمی­باشد بجز در نظر گرفتن وضعیت دعوت، هنگام نزول قرآن که همان تأمل کردن در اوضاع صحابه می­باشد، وقتی که در سرزمین مکه بودند و آیاتی که کافران را توصیف می­کرد، تلاوت می­کردند، باید در نظر گرفت [آن زمانی را که] صدای خود را کوتاه می‌کردند و [همراه] با ترس شدید سوره «المسد» را تکرار می­کردند، قلب‌های آن‌ها از ترس اینکه متهم شوند به تعلیم این سوره به تپش می­افتاد و در همان وقت بود که با تکرار کلام الله که در آن مسائل جاهلیت را مورد اعتراض قرار می­داد احساس عزت ایمانی و بزرگی و سربلندی می­کردند. این احساسات بر اساس مسائلی که با آن زندگی می­کردند، تکرار می­شد، وقتی که آیات دیگری به آن‌ها می­رسید و از کافران عیب جوئی می­کرد و یا به عقل آن‌ها اعتراض کرده و یا شخصیت آنان را تحقیر می­کرد، مانند سوره «العصر»**،** یا «الکوثر»**،** یا «الهمزة»**،** یا «المدثر» و یا مثل این سخن الله تعالی: ﴿وَلَقَدۡ ذَرَأۡنَا لِجَهَنَّمَ كَثِيرٗا مِّنَ ٱلۡجِنِّ وَٱلۡإِنسِۖ لَهُمۡ قُلُوبٞ لَّا يَفۡقَهُونَ بِهَا وَلَهُمۡ أَعۡيُنٞ لَّا يُبۡصِرُونَ بِهَا وَلَهُمۡ ءَاذَانٞ لَّا يَسۡمَعُونَ بِهَآۚ أُوْلَٰٓئِكَ كَٱلۡأَنۡعَٰمِ بَلۡ هُمۡ أَضَلُّۚ أُوْلَٰٓئِكَ هُمُ ٱلۡغَٰفِلُونَ ١٧٩﴾ [الأعراف: ١٧٩] ترجمه: «به راستی بسیاری از جن و انس را برای جهنم آفریده­ایم، قلب‌هایی دارند که با آن در نمی­یابند و چشم‌هایی دارند که با آن نمی­بینند و گوش­هایی دارند که با آن نمی­شوند، آنان چون چهارپایانند، بلکه اینان گمراه­ترند، ایشان بی­خبرانند»، و یا این کلام الله تعالی: ﴿أَمۡ تَحۡسَبُ أَنَّ أَكۡثَرَهُمۡ يَسۡمَعُونَ أَوۡ يَعۡقِلُونَۚ إِنۡ هُمۡ إِلَّا كَٱلۡأَنۡعَٰمِ بَلۡ هُمۡ أَضَلُّ سَبِيلًا ٤٤﴾ [الفرقان: ٤٤] ترجمه: «آیا می‌پنداری بیشترشان می­شنوند و یا خرد می‌ورزند؟ آنان جز مانند چهاپایان نیستند، بلکه اینان گمراه­ترند». به همین شکل می‌توان احوال صحابه در مدینه را تصور کرد، وقتی که مثل این فرموده الله – تعالی – را قرائت می‌کردند: ﴿وَٱلَّذِينَ كَفَرُواْ يَتَمَتَّعُونَ وَيَأۡكُلُونَ كَمَا تَأۡكُلُ ٱلۡأَنۡعَٰمُ وَٱلنَّارُ مَثۡوٗى لَّهُمۡ١٢﴾ [محمد: ١٢] ترجمه: «و کافران [در دنیا] بهرمند می‌شوند و می­خورند چنانکه چهاپایان می­خورند و آتش [دوزخ] جایگاه آنان است».

سوم: فهم معانی کلمات و الفاظ:

مسائل ذیل در آن دخیل می­باشند:

1- انگیزه برای فهم کتاب الله:

[الله]أ می‌فرماید: ﴿كِتَٰبٌ أَنزَلۡنَٰهُ إِلَيۡكَ مُبَٰرَكٞ لِّيَدَّبَّرُوٓاْ ءَايَٰتِهِۦ وَلِيَتَذَكَّرَ أُوْلُواْ ٱلۡأَلۡبَٰبِ ٢٩﴾ [ص: ٢٩]، و قرطبی/ از این آیه واجب بودن شناخت معانی قرآن را استنباط می‌کند[[252]](#footnote-252). و / می­گوید: «سخن [الله] – تعالی: ﴿أَفَلَا يَتَدَبَّرُونَ ٱلۡقُرۡءَانَۚ﴾ [النساء: ٨٢]، دلالت بر واجب بودن تدبر در قرآن برای شناخت معانی آن دارد و [همچنین] دلالت بر امر به نگریستن و استدلال نیز دارد»[[253]](#footnote-253).

الله – سبحانه و تعالی – می­فرماید: ﴿كَذَٰلِكَ يُبَيِّنُ ٱللَّهُ لَكُمۡ ءَايَٰتِهِۦ لَعَلَّكُمۡ تَعۡقِلُونَ ٢٤٢﴾ [البقرة: ٢٤٢] ترجمه: «این‌چنین است که الله آیات خود را برای شما روشن می­سازد بلکه تعقل کنید»، و – سبحانه – می­فرماید: ﴿وَلَقَدۡ ضَرَبۡنَا لِلنَّاسِ فِي هَٰذَا ٱلۡقُرۡءَانِ مِن كُلِّ مَثَلٖ لَّعَلَّهُمۡ يَتَذَكَّرُونَ ٢٧ قُرۡءَانًا عَرَبِيًّا غَيۡرَ ذِي عِوَجٖ لَّعَلَّهُمۡ يَتَّقُونَ٢٨﴾ [الزمر: ٢٧-٢٨] ترجمه: «و به راستی در این قرآن از هر [نوع] مثلی برای مردم زده­ایم، باشید که آنان پند گیرند \* قرآن عربی بی هیچ کژی [و کاستی] را [نازل کردیم] باشد که تقوا پیشه کنند»، ابن جریر طبری/ با توجه به این دو آیه می­گوید: «اللهﻷ بندگانش را تحریک به اعتبار در هر جای قرآن اعم از پندها و مسائل روشن، می‌کند... و بندگانش را تشویق می‌کند به سوی یادگیری تأویل آیات قرآنی که قابلیت تأویل را دارند؛ زیرا محال است به کسی که قولی را نمی­فهمد و تأویل آن قول برایش قابل درک نیست گفته شود: در آن چیزی که نمی‌فهمی اعتبار کن... و معنی آیات جز این نیست که انسان آن [قرآن] را می‌فهمد و به منطقش پی می­برد سپس در آن تدبر کرده و در آن اعتبار می­کند»[[254]](#footnote-254).

زرکشی/ گفته است: «اللهأ نازل کننده قرآن است و کل آن را نازل نفرموده است بجز برای آنکه فهمیده شده و یادگرفته شده و درک شود؛ و از این اولی الألباب – کسانی که تعقل کرده و کسانی که دانا هستند و کسانی که دارای منطق بوده و کسانی که تفکر می­کنند– را مورد خطاب قرار داده است، ﴿لِّيَدَّبَّرُوٓاْ ءَايَٰتِهِۦ وَلِيَتَذَكَّرَ أُوْلُواْ ٱلۡأَلۡبَٰبِ ٢٩﴾ [ص: ٢٩]»[[255]](#footnote-255).

و از این رو آجری/ در مورد قاری قرآن می­گوید: «[قاری قرآن] راضی نمی­شود که آنچه را که الله واجب فرموده است جهلاً ادا کند؛ و علم و فقه را راهنمائی برای رسیدن به هر خیری اتخاذ می‌کند، و وقتی قرآن را با حضورِ [قلب] و فهم و عقل می­آموزد، همت می­گمارد تا آنچه را الله برای وی لازم دانسته است، [اعم] از تبعیت اوامر و یا خودداری از مسائل نهی شده را بفهمد، و همت او این نیست که چه زمانی سوره را ختم می­کند؟»[[256]](#footnote-256).

و از این رو شیخ الإسلام ابن تیمیة/ گفته است: «رسول اللهص در این سخن خود: (بهترین شما کسی است که قرآن را یادبگیرد و آن را بیاموزد)[[257]](#footnote-257)، تعلیم روخوانی و یادگیری معانی [قرآن] را بطور کلی بیان فرموده است، چه بسا یادگیری معانی آن از یادگیری روخوانی آن مهمتر است، و آن [یادگیری معانی] چیزی است که باعث زیاد شدن ایمان می­شود، همانگونه که جندب بن عبدالله و عبدالله بن عمر و غیره گفته‌اند: [اول] ایمان را آموختیم، سپس قرآن را آموختیم و ایمانمان افزایش یافت. [ولی] شما کسانی هستنید که اول قرآن را آموختید سپس ایمان را، و به همین دلیل مدتی را در حفظ سوره گذراندید»[[258]](#footnote-258).

 و همچنین/ درباره این سخن الله تعالی: ﴿أَفَلَا يَتَدَبَّرُونَ ٱلۡقُرۡءَانَۚ﴾ [النساء: ٨٢]، گفته است: «تدبر در سخنی بدون فهم آن غیر ممکن می­باشد؛ به همین سبب [الله] – تعالی – فرموده است: ﴿إِنَّآ أَنزَلۡنَٰهُ قُرۡءَٰنًا عَرَبِيّٗا لَّعَلَّكُمۡ تَعۡقِلُونَ ٢﴾ [يوسف: ٢]، و تعقل در سخن مستلزم فهمیدن [معنای] آن می­باشد، و آنچه که واضح است، هدفِ هر گفتاری فهم معنای آن می‌باشد نه فقط الفاظ آن؛ و قرآن نیر در این مورد اولی­ترین است»[[259]](#footnote-259).

شنقیطی/ گفته است: «ای مسلمان! وقتی فهمیده­ای این قرآن عظیم، همان نوری است که الله نازل فرموده است تا توسط آن روشنائی حاصل شود و به هدایت آن در روی زمین هدایت جاری شود، پس چگونه است که راضی می­شوی تا بصیرتِ تو از این نور کور بماند... بر تو واجب است که کوشش و تلاش [خود را بر این قرار دهی] تا کتاب الله و سنت رسولشص را توسط وسایل سودمند جدید بیاموزی، و به هر آنچه که الله، در این دو [منبع] به شکل علمی صحیح آموخته است عمل کنی»[[260]](#footnote-260).

از حیث اهمیت این امر، ابن مفلح/ درباره­ی آداب کسی که قرآن می­آموزد گفته است: «انسان باید قزائت قرآن را از اشخاص صالح عادلی که معانی قرآن را می­دانند یاد بگیرد»[[261]](#footnote-261).

2- فضیلت فهمیدن کتاب الله و یادگیری احکام آن:

این مسئله در حدیث ابن عباسب آشکار می­شود، او گفته است: رسول اللهص مرا در بر گرفت و فرمود: «خداوندا! به او کتاب را بیاموز»[[262]](#footnote-262)، و در روایتی دیگر: «به او حکمت را بیاموز»[[263]](#footnote-263).

ابن حجر/ گفته است: «منظور از آموختن چیزهایی است که عامتر و گسترده­تر از حفظ تنهای قرآن می­باشد و در مورد حکمت، شرح دهندگان حدیث اختلاف دارند، گفته شده است: قرآن، و گفته شده است: فهم قرآن، و گفته شده است: فهمی از طرف الله. و درست­ترین آن‌ها: فهم قرآن می‌باشد»[[264]](#footnote-264).

و سیوطی/ درباره معنی حکمت در سخن الله تعالی: ﴿يُؤۡتِي ٱلۡحِكۡمَةَ مَن يَشَآءُۚ وَمَن يُؤۡتَ ٱلۡحِكۡمَةَ فَقَدۡ أُوتِيَ خَيۡرٗا كَثِيرٗاۗ وَمَا يَذَّكَّرُ إِلَّآ أُوْلُواْ ٱلۡأَلۡبَٰبِ ٢٦٩﴾ [البقرة: ٢٦٩]. ترجمه: «به هر کس که بخواهد حکمت می­دهد و به کسی که حکمت داده شود خیر زیادی داده شده است و پند نمی­گیرند بجز صاحبان خرد»، گفته است: «ابن عباسب گفته است: همان آشنا شدن با قرآن است، [از قبیل: ] ناسخ و منسوخ، محکم و متشابه، پیشترو عقبتر [از حیث زمان نزول]، و حلال و حرام آن و مسائلی مانند این موارد. ابی درداءس گفته است: حکمت [شامل] قرائت قرآن و فکر کردن در آن می­باشد؛ و این سخن مجاهد و ابوعالیة و قتاده هم می­­باشد. و عمرة بن مرة گفته است: نشد به آیه­ای از قرآن برسم و معنی آن را نفهمم بجز آنکه اندوهگین شوم، زیرا خودم شنیدم که الله می­فرماید: ﴿وَتِلۡكَ ٱلۡأَمۡثَٰلُ نَضۡرِبُهَا لِلنَّاسِۖ وَمَا يَعۡقِلُهَآ إِلَّا ٱلۡعَٰلِمُونَ ٤٣﴾ [العنكبوت: ٤٣] ترجمه: «و این مثال‌هایی است که برای انسان‌ها می­زنیم و در آن تعقل نمی­کنند بجز عالمان». وعلماء اجماع کرده­اند که تفسیر فرض (واجب) کفائی بوده و برای علوم [دینی دیگر] لازم است. و اصبهانی/ گفته است: شریفترین علمی[[265]](#footnote-265) که انسان را به خود مشغول می­کند، تفسیر قرآن می­باشد؛ زیرا موضوع آن، کلام الله بوده که همان سرچشمه­ی تمامی حکمت‌ها و مخزن کل فضیلت‌ها می­باشد. و اما از جهت هدف نیز هدفی که [خواننده قرآن] دنبال می‌کند تمسک به العروة الوثقی (دست آویز محکم) و کسب سعادتِ حقیقی و فناناپذیر می­باشد. و از جهت شدت نیاز به آن، باید گفت تمامی کمالات دینی و دنیوی، چه زود هنگام و چه برای آینده دور، نیازمند علوم شرعی و معارف دینی می­باشد و این نیز وابسته به آگاهی داشتن به کتابِ الله تعالی است»[[266]](#footnote-266).

و ابن جوزی/ گفته است: «از آنجا که شریفترینِ علم، قرآن می­باشد، فهم معانی آن نیز شریفترین فهم­ها می­شود؛ زیرا شرف علم وابسته به شرف شناخته شدنش می‌باشد»[[267]](#footnote-267).

و ابن قیم/ در مورد قرآن گفته است: «همان عظیمترین گنج می­باشد، و طلسم آن [گنج] فرورفتن در اعماق معانی آن می­باشد»[[268]](#footnote-268).

و در «النونية» گفته است:

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| فتدبر القرآن إن رمت الهدی |  | فالعلم تحت تدبر القرآن |

 «اگر در جستجوی هدایت هستی در قرآن تدبر کن

چون علم و دانش در راستای تدبر کردن در قرآن است»[[269]](#footnote-269).

و قاضی إیاس بن معاویه تابعی/ می­گوید: «مَثَل کسانی که قرآن می­خوانند در حالی که با تفسیر آن‌اش نا نیستند، مانند قومی است که از طرف پادشاهشان شبانه کتابی آمده و آنان چراغی نداشته باشند و از آنجا که نمی­فهمند داخل آنچه چیزی وجود دارد، در حول و هراس می­افتند، و مَثَل کسی که تفسیر می­داند مانند کسی است که دارای چراغ است و نزد آن‌ها می­رود و از پس وی­، آنان مطالب کتاب را می‌خوانند»[[270]](#footnote-270).

بیهقی/ در کتاب شعب الإیمان خود این مسئله را خاطرنشان کرده و می­گوید: «نوزدهم: بزرگداشتن قرآن، به آموختن و آموزش دادن آن و مراعات حدود و احکامش و آموختن حلال و حرامش، می­باشد»[[271]](#footnote-271).

در فضیلت علم و شرف کتاب عزیز شاعر چه نیکو گفته است:

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| إن العلومَ و إن جلَّت محاسنُها |  | فتاجها ما به الإيمانُ قد وجباَ |

«حقیقتاً علوم هرچند که دارای محاسن گرانقدری هستند

ولی تاج و سرور علوم آن علمی است که ایمان به آن واجب است»

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| هو الکتابُ العزيزُ، الله يحفظه |  | وبعد ذلك علم فرَّج الکربا |

«آن کتاب عزیزی است که الله حافظ آن می­باشد

و بعد از علمی است که سختی‌ها را از بین می­برد»

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| واتل بفَهم کتابَ الله، فيه أتت |  | کلُّ العلومِ، تدبَّره تَرَ العجبَا |

«پس کتاب الله را بفهم، که در آن آمده است

کلیه­ی علوم و در آن تدبر کن تا عجایب را ببینی[[272]](#footnote-272). »

3- جدیت سلف در آموختن کتاب الله و فهم معانی آن:

اگر آموختن کتاب الله و فهم معانی آن در منزلت و جایگاه خود در نظر گرفته شود، عجیب نیست که ابن مسعودس بگوید: «قسم به الله­، که معبودی بجز وی وجود ندارد! سوره­ای از قرآن وجود ندارد مگر آنکه من بدانم کجا نازل شده است و آیه­ای از کتاب الله نازل نشده است بجز آنکه من بدانم [در چه موقعیتی] و برای چه کسی نازل شده است، و اگر بدانم، کسی از من به کتاب الله داناتر است، ساربانی شتر وی را می­کنم»[[273]](#footnote-273)، «و کسانی از ما هستند که از یادگیری ده آیه جلوتر نمی­روند تا اینکه معانی آن را بفهمند و به آن عمل کنند»[[274]](#footnote-274).

و علیس می­گوید: «قسم به الله! آیه­ای نازل نشده است بجز آنکه آموخته­ام در چه مورد نازل شده و کجا نازل شده و بری چه کسی نازل شده است»[[275]](#footnote-275). و عمر بن خطابس این برایش ارزش داشت که تا معنی یک آیه را نمی­فهمید از آن نگذرد و به همین ترتیب سوره بقره را قرائت کرد، و از ابن عباسب آمده است: عمر بن خطابس گفت: «شبی آیه­ای را خواندم که مرا بیدار نگه ­داشت [و آیه این بود:] ﴿أَيَوَدُّ أَحَدُكُمۡ أَن تَكُونَ لَهُۥ جَنَّةٞ مِّن نَّخِيلٖ وَأَعۡنَابٖ﴾ [البقرة: ٢٦٦] ترجمه: «آیا کسی از شما دوست دارد که برای او نخلستان و باغ انگوری باشد»[[276]](#footnote-276)، و بعد ابن عباسب جواب آن را به او گفت. و برای ابن زبیرب نیز این مسئله اتفاق افتاد؛ و آن هنگامی بود که به خاطر توقف در برابر آیه­ای بی­خواب شد، و آن آیه سخن الله تعالی می­باشد که: ﴿وَمَا يُؤۡمِنُ أَكۡثَرُهُم بِٱللَّهِ إِلَّا وَهُم مُّشۡرِكُونَ ١٠٦﴾ [يوسف: ١٠٦] ترجمه: «ایمان نمی­آورند بیشتر آن‌ها به الله بجز آنکه شرک ورزند»، و بعد از آن ابن­عباسب جوابِ آنچه که وی را متوقف کرده بود به وی داد[[277]](#footnote-277).

و مجاهد/ می­گوید: «قرآن را از سوره فاتحه تا آخر آن سه مرتبه نزد ابن عباسب ختم کردم و در برابر هر آیه­ای درنگ کردم و از وی درباره آن [آیه] سوال کردم»[[278]](#footnote-278). و حسن/ می­گوید: «الله آیه­ای نازل نفرموده است بجز اینکه دوست دارم علت نازل شدن آن را بدانم و [همچنین] چه چیزی توسط آن آیه از من خواسته شده است؟»[[279]](#footnote-279).

و قرطبی/ درباره خودش می­گوید: «وقتی کتاب الله همان چیزی است که دارای تمامی علوم شرعی می­باشد که از آن‌ها سنت (مستحب) و فرض (واجب) استخراج می‌شود، [و] امین آسمان آن را به امین زمین نازل فرموده است؛ مرا به این نتیجه رساند که فرصت عمرم را به آن مشغول شوم و زندگی خود را با آن تمام کنم»[[280]](#footnote-280).

4- برتری مردم بر اساس برتری آن‌ها در فهم و بهره بردن از قرآن:

آجری/ گفته است: «مقدار کمی آموختن قرآن که همراهِ تفکر و تدبرِ در آن باشد برای من از قرائت مطالب زیادی از قرآن که بدون تدبر و تفکرِ در آن صورت گیرد، دوست­داشتنی­تر است. و ظاهر قرآن و سنت و کلام امامان مسلمانان [نیز] بر این مسئله دلالت دارد»[[281]](#footnote-281).

درخور یک خواننده قرآن این است که از آیه­ای عبور نکند بجز آنکه بداند الفاظ آن آیه بر چه چیزی دلالت دارد، هر چند که این عمل، وقت قرائت او را طولانی­تر می­کند؛ و بدین ترتیب خیرات بسیاری از این کار حاصل می­شود: او در راهی حرکت می‌کند که از آن خواهان علم می­باشد، بعد از آن، وی سعی در تدبر قرآن می‌کند تا اجر برده و یاری شود و بدین ترتیب از نکوهش و عیبی که بر دور شده از تدبر قرآن وجود دارد، خود را پاک می­سازد. و مقدار کمِ قرائت وی نه تنها ضرری به وی نرسانده بلکه از آن بهره نیز می­برد، او چگونه خواهد بود وقتی اسو­ه­ی حسنه­ای مانند رسول اللهص و صحابه ایشان را اختیار می­کند؟.

در موطأ، مالک/ آورده است: «عبدالله ابن عمرب برای یادگیری سوره بقرة هشت سال وقت صرف نمود»[[282]](#footnote-282)، و از مالک بن نافع از ابن عمرب آمده است: «عمر سوره بقره را طی دوازده سال یادگرفت و وقتی آن را ختم نمود، حیوانی را ذبح کرد»[[283]](#footnote-283).

و از مسروق آمده است: «عبد الله ابن عباسب سوره­ای را برای ما قرائت می­نمود، و از پس آن تمام روز برای ما حدیث روایت می­کرد و آن [سوره را] تفسیر می­کرد»[[284]](#footnote-284).

انسان‌ها را به نسبت فهمی که از قرائت قرآن بدست می­آورند بر همدیگر برتری دارند و از هم پیشی می­گیرند، شاید از سوره و آیه­ای بزرگ به سبب کم فهمیدن و کم تدبر کردن ِدر آن بهره­برده نشود. شیخ الإسلام ابن تیمیة/ می­گوید: «انسان دارای حالات گوناگون و متفاوتی است، و چه بسا انجام عمل کوچکتری از وی به شکل کامل، از انجام اعمالی بزرگتری بطور ناقص برای او بهتر باشد،... و اگر گفته شود: ثوابِ [سوره­ی] «اخلاص»، معادلِ ثلث قرآن است، وقتی است که بقیه صفاتِ [الله] نیز درنظر گرفته شود و اگر این کار صورت نپذیرد، خواندن سوره­های دیگر همراه با تدبر و خشوع از قرائت [سوره اخلاص] همراه با غفلت و جهل بهتر است، حتی اگر کلام عابد همراه با حضور قلب و توصیفِ معانی برای قلبش این باشد: سبحان الله، والحمدالله، ولا إله إلا الله، و الله أکبر، از قرائت با جهل و غفلت این سوره، بهتر می­باشد. و مردم نیز در فهم آن‌ها و سایر مطالب قرآن نیز یکسان نمی­باشند»[[285]](#footnote-285).

5- راهی بسوی فهمِ کتابِ الله:

الف: به خوبی گوش فرادادن:

بهتر گوش دادن باعث بهتر فهمیدن می­شود، همانگونه که الله می­فرماید: ﴿ٱلَّذِينَ يَسۡتَمِعُونَ ٱلۡقَوۡلَ فَيَتَّبِعُونَ أَحۡسَنَهُۥٓۚ﴾ [الزمر: ١٨] ترجمه: «کسانی که سخن[آن] را می‌شنوند و از بهترین آن‌ها تبعیت می‌کنند» و – سبحانه - فرموده است: ﴿وَإِذَا قُرِئَ ٱلۡقُرۡءَانُ فَٱسۡتَمِعُواْ لَهُۥ وَأَنصِتُواْ لَعَلَّكُمۡ تُرۡحَمُونَ ٢٠٤﴾ [الأعراف: ٢٠٤] ترجمه: «وقتی قرآن قرائت می­شود به آن گوش فرا دهید و ساکت بمانید بلکه مورد رحمت قرار بگیرید»؛ زیرا از طرف الله، فهمی به ما می­رساند. از وهب بن منبه آمده است که او گفت: «از آداب شنیدنِ [قرآن]، آرام گرفتن جوارح، کوتاه کردن نگاه، دقت در شنیدن، و حضور قلب، و همت به عمل کردن به آن می­باشد؛ این همان، گوش فرادادنی است که الله دوست می‌دارد، [شنونده] حرکت جوارح خود را کم کرده و آن را مشغول نکرده تا قلب وی متوجه آنچه می­شنود­، بشود و نگاه خود را کوتاه می‌کند تا قلب وی متوجه چیزی که می­بیند، نشود و عقل خود را نیز درگیر [کاری] نکرده و در واقع خود را مشغول هیچ کاری نمی­کند جز آن چیزی که از [قرآن] می­شنود. و خود را بر آن می­دارد که بفهمد و به آنچه فهمیده­ است، عمل کند». سفیان بن عیینة گفته است: «شروع علم، شنیدن است، سپس فهمیدن، سپس حفظ کردن، سپس عمل کردن، سپس نشر دادن»[[286]](#footnote-286).

ب: سعی در فهمیدن:

اگر کسی تصمیم به تدبر گرفت و در حین این عمل به لفظی که معنی آن را ندانسته و یا به جمله­ای که منظور آن را درک نکرده و یا آیه­ای که آن را نفهمید، برخورد کرد؛ باید از روی آن به آسانی نگذرد تا اینکه معنی آن را درک کرده و ارشاد و راهنمائی آن را بفهمد، که این فهم باید از طریق علم باشد، که یا توسط آیه­ی دیگری بیان شده است، و یا توسط حدیثی معنای آن شرح توضیح داده شده باشد؛ و یا ممکن است با تأمل و نگریستن حاصل شود، بطوری که اگر در دفعه­ی اولِ قرائت معنیِ مطلبی بر وی پوشیده ماند، با تکرار و بررسی دقیق آن مطلب، به محتوای معانی آن دست پیدا کند؛ و همچنین می­تواند با سؤال کردن از اهل علم و یا رجوع کردن به تفاسیر این امر را تحقق بخشد. درباره این سخن الله تعالی که می­فرماید: ﴿إِنَّ فِي ذَٰلِكَ لَذِكۡرَىٰ لِمَن كَانَ لَهُۥ قَلۡبٌ أَوۡ أَلۡقَى ٱلسَّمۡعَ وَهُوَ شَهِيدٞ ٣٧﴾ [ق: ٣٧] ترجمه: «بی­گمان در این [موضوع] برای کسی که قلبی دارد و در حالی که گواهِ [حقانیت وحی] باشد [به آن] گوش بسپارد، پندی است». زجاج/ گفته است: «آن کسی است که، به قلب خود بخاطر وادار کردن آن به فهمیدن، شرف بخشیده است»[[287]](#footnote-287).

جز این نیست که، توسط: معانی آیات، و کوشش و همت گماشتن، و مطرح کردن سوالات و خواسته­ها، چه با زبان حال و یا زبان سر، خردمندی و دانایی حاصل می­شود. و سعدی/ درباره این سخن الله - تعالی- که می‌فرماید: ﴿لَّقَدۡ كَانَ فِي يُوسُفَ وَإِخۡوَتِهِۦٓ ءَايَٰتٞ لِّلسَّآئِلِينَ ٧﴾ [يوسف: ٧] ترجمه: «بی­گمان در [حکایت] یوسف و برادرانش برای پرسش کنندگان عبرت‌هایی وجود دارد»، گفته است: «آیاتی است برای تمامی کسانی که یا با زبان حال درخواست [حقیقت] می­کنند و یا با زبان سر؛ و آنان کسانی هستند که از آیات و پندها بهره می­برند، ولی کسانی که روی بر می­گردانند، نه از آیات بهره­ای می­برند، و نه از قصص و روشنائی­ها»[[288]](#footnote-288).

ج: درست کردن نیت:

تلاش به دانا شدن توسط معانی قرآن، و طلب هدایت و خیر از آن، از بزرگترین راهها برای رسیدن به هدفی است که خود قرآن بدنبال آن است. شیخ الإسلام ابن تیمیة/ گفته است: «کسی که برای طلب هدایت در قرآن تدبر کند، راه حق بر وی روشن می‌شود»[[289]](#footnote-289). «چنانچه کسی با نیتی صادقانه و بر اساس آنچه الله دوست دارد، به کتابِ الله – تعالی– و سنت پیامبرشص گوش فرا دهد، [الله] آن‌چنان که خود دوست دارد [مطالب را] به او می­فهماند و در قلب وی نوری قرار می­دهد»[[290]](#footnote-290).

د- الله تعالی راه را برای کسی که طالب تدبر است، آسان می­کند:

درباره­ی این سخن الله تعالی: ﴿وَلَقَدۡ يَسَّرۡنَا ٱلۡقُرۡءَانَ لِلذِّكۡرِ فَهَلۡ مِن مُّدَّكِرٖ ١٧﴾ [القمر: ١٧] ترجمه: «و همانا قرآن را برای یادآوری آسان ساختیم پس آیا پندپذیری وجود دارد».

مطر الوراق/ می­گوید: «اگر طالب علمی وجود داشه باشد، یاری خواهد شد»[[291]](#footnote-291).

و سعدی/ در مورد این آیه می­گوید: «و همانا الفاظ آن را برای حفظ کردن و ادا کردن، و معانیش را برای فهم و آگاهی، آسان کردیم؛ زیرا از لحاظ لفظ زیباترین کلام است و دارای صادق‌‌ترین معانی و روشن­ترین تفسیر می­باشد؛ و به همین سبب حفظ و تفسیر قرآن از آسانترین علوم است، و با شکوهترین و با ارزش­ترین علوم است، و آن همان علم سودمندی است که وقتی بنده به دنبال آن می­رود، یاریش می­دهد؛ و از همین رو الله با این کلام خود ﴿فَهَلۡ مِن مُّدَّكِرٖ﴾ ترجمه: «پس آیا پندپذیری وجود دارد» بندگانش را به دانا شدن و متذکر شدن [توسط آیات قرآن]، دعوت می‌دهد»[[292]](#footnote-292).

6- مذمت رویگردانی از فهمیدن کتاب الله:

الله - سبحانه و تعالی – می­فرماید: ﴿فَمَالِ هَٰٓؤُلَآءِ ٱلۡقَوۡمِ لَا يَكَادُونَ يَفۡقَهُونَ حَدِيثٗا ٧٨﴾ [النساء: ٧٨] ترجمه: «پس این قوم را چه شده است که بر آن نیستند که سخنی دریابند»، و فرموده است: ﴿أَفَلَا يَتَدَبَّرُونَ ٱلۡقُرۡءَانَۚ﴾ [النساء: ٨٢]، و این آیات به تدبر در قرآن امر کرده­اند، و از رویگردانی از آن و فهمیدن معانی محکم و الفاظ رسای آن نهی کرده­اند[[293]](#footnote-293). ابن قیم/ وقتی انواع هجر و دوری از قرآن را می­شمارد، می­گوید: «نوع چهارم: دوری از تدبر در آن، و فهمیدن آن، و شناخت منظور گوینده [که همان الله تعالی است] می­باشد»[[294]](#footnote-294).

و برای حالتی که جهل به معانی آن، باعث عدم تدبر و شور و شوق قلب نسبت به آن می­شود. طبری/ گفته است: «برای من عجیب است، چگونه می­شود شخصی قرآن بخواند و تأویل آن را نداند و در عین حال از آن لذت ببرد»[[295]](#footnote-295).

قرطبی/ از حال کسی که معنی قرآن را نمی­فهمد و قصد تدبر در آن و عمل همراه با جهل را به آن دارد، تعجب کرده و در مورد کسی که دارای کتاب قرآن است، می­گوید: «شایسته این است که احکام قرآن را بیاموزد، و مراد و مقصود الله را از آن بفهمد و هر آنچه که بر وی فرض (واجب) گشته است، در نتیجه [این اعمال] از آنچه که قرائت می‌کند، فایده برده، و به آنچه تلاوت می‌کند عمل می‌کند؛ آیا می­شود به چیزی عمل شود که معنای آن قابل فهم نیست، آیا زشت­تر از این وجود دارد که از مسائل فقهی­ای که او در حال تلاوت آن است، سوال شود و او [جواب] آن را نداند، و همانندی برای این شخص وجود ندارد، بجز الاغی که بار وی کتب آسمانی می­باشد»[[296]](#footnote-296).

وقتی کسی از ترس فهم اشتباه قرآن را بدون اینکه معنی آن را بفهمد، حفظ کند، عمری که در اختیار وی قرار گرفته است را صرف زیاد کردن محفوظاتش کرده است؛ هنگامی که از عراق برای عمر بن خطابس نامه نوشته شد که: افرادی کتاب الله تعالی را حفظ کرده­اند، برای آن‌ها نوشت: به آن‌ها حقوق ماهیانه مشخصی از بیت المال داده شود، بعد از مدتی کسانی که طالب قرآن بودند زیاد شدند، و بعد از یک سال برای وی نوشته شد که هفتصد مرد قرآن را حفظ کرده­اند. و عمر گفت: همانا می‌ترسم که قبل از اینکه به دین شناخت پیدا کنند بسوی قرآن بشتابند و نوشت که دیگر هیچ حقوقی از بیت المال به آن‌ها ندهند. مالک گفته است: ترس داشت که آن را بَر غیر از تأویل واقعی آن، تأویل کنند[[297]](#footnote-297).

طرطوشی/ از کسی که بدون یادگیری اصول مهم علمی، قرآن قرائت می­کند، ایراد گرفته و می­گوید: «این وضع قاریان این زمان است[[298]](#footnote-298)؛ در بین آن‌ها کسانی هستند که قرآن را صدبار بازگو می‌کنند، و به بهترین شکل حروف آن را درست ادا می­کنند، در حالی که جاهل­ترین افراد به احکام آن می­باشند، حتی اگر از شکل حقیقی وضو سؤال شود، جوابی نمی­توانند استخراج کنند.. از مالک در مورد پسر هفت ساله­ای که قرآن حفظ کرده بود، سؤال کردند؟ او گفت: این عمل را شایسته نمی‌بینم. و علت عدم تأئید وی، همان چیزی است که از صحابه به اثبات رسیده است: کراهت در سرعت بخشیدن به حفظ قرآن بدون فهم آن؛ یکی از این موارد حدیث مالک از عبدالله ابن مسعودس می­باشد: ... زمانی می­رسد که فقها کم و قاریان زیاد هستند، در آن [زمان]، حروف قرآن محافظت می‌شود و حدود [و قوانینِ] آن ضایع می­گردد»[[299]](#footnote-299).

ابن جوزی/ در وصف قسمتی از آن می­گوید: در زمان قدیم، فقها اهلِ قرآن و سنت بودند، و این امر پابرجا بود تا اینکه متأخرین گفتند: برای ما فقط شناخت آیاتی که مربوط به احکام است کافی است، و به کتب معتبر حدیث اعتماد می­کنیم... در نتیجه­ی این سهل انگاری آن‌ها دیده می­شود که شخصی از آن‌ها برای اثبات حرفش آیه­ای را دلیل می­آورد که معنی آن را نمی­داند؛ ... آنچه که واضح است، فقه از قرآن و سنت استخراج می­شود، حال چگونه امکان دارد از چیزی که قابل شناخت نیست، مطلب استخراج شود؟! شناخت این مسائل دشوار می­باشد و نیاز به سفرهای طولانی و مشقت زیاد دارد، تا یاد گرفته شوند؛ [بله] کتب دسته بندی شده­اند و سنن تقریر یافته­اند و [اسناد] صحیح از نادرست جدا شده­اند، ولی متأخرین[[300]](#footnote-300) به علت کسالت خود، هرگز دست به مطالعه علم الحدیث نمی­زنند»[[301]](#footnote-301).

 سعید بن جبیر/ گفته است: «کسی که قرآن بخواند و تفسیر آن را نداند مانند [شخص] کور و یا بیابان­گردِ [بی­سوادی] می­باشد»[[302]](#footnote-302).

چهارم: دقیق شدن در آیات:

که خود بردو قسم است: دقت در الفاظ و دقت در معنا. و بخش اول راهی است برای رسیدن به بخش دوم و نزدیکتر شدن به آن:

نوع اول: دقت در لفظ و ترتیل دادن به قرائت:

که همان درست ادا کردن حروف، نیکو تلاوت کردن و زیبائی دادن به آن تلاوت است.

و شامل مسائلی بدین شرح می­باشد:

1- شکل ترتیل و انگیزه داشتن نسبت به آن:

از قتادة/ آمده است: «از انسس در مورد قرائت پیامبرص سؤال شد و گفت: بصورت کاملاً کشیده آن را ادا می­کرد. بطوریکه وقتی «بسم الله الرحمن الرحيم» را قرائت می­کرد، به «بسم الله» مد می­داد و به «الرحمن» مد می­داد و «الرحیم» را نیز می‌کشید»[[303]](#footnote-303).

یعلی بن مَملک از ام سلمةل درباره­ی قرائت رسول اللهص و نمازش سؤال کرد و [ام سلمهل نیز قرائت ایشان را بدین شکل توصیف فرمود: قرائتی تفسیر گونه و حرف به حرف[[304]](#footnote-304)، و الله أعلم شاید مقصود این فرموده­ی الله: ﴿وَقُرۡءَانٗا فَرَقۡنَٰهُ لِتَقۡرَأَهُۥ عَلَى ٱلنَّاسِ عَلَىٰ مُكۡثٖ﴾ [الإسراء: ١٠٦]. ترجمه: «و قرآن را جزء جزء فروفرستادیم تا آن را با درنگ بر مردم بخوانی» نیز همین باشد. ابن جوزی گفته است: «به آرامی و آهسته تا در معنای آن تدبر کنند»[[305]](#footnote-305). و در مورد کلامِ – سبحانه: ﴿أَوۡ زِدۡ عَلَيۡهِ وَرَتِّلِ ٱلۡقُرۡءَانَ تَرۡتِيلًا ٤﴾ [المزمل: ٤] بغوی/ می­گوید: «ترتیل در قرائت: تأمل و آهستگی و بیان درستِ حروف و حرکات می­باشد و آن به دندانهای پیوسته و گل بابونه شبیه می­باشد»[[306]](#footnote-306). و قرطبی/ گفته است: «با عجله قرآن قرائت مکن، بلکه به آهستگی و با بیانی همراه تدبر در معانی قرائت کن»[[307]](#footnote-307).

و براءس گفت: «شنیدم که رسول اللهص در [نماز] عشاء، در حالی [سوره­ی] «التين و الزيتون» را قرائت می­فرمود که از کسی چنین صدای زیبائی نشنیده­ام»[[308]](#footnote-308).

و از ذئب/ از صالح آمده است: «همسایه ابن عباسب بودم و نماز شب می‌خواند و آیه­ای قرائت می­کرد و بعد از آن به اندازه­ای که به تو می­گویم ساکت می‌شد – و آن زمان طولانی­ای بود – سپس به قرائت ادامه می­داد. گفتم: برای چه اینگونه عمل می­کرد؟ گفت: از جهت اینکه در تأویل آن تفکر کند»[[309]](#footnote-309).

2- آهنگ دادن به قرآن:

رسول اللهص فرموده است: «از ما نیست کسی که آهنگِ [زیبا] به قرآن ندهد»[[310]](#footnote-310).

و نووی در تفسیر این حدیث شریف می­گوید: «جمهور علماء گفته­اند: معنی «لم يتغن»**،** آهنگ زیبا ندادن به قرآن است»[[311]](#footnote-311)، و «علماءش از سلف و خلف و تابعین و [همچنین] نفرات بعدی آن‌ها، بر مستحب بودنِ صوت زیبا دادن به قرآن، اجماع کرده‌اند»[[312]](#footnote-312)، «و مستحب بودنِ خواندن با ترتیل و تدبر در آن نیز مورد اجماع می‌باشد»[[313]](#footnote-313)، «و طلب قرائت با صدای نیکو و با دقت به آن گوش دادن نیز بر اساس حدیث صحیح مستحب است»[[314]](#footnote-314).

و شیرازی/ می­گوید: «صوت نیکو دادن به قرآن مستحب است»[[315]](#footnote-315).

قرطبی/ نیز در شرح حدیث «أی ليس منا من لم يحسّن صوته بالقرآن» می­گوید: به گروهی اجازه داده شد تا صدای صوت قرآن خود را بلند کرده و به آن آهنگ دهند، زیرا وقتی صوت نیکو می­شود در درون‌ها بهتر جای گرفته و قلب‌ها بهتر به آن گوش فرا می­دهند[[316]](#footnote-316)...، مردی به ابن ملیکة گفت: ‌ای ابو محمد! اگر شخصی پیدا شود که دارای صوت نیکو نبود، باید چه کرد؟ گفت: تا آنجا که می­تواند به آن زیبایی دهد[[317]](#footnote-317)... و گفته شده است: معنی «يتغنی به»**:** غمگین کردن آن می­باشد[[318]](#footnote-318)، بطوریکه حزن قاری آن در هنگام قرائت و تلاوتش، بر وی چیره گردد[[319]](#footnote-319)؛ و برای اثبات این گفته به آنچه که مطرف بن عبدالله بن شخیر از پدرش روایت می‌کند استناد می­کنند: «رسول اللهص را دیدم در حالی نماز می‌خواند که سینه­اش مانند أزیز به جوشش افتاده بود[[320]](#footnote-320). و أزیز: صدای رعد و جوشش ظرف آب می‌باشد[[321]](#footnote-321).

ابن قیم/ گفته است: «ابن بطال گفت: گروهی گفته­اند**:** (التغنی به قرآن)**،** همان زیبا کردن صوت و انعکاس دادن قرائت می­باشد. گفت: و زیبایی دادن به اصوات و الحان نظرِ ابن مبارک و نضر بن شمیل است... عمر بن خطابس به ابوموسیس ­گفت: پروردگار ما، ما را متذکر شده است. و ابو موسی نیز در حال قرائت بود و به صدای خود لحن می­داد؛ و [عمرس] ­گفت: ‌ای ابوموسی کسی که می­تواند به قرائت قرآنش صوت زیبا دهد این کار را انجام دهد. و عقبة بن عامر دارای نیکوترین صوت در بین مردمان بود، و عمرس به او گفت: فلان سوره را برای من بیان کن و او نیز سوره را به عرضه کرد، و عمرس به گریه افتاد و گفت: [مانند این است که:] قبل از این فکر نمی­کردم، [این قرآن از طرف پروردگار] نازل شده است. گفت: ابن عباس و ابن مسعود آن را روا داشته و از عطاء بن ابی رباح نیز روایت شده است. و گفت: عبدالرحمن اسود بن یزید در ماه رمضان بین مساجد بدنبال صوت نیکو می­گشت. و طحاوی از ابوحنیفه و یارانش یاد می­کند: آن‌ها قرآن را با لحن گوش می­دادند. محمد بن عبدالحکم گفته است: پدرم و شافعی و یوسف بن عمر که قرآن را با لحن گوش می­کردند. و این نظری بود که ابن جریر طبری نیز آن‌ها را برگزیده بود.

و گفتند: زیرا زینت دادن و نیکو کردن صوت آن و آهنگ دادن به قرائت [قرآن] باعث قرار گرفتن آن در درون شده و بسوی شنیدن و دقت در آن سوق می­دهد، و در آن تحریکی به شنیدن لفظ و قرارگرفتن معانی آن در قلب وجود دارد؛ این کار به اهداف [قرآن] کمک کرده و به مانند قرار دادن شیرینی در دارو برای استفاده مریض می­باشد، ... کلام از موقعیت خود خارج نشده و بین شنونده و فهمش جدائی صورت نمی­پذیرد، و اگر در بر گیرنده­ی حروف زیادی باشد کلمات از موقعیت‌های خود خارج شده و بین شنونده و فهم او جدائی می­افتد و معنای آن را درک نمی­کند هر چند که حقیقت بر خلاف این است». «و خلاصه­ی کلام این است که گفته می­شود: آهنگ دادن و صوت نیکو دادن به دو شکل است:

نوع اول: بر اساس اقتضای طبیعی می­باشد و بدون زحمتی بدست می­آید و احتیاج به تمرین و آموزش نداشته و در واقع بدین صورت است که بر اساس طبیعت شخص است و غیر اکتسابی می­باشد؛ آهنگ دادن و لحن دادن، بدین شکل جایز و روا بوده و ذات و طبیعت شخص به این زیبائی و نیکو ساختن کمک می­کند، و داریم ابوموسی اشعریس به پیامبرص گفت: «اگر می­دانستم که گوش می‌دهی، برای تو به زیباترین شکل آن را می‌آراستم»[[322]](#footnote-322)، ... و این روشی است که سلف به همین گونه به آن عمل کرده و به همین گونه گوش فرا می­دادند، و این زیبا کردن صوت به شکلی پسندیده و قابل تمجید می‌باشد و همان صوتی است که باعث تأثیر گرفتن بیشتر نفرات دیگر و شنوندگان می‌شود، ...

نوع دوم: هنری مانند بقیه­­ی هنرها می­باشد... و مانند آهنگ‌های غنا که به شکل‌های سمفونی و هارمونی و وزن‌های ابتکاری که یاد گرفته می­شوند، می­باشد...، سلف از این روش کراهت داشته و آن را عیب دانسته و نکوهشش می­کردند و از قرائت به این روش نیز منع می­کردند.

هر کسی که به اوضاع سلف آگاه باشد، می­داند که بطور قطع آن‌ها از قرائت با لحن موسیقی بیزار بودند، لحن‌هایی که دارای وزن‌های هماهنگ و حرکات موزون حساب شده می­باشد؛ ترس آن‌ها، از الله بیشتر از آن بود که قرائت خود را بدین شکل انجام داده و آن را جایز بدانند. صوت قرآن خود را نیکو کرده و با آهنگ دادن و به شکلی تأثیر گذارنده و با لحنی سوای این [لحن‌هایی که بر اساس دستگاه‌های موسیقی می‌باشد] و با شوقی دیگر قرائت می­کردند که همان [لحنی] است که نشأت گرفته از طبیعت و فطرت ذاتی می­باشد و شرع هم با وجود نیاز شدید سرشت انسان‌ها به آن، از آن نهی کرده است، بلکه راهنما و محرکی بسوی آن می­باشد، و کسی را که [قرآن] برای وی قرائت می­شود، آگاه می‌کند که در حال شنیدن [سخن] الله می­باشد[[323]](#footnote-323).

ابن حجر/ گفته است: «شکی وجود ندارد که برای اشخاص، میل به شنیدن قرائت موزون بیشتر از [قرائت] غیر موزون است؛ زیرا آهنگ دادن تأثیری بر رقّت قلب و جاری شدن اشک می­گذارد. در بین سلف، درباره­ی مجاز بودن لحن در [قرائت] قرآن اختلاف نظر وجود دارد، اما در نیکو کردن صوت و برتری دادن صوت نیکو بر دیگر [صوت‌ها] اختلافی وجود نداشته است»[[324]](#footnote-324).

3- انجام قرائت به آهستگی و نهی از عجله کردن در آن:

از دلایل رعایت تأنی و آهستگی برای قرائت قرآن این است که: جبرئیل÷، هر سال قرآن را یکبار به پیامبرص عرضه می­فرمود، ولی در سالی که [روح] وی قبض شد، دوبار قرآن را بر وی عرضه فرمود[[325]](#footnote-325)، و در روایت آمده است: «در تمام شب‌های رمضان به او قرآن تدریس می­فرمود»[[326]](#footnote-326)؛ ابن حجر/ گفته است: «احتمال بر این است ویص قرآنی را که در طول سال نازل شده بود، به تعداد شب‌های ماه رمضان تقسیم می­فرمود، و در هر شب قسمتی که مربوط به آن شب بود را قرائت می­فرمود»[[327]](#footnote-327).

ام المؤمنین حفصهل گفت: «[پیامبر]ص سوره­ای را به شکل ترتیل قرائت می‌فرمود، به شکلی که بیشتر از حدی که باید طول می­کشید، طول می­کشید»[[328]](#footnote-328).

ابن مسعودس سرعت دادن به قرائت توسط نهیک بن سنان را نکوهش کرده، بطوریکه وقتی [ابن سنان] گفت: [قسمت] مفصل[[329]](#footnote-329)، را شب گذسته قرائت کردم؛ عبداللهس [در جواب] گفت: بیهوده بوده است، مانند بیهوده بودن شعر! همانا ما قرائت را شنیده­ایم و من قرنائی[[330]](#footnote-330) که پیامبرص قرائت می­فرمود را حفظ می­باشم»[[331]](#footnote-331).

علقمه با صوت نیکوئی که در قرآن داشت، آن را برای ابن مسعودس قرائت کرد، و عبدالله به او گفت: «پدر و مادرم فدایت شوند، با ترتیل [قرائت] کن که همانا زینت قرآن است».

از مجاهد/ درباره­ی بهتر بودن عمل دو مردی که یکی سوره بقره و آل‌عمران و دیگری سوره بقره را [در نمازشان] قرائت کردند و [زمان] قرائت و رکوع و سجود و جلوس آن‌ها به یک اندازه بود، سؤال کردند؟ [در جواب] گفت: «کسی که سوره بقره را قرائت کرد! سپس [این آیه] را قرائت کرد: ﴿وَقُرۡءَانٗا فَرَقۡنَٰهُ لِتَقۡرَأَهُۥ عَلَى ٱلنَّاسِ عَلَىٰ مُكۡثٖ وَنَزَّلۡنَٰهُ تَنزِيلٗا ١٠٦﴾ [الإسراء: ١٠٦]. ترجمه: «قرآن را جزء جزء فرو فرستادیم تا آن را با درنگ بر مردم بخوانی و آن را به فرستادنی [معجزه­وار] فروفرستادیم»[[332]](#footnote-332). و در روایتی دیگر آمده است: «همانا دوست داشتنی افراد نزد الله، عاقلترین آن‌ها نسبت به وی می­باشد»[[333]](#footnote-333).

4- زمان ختم قرآن:

عبدالله بن عمروب گفت: تمام سال را روزه می­گرفتم و هر شب قرآن می‌خواندم، در پس این [اعمال] رسول اللهص به من فرمود: «آیا می­خواهی به تو بگویم که تمام سال را روزه می­گیری و هر شب قرآن می­خوانی؟! گفتم: بله‌ای پیامبر الله، و از آن نیتی جز خیر ندارم» – سپس درباره روزه گرفتن [در تمام سال] به او توضیح داد – سپس رسول اللهص فرمود: «قرآن را در هر ماه [یکبار] ختم کن. گفتم: ‌ای پیامبر الله، طاقت من بیشتر از این است. فرمود: در هر بیست روز آن را ختم کن. گفتم: ‌ای نبی الله، قدرت من بیشتر از آن است. فرمود: در هر ده روز آن را ختم کن. گفتم: ‌ای پیامبر الله، توان من بیشتر از این است. فرمود: در هر هفت [روز] آن را ختم کن[[334]](#footnote-334) و از این فراتر نرو»[[335]](#footnote-335). و در روایتی از ویس آمده است که رسول اللهص دفعه­ی اول فرمود: «در هر چهل روز آن را ختم کن»[[336]](#footnote-336).

و از این رو اسحاق بن ابراهیم/ گفته است: «با توجه به این حدیث، دوست نداریم که مردی چهل روز را پشت سر بگذارد و قرآن را در آن ختم نکند»[[337]](#footnote-337).

و از عایشهل آمده است: «رسول اللهص قرآن را در کمتر از سه روز ختم نفرمود»[[338]](#footnote-338).

همچنین از ویل آمده است که گفت: «سراغ نداریم که نبی اللهص تمام قرآن را در یک شب واحد قرائت کرد باشد»[[339]](#footnote-339).

وقتی نووی/، عادت سلف را درباره­ی زمان ختم قرآن بیان می­دارد، در مورد ختم قرآن در هفت روز می­گوید: «این فعل بیشتر سلف بوده است»[[340]](#footnote-340).

و سیوطی/ در این­باره گفته است: «این راه وسط و بهترین راه می­باشد، و این فعل بیشتر صحابه و نفرات دیگر بوده است»[[341]](#footnote-341). و عبد الله بن عمرب گفته است: رسول اللهص فرمود: «کسی که سه روز کمتر قرآن را ختم کند، متوجه آن نمی‌شود»[[342]](#footnote-342).

و ترمذی/­ گفته است: بعضی از اهل علم گفته­اند: «با توجه به حدیث [متوجه می‌شویم]، قرآن در کمتر از سه روز نباید قرائت شود، ولی افراد دیگری این کار را جایز دانسته­اند[[343]](#footnote-343). و ترتیل نزد اهل علم پسندیده­تر است»[[344]](#footnote-344).

نووی/ درباره­ی ختم قرآن می­گوید: «انتخاب [زمان] آن به فرق بین افراد بر می‌گردد؛ کسی که دقیق کردن فکر، در نکات باریک و معارف برای او سخت است، باید [قرائت خود را] کوتاه کند تا از آنچه قرائت می­کند، کمال فهم را بدست آورد؛ و همینطور کسی که به نشر علم و یا دیگر مهمات دین و مصلحت مسلمین مشغول است، باید [قرائت خود را] به اندازه­ای کوتاه کند تا خللی به اهداف وی وارد نشود؛ و گر شخص از نفرات یاد شده نبود، باید [قرائت خود را] در حد امکان زیاد کند، بطوریکه دچار سستی و کسلی و یاوه­گویی نگردد، جماعت متقدمین از ختم [قرآن] در یک روز و یا یک شب کراهت داشتند و دلیلی برای آن وجود دارد که همان حدیث صحیح روایت شده از عبدالله بن عمروب می­باشد»[[345]](#footnote-345).

و ابن قدامة/ می­گوید: «و از بین آن‌ها – سلف – [افرادی] بودند که قرآن را ماهانه و همراه با تدبر و نشر علم ختم می­کردند، و بهترین [قرائت] بدان شکل است که: انسان را از مشغولیت­های مهم منع نکند، و همچنین مانع ترتیل و فهم نشود. ابن عباسب گفته است: «اگر [سوره] بقره و آل‌عمران را به شکل ترتیل و همراه با تدبر قرائت کنم برای من از قرائت [کل] قرآن به شکل هذرمۀ دوست داشتنی­تر است»[[346]](#footnote-346).

و ابی حمزه گفته است: به ابن عباسب گفتم: «قرائت من سریع است، و من در سه روز قرآن را قرائت می‌کنم، عبدالله [در جواب] گفت: اگر [سوره] بقره را در شبی همراه با تدبر بخوانم، برای من از ترتیل آن به شکلی که می­گویی، دوست داشتنی­تر است»[[347]](#footnote-347).

و در روایتی دیگر گفت: «اگر اهل عمل هستی، قرائتی داشته باش تا گوشَت آن را بشوند و قلبَت آن را درک کند»[[348]](#footnote-348). و در روایتی دیگر گفت: «دو رکعتِ کوتاه همراه با تفکر از نماز در تمامی شب همراه با قلب سهل انگار و بی­مبالات بهتر است»[[349]](#footnote-349).

بخش دوم: دقت در معانی:

و همان دقت قاری در معانی و افتراق از آن به دیگر چیزها می­باشد، بطوریکه در آن تأمل کرده و از آن اعتبار بگیرد؛ و در واقع این همان هدف نهایی از خوب گوش دادن و خوب تلاوت کردن و ترتیل دادن به قرآن و زیبا کردن لحن در آن می­باشد.

و مسائلی حول آن وجود دارد که به شرح ذیل می­باشد:

1- روش دقت و ایستادن بر معانی و انگیزه داشتن به آن می­باشد:

از شواهدی که وجود دارد، روایتی است که خذیفة بن یمانس گفته است: «همراه پیامبرص درشبی نماز می­خواندم، سوره بقره را شروع کرده و قرائت نمود، سپس نساء را شروع کرده و قرائت فرمود، سپس آل‌عمران را شروع کرده و قرائت نمود... به آهستگی قرائت می­فرمود، و هرگاه به آیه­ای که در آن تسبیح وجود داشت می­رسید، تبسیح می­کرد، و وقتی از [مسائلِ] خواستنی [مانند بهشت] می‌گذشت، در خواست می‌فرمود، و وقتی به [مسائل] پناه بردنی [مثلِ جهنم] می­رسید، درخواست پناه می‌فرمود، بعد از [همه­ی این‌ها] به رکوع رفت»[[350]](#footnote-350).

و به همین شکل از عوف بن مالکس آمده است: «در شبی همراه پیامبرص نماز می‌خواندم، سوره­ی بقره را قرائت فرمود، از آیه­ای که در آن رحمت وجود داشت، نگذشت مگر آنکه ایستاد و در خواست [رحمت] نمود، و از آیه­ی عذابی نگذشت بجز آنکه ایستاد و پناه برد سپس به اندازه­ی قیامش در رکوع ماند و در رکوعش می­گفت: سبحان ذی الجبروت و الملکوت و الکبریاء و العظمة[[351]](#footnote-351)، سپس به سجده رفت و در سجودش مانند همان [ذکر] را گفت، سپس ایستاد و آل‌عمران را قرائت فرمود، سپس هر سوره را به ترتیب و پشت سر سوره­­ی قبلی می­خواند»[[352]](#footnote-352).

عایشهل نیز تمام کردن قرائت قرآن در یک شب را مذمت کرده است؛ بطوری که احمد از مسلم بن مخراق روایت می­کند: «به عایشه گفتم: ‌ای ام المؤمنین! مردمانی را [می­شناسم] که هر کدام از آن‌ها قرآن را در یک شب دو یا سه بار ختم می‌کند. گفت: قرائت کردند ولی دیگر قرائت نکنند؛ رسول اللهص تمام شب را طوری نماز می­خواند که [فقط] سوره­ی بقره و آل‌عمران و نساء را در آن قرائت می‌کند [ولی] هنگامی که به آیه­ای که در آن مژده­ای داده شده است می­رسد کاری نمی­کند بجز آنکه دعا کرده و از اللهأ آن را طلب می­فرماید، و به آیه­ای که در آن ترساندنی وجود دارد نمی­رسد مگر آنکه دعا کرده و به الله ﻷ از آن پناه می­برد»[[353]](#footnote-353).

از بزرگترین مسائلی که مسلمان را بیدار کرده و اهمیت دقت و ایستادن در آیات را برای وی بیان می‌کند حدیثی می­باشد که از ابوهریرهس روایت شده است که می­گوید: از رسول اللهص شنیدم که می­فرمود: «اللهأ فرموده است: نماز را بین خودم و بنده­ام به دو نیم تقسیم کرده­ام و برای بنده­ام [آنچه را] درخواست کند، قرار می­دهم. وقتی [بنده] می‌گوید: ﴿ٱلۡحَمۡدُ لِلَّهِ رَبِّ ٱلۡعَٰلَمِينَ ٢﴾ [الفاتحة: ٢]، الله می­فرماید: بنده­ام مرا ستایش و سپاس کرد. وقتی می­گوید: ﴿ٱلرَّحۡمَٰنِ ٱلرَّحِيمِ ٣﴾ [الفاتحة: 3]، الله می‌فرماید: بنده­ام مرا ثنا کرد. و وقتی می­گوید: ﴿مَٰلِكِ يَوۡمِ ٱلدِّينِ ٤﴾ [الفاتحة: 4]، الله می‌فرماید: بنده­ام مرا به بزرگواری یاد کرد – و در مرتبه­ای دیگر می­فرماید: بنده­ام امرش را به من واگذاشت-. وقتی می­­گوید: ﴿إِيَّاكَ نَعۡبُدُ وَإِيَّاكَ نَسۡتَعِينُ ٥﴾ [الفاتحة: 5]، الله می­فرماید: این بین من و بنده­ام می­باشد و برای بنده­ام استجابت درخواست وی می­باشد. وقتی می­گوید: ﴿ٱهۡدِنَا ٱلصِّرَٰطَ ٱلۡمُسۡتَقِيمَ ٦ صِرَٰطَ ٱلَّذِينَ أَنۡعَمۡتَ عَلَيۡهِمۡ غَيۡرِ ٱلۡمَغۡضُوبِ عَلَيۡهِمۡ وَلَا ٱلضَّآلِّينَ ٧﴾ [الفاتحة: 6-7]، الله می­فرماید: این برای بنده­ی من می­باشد، آنچه را که بنده­ی من خواست برای وی باشد»[[354]](#footnote-354).

بنگرید که مناجات الله با بنده­­اش در هر جمله بر حسب تناسب آن چگونه است، و بزرگوارتر از این بنده­ای که عظمت آیات را درک کرده و به شرافت تقرب و لذت مناجات و نیکوئی عبادت و خشوع در تلاوت دست یافته است، چه کسی است.

2- نمونه­هایی از توقف سلف در معانی:

ابن ابی‌ملیکة/ گفته است: همراه ابن عباسب از مکه به مدینه سفر کردم؛ نصف شب را نماز خواند، و قرآن را به شکل حرف به حرف قرائت می­کرد، سپس به گریه افتاد بطوری که هق هق او شنیده می­شد»[[355]](#footnote-355).

ام ولد حسن بصری/ گفته است: «دیدم که مصحف را باز کرد و دیدم که اشک از دو چشم او سرازیر شد و دو لب او بی­حرکت ماند».

و اسحاق بن ابراهیم طبری درباره­ی فضیل عیاض/ می­گوید: «قرائت او غمگین، پر انگیزه، بدون تفاخر و آرام بود و مانند این بود که انسانی را مورد خطاب قرار می‌دهد، و وقتی به آیه­ای که در آن ذکر بهشت آمده بود می­رسید، آن را تکرار کرده و درخواست می­نمود»[[356]](#footnote-356).

احمد بن ابی حواری/ نیز گفته است: «وقتی قرآن قرائت می‌کنم و در آیه­ای تفکر می‌کنم، عقل من حیران می­شود؛ این حافظین قرآن مرا به تعجب می­اندازند که چگونه کلام الله را تلاوت کرده در حالی که خواب برای آن‌ها شیرین بوده و سعی در مشغولیت دنیا دارند! در واقع اگر آنچه را که تلاوت می­کنند بفهمند و حق را بدانند، توسط آن لذت برده و مناجات در نظرشان شیرین می­شود؛ و همانا بخاطر شادی ناشی از آنچه به آن‌ها عطا شده است، خواب از یادشان می­رود»[[357]](#footnote-357).

توقف در برابر آیات، وقتی تذکر دهنده می­شود که توقف در برابر حدود آن‌ها و عمل به محکمات آن‌ها را نیز در بر داشته باشد؛ همانگونه که عمر بن خطابس نیز این عمل را انجام داد؛ وقتی که عُیَینَة بن حصن بر پسر برادرش حُر بن قَیس وارد شد؛ حر برای ملاقات عیینه نزد عمرس اجازه خواست و عمر اجازه داده و عیینة وارد شد و گفت: «ای پسر خطاب چیز خوبی به ما عطا نمی­کنی و بین ما عادلانه حکم نمی­کنی. عمر خشمگین شد تا آنجا که قصد درگیری با وی را نمود. و حر گفت: ‌ای امیرالمؤمنین! الله تعالی به پیامبرشص می­گوید: ﴿خُذِ ٱلۡعَفۡوَ وَأۡمُرۡ بِٱلۡعُرۡفِ وَأَعۡرِضۡ عَنِ ٱلۡجَٰهِلِينَ ١٩٩﴾ [الأعراف: ١٩٩]. ترجمه: «گذشت پیشه کن و به [کار] شایسته فرمان ده و از نادانان روی گردان»، و این شخص از جاهلین است. راوی می­گوید: قسم به الله! وقتی آیه تلاوت یافت، عمر جلوتر نرفته و در برابر کتاب الله توقف نمود»[[358]](#footnote-358).

3- تکرار آیه:

تکرار آیه از دیگر موارد توقف در معانی می­باشد؛ ابوذرس گفته است: «پیامبرص به آیه­ای رسید و آن را آنقدر تکرار کرد تا اینکه صبح شد و آیه این بود: ﴿إِن تُعَذِّبۡهُمۡ فَإِنَّهُمۡ عِبَادُكَۖ وَإِن تَغۡفِرۡ لَهُمۡ فَإِنَّكَ أَنتَ ٱلۡعَزِيزُ ٱلۡحَكِيمُ ١١٨﴾ [المائدة: ١١٨] ترجمه: «اگر آنان را عذاب کنی، آنان بندگان تو هستند، و اگر آنان را ببخشی تویی با عزت با حکمت»[[359]](#footnote-359).

در مورد تکرار بعضی از آیات توسط سلف نقلهای بسیاری وجود دارد، از آن‌ها: عباد بن حمزه/ گفت: «نزد اسماءل در حالی رفتم که او این آیه را قرائت می­کرد: ﴿فَمَنَّ ٱللَّهُ عَلَيۡنَا وَوَقَىٰنَا عَذَابَ ٱلسَّمُومِ ٢٧﴾ [الطور: ٢٧]. ترجمه: «آنگاه الله بر ما منت نهاد و ما را از عذاب آتش حفظ کرد»، و آن [آیه] را می­خواند و دوباره به آن رجوع می‌کرد، زمان زیادی به نظرم آمد و من به بازار رفتم، و نیازهای خود را [در بازار] برآورده کردم، سپس برگشتم، او را [در حالی دیدم که آن آیه را] می­خواند و دوباره به آن رجوع می­کرد»[[360]](#footnote-360).

و درباره­­ی ابن مسعودس آمده است که این سخن الله تعالی را تکرار می­کرد: ﴿وَقُل رَّبِّ زِدۡنِي عِلۡمٗا ١١٤﴾ [طه: ١١٤]. ترجمه: «و بگو: پروردگارا علم مرا زیاد کن».

درباره­ی سعید بن جبیر آمده است که این قول – تعالی – را تکرار می­کرد: ﴿وَٱتَّقُواْ يَوۡمٗا تُرۡجَعُونَ فِيهِ إِلَى ٱللَّهِۖ﴾ [البقرة: ٢٨١] ترجمه: «از روزی تقوا پیشه کنید که در آن روز بسوی الله باز می­گردید»، و همچنین این قول تعالی: ﴿فَسَوۡفَ يَعۡلَمُونَ ٧٠ إِذِ ٱلۡأَغۡلَٰلُ فِيٓ أَعۡنَٰقِهِمۡ وَٱلسَّلَٰسِلُ يُسۡحَبُونَ ٧١﴾ [غافر: ٧٠-٧١]. ترجمه: «پس [حقیقت را] خواهند دانست \* وقتی که طوق‌ها و زنجیرها در گردنشان خواهد بود [و همچنین] کشیده می­شوند»، و همچنین آمده است که وی نماز نافله­ای خواند و [سوره­­ی]: ﴿إِذَا ٱلسَّمَآءُ ٱنفَطَرَتۡ ١﴾ [الانفطار: ١] ترجمه: «هنگامی که آسمان شکافته شود» را شروع کرد و از خواندن آن دست نکشید تا اینکه مؤذن اذان صبح سرداد[[361]](#footnote-361).

و آمده است ضحاک/ این قول – تعالی – را تکرار می­کرد: ﴿لَهُم مِّن فَوۡقِهِمۡ ظُلَلٞ مِّنَ ٱلنَّارِ وَمِن تَحۡتِهِمۡ ظُلَلٞۚ﴾ [الزمر: ١٦] ترجمه: «آنان از فرازهایشان و فرودشان سایبان‌هایی از آتش دارند»[[362]](#footnote-362).

و آمده است عامر بن قیس/ سوره­ی المؤمن را قرائت کرد تا اینکه به رسید به آیه: ﴿وَأَنذِرۡهُمۡ يَوۡمَ ٱلۡأٓزِفَةِ إِذِ ٱلۡقُلُوبُ لَدَى ٱلۡحَنَاجِرِ كَٰظِمِينَۚ مَا لِلظَّٰلِمِينَ﴾ [غافر: ١٨] ترجمه: «و آنان را از روز قیامت بترسان آنگاه که قلب‌ها – سرشار از غم – به حلقوم‌ها می­رسد»، و تکرار او تمام نشد تا اینکه صبح شد؛ همچنین نقل شده است که وی این قول الله تعالی را قرائت کرد: ﴿فَقَالُواْ يَٰلَيۡتَنَا نُرَدُّ وَلَا نُكَذِّبَ بِ‍َٔايَٰتِ رَبِّنَا وَنَكُونَ مِنَ ٱلۡمُؤۡمِنِينَ ٢٧﴾ [الأنعام: ٢٧] ترجمه: «و می­گویند: ‌ای کاش ما بازگردانده شویم و آیات پروردگارمان را تکذیب نکنیم» و به گریه افتاد و آن را تکرار کرد تا اینکه سحر شد[[363]](#footnote-363).

و محمد بن کعب/ گفت: «اگر [سوره­های] ﴿إِذَا زُلۡزِلَتِ ٱلۡأَرۡضُ زِلۡزَالَهَا ١﴾ [الزلزلة: 1] ﴿ٱلۡقَارِعَةُ ١﴾ [القارعة: 1] را قرائت کرده و آن‌ها را تکرار کرده و در آن‌ها فکر کنم برای من از آنکه شب را به صبح برسانم و به سرعت قرآن بخوانم، دوست داشتنی­تر است»[[364]](#footnote-364).

حسن بصری/ در شبی: ﴿وَإِن تَعُدُّواْ نِعۡمَتَ ٱللَّهِ لَا تُحۡصُوهَآۗ﴾ [ابراهیم: 34]. ترجمه: «اگر نعمت‌های الله را بشماری نمی­توانی آن‌ها را بشماری» را تکرار می­کرد تا اینکه صبح شد. در مورد آن با وی صحبت شد، وی گفت: در آن اعتبار وجود دارد، به سمتی نگاه نکردم و روی بر نگرداندم بجز آنکه در آنجا نعمت بود و بیشتر از نعمت‌های الله چیزی نمی­شناسم[[365]](#footnote-365).

تمیم داریس آیه­ای را قرائت کرد تا اینکه صبح شد و آن آیه: ﴿أَمۡ حَسِبَ ٱلَّذِينَ ٱجۡتَرَحُواْ ٱلسَّيِّ‍َٔاتِ أَن نَّجۡعَلَهُمۡ كَٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ وَعَمِلُواْ ٱلصَّٰلِحَٰتِ﴾ [الجاثية: ٢١] ترجمه: «آیا کسانی که مرتکب بدی‌ها شدند پنداشتند که آن‌ها را برابر افرادی که ایمان آوردند و عمل صالح انجام دادند قرار می­دهیم» بود[[366]](#footnote-366). و به همین ترتیب این عمل توسط ربیع بن خُثیم نیز صورت گرفت[[367]](#footnote-367).

نووی/ گفته است: «جماعتی از سلف در حالی شب را صبح می­کردند که یکی از آن‌ها آیه­ای را در طول شب یا قسمت زیادی از شب تلاوت می­کرد و هنگام قرائت تدبر می­کرد»[[368]](#footnote-368).

ابن قیم/ گفته است: «این عادت سلف بود که یکی از آن‌ها آنقدر آیه­ای را تکرار می­کرد تا صبح می­شد»[[369]](#footnote-369).

4- راه توقف بر معانی:

«اصل توقف بر معانی قرآن، تدبر و تفکر می­باشد؛ و اگر بنده با دقت به کلام پروردگارش گوش فرا داده و با گوش آن را دریافت کند، و قلب او متوجه معانی صفات مخاطبش بوده و به قدرتش بنگرد و آنچه را که در طول زندگی به آن عادت گرفته، ترک کند و از فضای دور و اطرافش خارج شود، گوینده را بزرگ شمرده و خود را نیازمند فهم و راه مستقیم و قلب سلیم و زیادی علم بداند، گوش خود را برای آنچه که به وی خطاب می­شود، متمرکز کند، و گواهی دهد به مجهول بودن استجابت و دعایی همراه با زاری و ناراحتی و آرامش، داشته باشد و انتظار این را داشته باشد تا گشاینده­ی دانا راه را برای وی بگشاید؛ و از وی کمک بجوید تا [آهنگ] تلاوت او مطابق معانی کلام[ـش] باشد؛ و با آنچه متکلم(خداوند) [اعم از] وعده برای تشویق و وعید برای ترس و ترساندن برای جِدّی شدن، گواه باشد؛ آنگا این قاری دارای بهترین صدا در قرآن است، و به مانند این فرموده الله تعالی می­شود: ﴿ٱلَّذِينَ ءَاتَيۡنَٰهُمُ ٱلۡكِتَٰبَ يَتۡلُونَهُۥ حَقَّ تِلَاوَتِهِۦٓ أُوْلَٰٓئِكَ يُؤۡمِنُونَ بِهِۦۗ﴾ [البقرة: ١٢١] ترجمه: «کسانی که کتاب را تلاوت می­کنند همانگونه که حق تلاوتش است آنان به آن ایمان دارند»، و این افراد همان راسخون در علم هستند، و الله ما از این دسته افراد قرار دهد، ﴿وَٱللَّهُ يَقُولُ ٱلۡحَقَّ وَهُوَ يَهۡدِي ٱلسَّبِيلَ ٤﴾ [الأحزاب: ٤] ترجمه: «و الله حق را می­گوید و او بسوی راه هدایت می­فرماید»[[370]](#footnote-370).

«شایسته است تلاوت کننده، هر آنچه که به هر آیه­ای مربوط می­شود را برای خود واضح و روشن گرداند و آن را بفهمد، و وقتی این قول الله تعالی را تلاوت می­کند: ﴿ٱلۡحَمۡدُ لِلَّهِ ٱلَّذِي خَلَقَ ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلۡأَرۡضَ وَجَعَلَ ٱلظُّلُمَٰتِ وَٱلنُّورَۖ ثُمَّ ٱلَّذِينَ كَفَرُواْ بِرَبِّهِمۡ يَعۡدِلُونَ ١﴾ [الأنعام: ١] ترجمه: «ستایش و شکر الله راست که آسمان‌ها و زمین را آفرید و تاریکی‌ها و نور را پدید آورد. آنگاه کافران [بت‌هایی را] با پروردگارشان برابر می‌نهند»، عظمت وی را درک کند و توان الله برای انجام هر کاری که بخواهد انجام دهد بر وی نمایان شود؛ و وقتی تلاوت می­کند: ﴿أَفَرَءَيۡتُم مَّا تُمۡنُونَ ٥٨﴾ [الواقعة: ٥٨]. ترجمه: «آیا آنچه که [در رحم همسرانتان] می­ریزید، می­بینید؟»، به نطفه­های مشابهی فکر کند که چگونه به گوشت و استخوان و... تبدیل می­شوند و وقتی اوضاع عذاب شدگان را تلاوت می‌کند در خود ترسی از امکان غافل شدنش و به مانند آن افراد شدن را در خود راه دهد. و شایسته است تلاوت کننده قرآن، بداند که خطاب و وعید قرآن به وی می‌باشد، و دیگر اینکه داستان‌هایی که در آن می­باشد قصه­ی شب نمی­باشد بلکه برای عبرت گرفتن می­باشد؛ آنوقت است که تلاوت وی، تلاوت آن چیزی است که سَرور بنده برای او نوشته است؛ در کتاب تأمل کند و به مقتضای آن عمل نماید»[[371]](#footnote-371).

قرطبی/ می­گوید: «بر کسی که الله او را برای حفظ کتابش انتخاب کرده­ است، واجب می­باشد تا به حق تلاوتش آن را تلاوت کرده و در حقایق عباراتش تدبر کرده و عجایب آن را فهمیده، و غرائب[[372]](#footnote-372) آن را [برای خود] آشکار سازد»[[373]](#footnote-373).

و حکیم ترمذی/ درباره­ی ارزش حرمت قرآن می­گوید: «باید به شکلی سنجیده و آرام و با ترتیل قرائت شود و از حرمت­های آن این است که ذهن و فهم را برای تعقل در آنچه که مورد خطاب داده است بکار گرفته شود و [همچنین] از حرمت‌های آن این است که در برابر هر آیه­ای که در آن وعده­ای می­باشد، توقف کرده و به سوی الله [درباره­ی آن] رغبت پیدا کند و از فضلش آن را طلب نماید و همین­طور در هر آیه­ای که وعید وجود دارد، توقف کرده و از آن به الله پناه ببرد»[[374]](#footnote-374).

این قول ابن قیم/ نیز که در قبل آمده بود بر همین مسئله دلالت دارد: «وقتی با تفکر آن را قرائت می‌کند و آیه­ای را مرور می‌کند که برای شفای قلبش محتاج آن است، آن آیه را صد بار و چه بسا شبی تا به سحر تکرار کند، باید در نظر داشت قرائت آیه­ای همراه با تدبر و فهم آن بهتر و نافعتر برای قلب از قرائت کل قرآن در حالت بدون تدبر و فهمیدن می‌باشد و [همان یک آیه] او را به کسب ایمان و شوق حلاوت قرآن سوق می­دهد»[[375]](#footnote-375).

و ابن قدامة/ می­گوید: «[قاری] بداند که آنچه قرائت می‌کند کلام بشر نیست، و باید عظمت گوینده­ی سبحان را در نظر داشته باشد و در کلامش تدبر کند؛ و تدبر غایت [و هدف] قرائت می­باشد و اگر تدبر بجز با تکرار آیه برای وی حاصل نشد پس به تکرار آن بپردازد»[[376]](#footnote-376).

و ابن مفلح/ می­گوید: «قاضی گفته است: حداقل ترتیل آن است که کلمات در تلاوت کاملاً اظهار شوند و کامل­ترین حالت آن قرائت با ترتیلی است که در برابر [آیات] توقف کند، ... و فهمیدن و اعتبار کردنی در آنکه باعث کم شدن قرائت گردد برای او از زیاد کردن آن [قرائتی] که بدون فهم است، بهتر می­باشد. امام احمد/ گفته است: نیکو کردن صوت برای [قرائت] قرآن توسط قاری و قرائت آن با حزن و تدبر، همان معنی سخنص می­باشد که: (در بین مسائلی که الله به آن اجازه داده است، هیچ چیز مانند اجازه او به پیامبر، در مورد نیکو کردن صوت و آهنگ دادن به قرآن و آشکار کردن آن نمی­باشد)[[377]](#footnote-377)»[[378]](#footnote-378).

سیوطی/ نیز توقف در برابر معنای را اینگونه توصیف می­کند: «قلبش را مشغول معنی [کلمه­ای] کند که آن را تلفظ می­کند؛ هر آیه­ای را شناخته و در اوامر و مسائلی که نهی کرده است، تأمل کند و اعتقاد به قبول آن‌ها داشته باشد؛ و اگر [به آیه­ای برخورد کرد] که در آن کوتاهی کرده ­است، معذرت بخواهد و طلب آمرزش کند؛ و اگر به آیه­ای رسید که در مورد رحمت می­باشد شاد شده، و آن را درخواست نماید، و یا [اگر آیه در مورد] عذاب بود، بترسد و [از الله] پناه بخواهد و یا اگر [در مورد] منزه بودنِ الله بود، او را منزه دانسته و بزرگ شمارد و یا [اگر در مورد] دعا بود، به زاری افتاده و آن را طلب نماید»[[379]](#footnote-379).

 «و بر قاری واجب می­باشد، هنگام توقف در برابر معانی، معنی لفظی و معنی منظور آیه را با هم جمع کند، و در این مورد سعدی/ می­گوید: «شایسته است معنی را هدف قرار داده و لفظ را وسیله بداند و در سیاق کلام و سیاق آنچه که برای آن آمده است، بنگرد[[380]](#footnote-380)، و آن را با نظائر آن در جاهای دیگر مقایسه کند، و بداند آن برای هدایت تمامی خلق آمده است، اعم از عالم و جاهل، و شهرنشین و بیابانگردِ آن‌ها... و کسی که بر این مسائل توفیق پیدا کند چیزی نسیب وی نمی­شود، مگر اینکه تدبر و فهم آن [قرآن]، و کثرتِ تفکر در الفاظ و معانی آن، و مستلزمات و هر آنچه را که قرآن شامل می‌باشد، می­یابد»[[381]](#footnote-381). «و آنچه که قرآن از حیث دلالت لفظ و مفهوم لفظ بیانگر آن است؛ پس اگر شخص قاری تمام تلاشش را در این راستا صرف کند پس نزد الله گرانقدر خواهد شد، پس از علوم قرآنی چیزهایی بر او آشکار خواهد شد که با تلاش و کوشش خودش هرگز به آن نمی­رسید»[[382]](#footnote-382).

و از این رو برای هر فرد صالحی شایسته است تا در ماه رمضان و یا هر زمان دیگری که [قرآن را مطالعه می­کند] اینگونه بگوید که: چند بار از قرآن تأثیر گرفتم؟ و نه اینکه، چند بار قرآن را ختم کردم؟

پنجم: شناخت اسلوب­های قرآنی:

کسی که با اسلوب­های قرآن آشنا نیست، خود را در برابر قرآن و ترکیب جملات آن غریب حس می‌کند و در فهم آن‌ها دچار مشکل می­شود. «با تدبر در الفاظ و معانی قرآن، چه به شکل ظاهری و یا باطنی، انواع اعجاز را می­توان یافت، الله تعالی فرموده است: ﴿الٓرۚ كِتَٰبٌ أُحۡكِمَتۡ ءَايَٰتُهُۥ ثُمَّ فُصِّلَتۡ مِن لَّدُنۡ حَكِيمٍ خَبِيرٍ ١﴾ [هود: ١]. ترجمه: «این کتابی است که آیاتش استوار آنگاه روشن شده است. از نزد [الله] فرزانه‌ی آگاه نازل گشته است»، پس الفاظ آن حکم [و امر] می­باشد و معانی آن شرح و تفصیل داده شده است، و تمامی لفظ‌ها و معانی آن شیواست و هیچ شبیه و مانندی ندارد، در اخبار صادقانه؛ و در حکم صادر کردن، عادلانه؛ و تمامی آن حق و راست و عدالت و هدایت بوده و هیچگونه ریسکی در آن وجود ندارد؛ اگر در اخبار آن تأمل صورت گیرد، حلاوت در نهایت آن یافت می­شود، چه [مطلب] کامل گفته شده باشد و یا مختصر، چه تکرار شده باشد و یا نه، و هرچه قدر تکرار شود شیرین و شیواست، و اگر از آنچه که از وعید و تهدید در آن آمده است، درک شود، کوهستان­های استوار و بلند از آن به لرزه خواهند افتاد، چه برسد به قلب‌های دارای فهم؟! و وقتی وعده (مژده) می­دهد به آنجائی می­رساند که قلب‌ها و گوش‌ها شنوا شده و به سمت دارالسلام و مجاورت عرش الرحمن سوق پیدا می­کند»[[383]](#footnote-383).

قرطبی/10 نوع از معجزات قرآن را شرح داده و می­گوید:

«اولین آن‌ها: دارای نظمی نوین است که هر آیه­ای دارای نظمی شکل گرفته در زبان عرب است.

دوم: اسلوبی جدای تمام اسلوب­های زبان عربی.

سوم: صلابت و اقتداری که از هیچ مخلوقی قابل تصور نیست. در این آیه تأمل کنید: ﴿وَمَا قَدَرُواْ ٱللَّهَ حَقَّ قَدۡرِهِۦ﴾ [الزمر: ٦٧] و ابن حصار گفته است: هر کس که بداند اللهأ حق است؛ خواهد دانست که صلابتی که در آن [قرآن] وجود دارد، در سخن هیچ کسی غیر از وی وجود ندارد، و هیچ یک از پادشاهان دنیا نمی­تواند به این شیوایی سخن بگوید که: ﴿لِّمَنِ ٱلۡمُلۡكُ ٱلۡيَوۡمَۖ لِلَّهِ ٱلۡوَٰحِدِ ٱلۡقَهَّارِ ١٦﴾ [غافر: ١٦]، و یا بگوید: ﴿وَيُسَبِّحُ ٱلرَّعۡدُ بِحَمۡدِهِۦ وَٱلۡمَلَٰٓئِكَةُ مِنۡ خِيفَتِهِۦ﴾ [الرعد: ١٣]، و ابن حصار می‌گوید: هر سه این، نظم و اسلوب و صلابت از ملزومات هر سوره و بلکه هر آیه است، و با هر سه این موارد است که فرق مطالبی که از هر آیه و هر سوره­ای شنیده می­شود، با کلام بشر هویدا می­­شود، و بدین ترتیب توسط آن، [قرآن] به مبارزه دعوت داده و عجز و ناتوانی [رقیبان] را اعلام می‌دارد.

چهارم: دخل و تصرف در لغت و زبان عرب به گونه­ای که هیچ عربی قدرت آن را ندارد.

پنجم: خبر دادن از اموری که در گذشته رخ داده است.

ششم: عملی شدن وعده­ها و پیمان‌های آن مثل وعد به یاری رسول الله÷.

هفتم: خبر دادن از آینده به شکل غیبی بطوری که جز با وحی، مطلع شدن از آن‌ها راهی وجود ندارد.

هشتم: شمولیت قرآن در علومی که مایه زندگی تمامی مخلوقات با شعور می­­باشد.

نهم: حکمت‌های شکوفا شده­ای که تا کنون عادت نبوده که به علت زیادی و شرف آن از آدمی صادر شود.

و دهم: تناسب در تمامی مسائلی که در بر دارد، چه ظاهری و چه باطنی؛ و هیچگونه اختلافی در آن وجود ندارد[[384]](#footnote-384).

\* از اسلوب‌های قرآن: الله تعالی آیات را با اسماء الحسنایِ خود ختم می­کند، «دلیلی بر این می­باشد حکم گفته شده [در آن آیه] به آن اسم بزرگوار الله تعالی تعلق دارد، و این قاعده­ای ریز بینانه و دارای منفعت می­باشد، و واجب است تا در تمامی آیاتی که به آن [اسماء] ختم شده است از این [قاعده] تبعیت شود، دیده می­شود که در نهایت تناسب [این اسماء ذکر شده] است، و دلیلی می­شود که تمامی موارد قانونگذاری و امر کردن و خلق کردن، از اسماء و صفات الله صادر شده است و به آن‌ها مرتبط می­شود، و این دربی بزرگ برای شناخت الله و شناخت حُکم‌های وی می­باشد و این رساننده معارف و شریفترین علوم می­باشد»[[385]](#footnote-385).

\* از اسلوب‌های قرآن: «دارای بهترین روش آموزش می­­باشد، و معانی را به ساده‌ترین شکل به قلب انتقال داده و آن را توضیح می­دهد و از انواع آموزش عظیم آن: مثال زدن می­باشد... وهدف آن تماماً توضیح معناهائی است که منفعت می­رساند، و مثال زدن آن مربوط به اموری است که محسوس بوده و قابل درک می­باشد؛ و به شکلی آن‌ها را به قاری انتقال می­دهد که مانند این است که او با چشم خود آن‌ها را می­بیند؛ و این از بخشش – باری تعالی – به بندگانش و لطف وی به آن‌ها می­باشد»[[386]](#footnote-386). یا€

زرکشی/[[387]](#footnote-387) چهل و دو اسلوب از اسلوب­های قرآن را می­­شمارد، از آن جمله: تأکید، حذف، تقدیم، استطراد، التفات، تضمین و بیان آینده با لفظ فعل ماضی و بر عکس آن و توسع و اعراض و توریة و طباق،... و برای بحث و اسلوب تأکید حدود 28 قسم را بیان می­کند.

\* از اسلوب­های قرآن: توصیف مطالب بطور زنده و به شکلی محسوس، ایجاد حرکتی نو و جهشی بسوی حقیقت و لبریز از اعتماد به نفس دائمی و همیشگی وقتی در مورد بشری سخن می­گوید، به شکل مجسم و مرئی می­باشد و وقتی حوادث و داستان‌ها و مناظر را بیان می­کند، به شکلی برجسته و حاضر می­باشد و وقتی به گفتگو می­پردازد تأثیراتی بر قاری می­گذارد بطوری که فراموش می‌کند این کلامی است و یا وقتی مثالی می­زند قاری خود را در برابر آن واقعه می­بیند و نه کلامی که آن را بیان می­دارد[[388]](#footnote-388)؛ آفاق توضیحات و گفتگوها را با هم جمع کرده و سخنی تأثیر گذار می­شود و عبارات برای بیان تصاویر و مناظر اتفاق افتاده به شکلی می­شوند که چشم و گوش را می­پوشانند، و با حس و خیال و تفکر و وجدان درک شده و اثر خود را از مرحله حواس ­گذرانده و به اعماق وجود می­رساند؛ و این همان اثر قرآن می­باشد و همان معجزه­ای از معجزات آن، [ناگفته نماند این اداراکات تنها با خواندن کلام عربی آن ایجاد می­شود][[389]](#footnote-389).

\* از اسالیب قرآن: «حذف» می­­باشد. ابن قیم/ مثال‌هایی از آن را آورده و می‌گوید: «و الله – پاک و منزه – جواب قسم را ذکر می­کند، و گاهی آن را حذف می‌کند، همچنانکه جواب «لو» را در این فرموده حذف کرده: ﴿كَلَّا لَوۡ تَعۡلَمُونَ عِلۡمَ ٱلۡيَقِينِ ٥﴾ [التكاثر: ٥] ترجمه: «چه بسا اگر علم الیقین را بدانند» و سخنش: ﴿وَلَوۡ أَنَّ قُرۡءَانٗا سُيِّرَتۡ بِهِ ٱلۡجِبَالُ أَوۡ قُطِّعَتۡ بِهِ ٱلۡأَرۡضُ﴾ [الرعد: ٣١] ترجمه: «و اگر قرآنی [فرستاده می­شد] که کوه‌ها به آن روان یا زمین به آن پاره پاره می­شد»، ﴿وَلَوۡ تَرَىٰٓ إِذۡ يَتَوَفَّى ٱلَّذِينَ كَفَرُواْ ٱلۡمَلَٰٓئِكَةُ﴾ [الأنفال: 50] ترجمه: «و اگر می­دیدی چون فرشتگان روح کافران را می­گیرند»، ﴿وَلَوۡ تَرَىٰٓ إِذۡ وُقِفُواْ عَلَىٰ رَبِّهِمۡۚ﴾ [الأنعام: ٣٠]. ترجمه: «و اگر ببینی آنگاه که به حضور پروردگارشان باز داشته شوند» و اینگونه حذفیات در جواب قسم از زیبایی کلام است؛ و مراد این است که اگر آن را می­دیدی، واقعه­ی عظیمی دیده می­شد، و این در عادات انسان‌ها نیز می­باشد بطوری که وقتی امر عجیبی را می‌بینند و می­خواهند آن را برای فردی که حضور نداشته بازگو کنند در کلام می‌گویند: اگر می­دیدی چه اتفاقی در فلان روز افتاد»[[390]](#footnote-390).

\* از اسلوب­های قرآن: رساندن خبری است در حالی که منظور از آن امر و نهی می‌باشد[[391]](#footnote-391)، ﴿وَكَأَيِّن مِّن نَّبِيّٖ قَٰتَلَ مَعَهُۥ رِبِّيُّونَ كَثِيرٞ فَمَا وَهَنُواْ لِمَآ أَصَابَهُمۡ فِي سَبِيلِ ٱللَّهِ وَمَا ضَعُفُواْ وَمَا ٱسۡتَكَانُواْۗ وَٱللَّهُ يُحِبُّ ٱلصَّٰبِرِينَ ١٤٦ وَمَا كَانَ قَوۡلَهُمۡ إِلَّآ أَن قَالُواْ رَبَّنَا ٱغۡفِرۡ لَنَا ذُنُوبَنَا وَإِسۡرَافَنَا فِيٓ أَمۡرِنَا وَثَبِّتۡ أَقۡدَامَنَا وَٱنصُرۡنَا عَلَى ٱلۡقَوۡمِ ٱلۡكَٰفِرِينَ١٤٧﴾ [آل‌عمران: ١٤٦-١٤٧] ترجمه: «و چه بسا پیامبری که توده­هایی انبوه همراه او نبرد کردند، و از هر آنچه در راه الله به آنان رسید سستی نورزیدند و ناتوان نشدند و زبونی نشان ندادند. و الله بردباران را دوست می­دارد \* و سخنِ آنان جز این نبود که گفتند: پروردگارا، گناهانمان و اسرافمان را در کارمان بیامرز و گام‌هایمان را استوار بدار. و ما را بر گروه کافران پیروز گردان»، و این آیات: ﴿إِنَّ فِي خَلۡقِ ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلۡأَرۡضِ وَٱخۡتِلَٰفِ ٱلَّيۡلِ وَٱلنَّهَارِ لَأٓيَٰتٖ لِّأُوْلِي ٱلۡأَلۡبَٰبِ ١٩٠ ٱلَّذِينَ يَذۡكُرُونَ ٱللَّهَ قِيَٰمٗا وَقُعُودٗا وَعَلَىٰ جُنُوبِهِمۡ وَيَتَفَكَّرُونَ فِي خَلۡقِ ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلۡأَرۡضِ رَبَّنَا مَا خَلَقۡتَ هَٰذَا بَٰطِلٗا سُبۡحَٰنَكَ فَقِنَا عَذَابَ ٱلنَّارِ ١٩١﴾ [آل‌عمران: ١٩٠-١٩١]. ترجمه: «براستی در آفرینش آسمان‌ها و زمین و اختلاف شب و روز برای خردمندان نشانه­هایی وجود دارد \* کسانی که الله را ایستاده و نشسته و [در حالی که] بر پهلوی خویش [آرمیده­اند] یاد می­کنند و در آفرینش آسمان‌ها و زمین اندیشه می­کنند. [و می­گویند: ] پروردگارا این را باطل نیافریده­ای، پاکی برای توست، پس ما را از عذاب آتشِ [جهنم] حفظ کن»، و این کلام الله: ﴿لَيۡسُواْ سَوَآءٗۗ مِّنۡ أَهۡلِ ٱلۡكِتَٰبِ أُمَّةٞ قَآئِمَةٞ يَتۡلُونَ ءَايَٰتِ ٱللَّهِ ءَانَآءَ ٱلَّيۡلِ وَهُمۡ يَسۡجُدُونَ ١١٣ يُؤۡمِنُونَ بِٱللَّهِ وَٱلۡيَوۡمِ ٱلۡأٓخِرِ وَيَأۡمُرُونَ بِٱلۡمَعۡرُوفِ وَيَنۡهَوۡنَ عَنِ ٱلۡمُنكَرِ وَيُسَٰرِعُونَ فِي ٱلۡخَيۡرَٰتِۖ وَأُوْلَٰٓئِكَ مِنَ ٱلصَّٰلِحِينَ ١١٤﴾ [آل‌عمران: ١١٣-١١٤]. ترجمه: «[همه­ی آن‌ها] برابر نیستند، از اهل کتاب گروهی راستکردار است. آیات الله را در اوقات شب سجده­کنان می­خوانند \* به الله و روز قیامت ایمان می­آورند و به کار شایسته فرمان می­دهند و از کار ناشایست باز می­دارند و در [انجام] نیکی‌ها می­شتابند و آنان از شایستگانند»، و مثالی برای نهی و منع کردن: ﴿ٱلزَّانِي لَا يَنكِحُ إِلَّا زَانِيَةً أَوۡ مُشۡرِكَةٗ وَٱلزَّانِيَةُ لَا يَنكِحُهَآ إِلَّا زَانٍ أَوۡ مُشۡرِكٞۚ وَحُرِّمَ ذَٰلِكَ عَلَى ٱلۡمُؤۡمِنِينَ ٣﴾ [النور: ٣] ترجمه: «مرد زناکار ازدواج نمی­کند بجز با زن زناکار یا مشرک و زن زناکار ازدواج نمی­کند بجز با مرد زناکار یا مشرک و آن بر مؤمنین حرام شده است» و مثالی دیگر: ﴿وَإِذۡ أَخَذۡنَا مِيثَٰقَكُمۡ لَا تَسۡفِكُونَ دِمَآءَكُمۡ وَلَا تُخۡرِجُونَ أَنفُسَكُم مِّن دِيَٰرِكُمۡ﴾ [البقرة: ٨٤] ترجمه: «و هنگامی که از شما پیمان گرفتیم که خون‌های همدیگر را نریزید و افرادتان را از دیارتان بیرون نکنید»، این موارد به صراحت دال بر امر و نهی می­باشند، مانند آن است که سرعت گرفته به سوی فرمانبرداری و خبر دادن از مسئله[[392]](#footnote-392).

\* از اسلوب­های قرآن: «التفات» می­باشد، و در مورد آن زرکشی/ می­گوید: «و آن تغییر دادن کلام از اسلوبی به اسلوبی دیگر، برای ایجاد تازگی و تنوع برای شنونده می‌باشد، نشاط او را دوباره برگردانده و خاطرش را در برابر خستگی و یکنواختی و شنیدن یک اسلوب واحد، حفظ می­کند»[[393]](#footnote-393). سپس / اقسام و شروط آن را ذکر کرده و انواع آن را می­شمارد:

«اول: «التفات» از متکلم بسوی مخاطب مثل: ﴿إِنَّا فَتَحۡنَا لَكَ فَتۡحٗا مُّبِينٗا ١ لِّيَغۡفِرَ لَكَ ٱللَّهُ﴾ [الفتح: ١-٢]. ترجمه: «همانا ما بر تو فتحی آشکار را گشودیم \* تا الله تو را بیامرزد)، و نمی‌فرماید تا تو را ببخشیم.»

دوم: از متکلم به غایب، مانند: ﴿إِنَّآ أَعۡطَيۡنَٰكَ ٱلۡكَوۡثَرَ ١ فَصَلِّ لِرَبِّكَ وَٱنۡحَرۡ ٢﴾ [الكوثر: ١-٢]. ترجمه: «همانا ما به تو حوض کوثر را عطا کردیم \* پس نماز بگذار برای پروردگارت و قربانی کن». و نمی­فرماید: برای ما نماز بگذار.

سوم: از مخاطب به متکلم، مانند: ﴿قُلِ ٱللَّهُ أَسۡرَعُ مَكۡرًاۚ إِنَّ رُسُلَنَا يَكۡتُبُونَ مَا تَمۡكُرُونَ ٢١﴾ [يونس: ٢١]. ترجمه: «بگو: الله در مکر کردن سریعترین است، همانا فرستادگان ما آنچه را مکر می‌کنید می‌نویسند».

چهارم: از مخاطب به غایب، مثل: ﴿حَتَّىٰٓ إِذَا كُنتُمۡ فِي ٱلۡفُلۡكِ وَجَرَيۡنَ بِهِم بِرِيحٖ طَيِّبَةٖ﴾ [يونس: ٢٢]. ترجمه: «تا آنگاه که بر کشتی­ها قرار گیرید و [کشتی­ها] با بادی خوش آن را پیش برند»، و نمی­فرماید شما را به حرکت اندازیم.

پنجم: از غایب به متکلم، مانند: ﴿وَقَالُواْ ٱتَّخَذَ ٱلرَّحۡمَٰنُ وَلَدٗا ٨٨ لَّقَدۡ جِئۡتُمۡ شَيۡ‍ًٔا إِدّٗا٨٩﴾ [مريم: ٨٨-٨٩]. ترجمه: «و ­گفتند: بسیار رحمت کننده فرزندی بر گرفته \* همانا چیزی [بس] زشت [در میان] آورید».

ششم: غایب به مخاطب مانند: ﴿فَأَمَّا ٱلَّذِينَ ٱسۡوَدَّتۡ وُجُوهُهُمۡ أَكَفَرۡتُم﴾ [آل‌عمران: ١٠٦]. ترجمه: «پس اما کسانی که صورت‌هایشان سیاه می­شود آیا کفر ورزیدید».

سپس/ مسائلی که به التفات مربوط است را بیان داشته که همان تغییر ضمیر در کلام از جمع به مفرد و مانند آن و همچنین تغییر افعال در آیه­ی از مضارع به ماضی و مانند آن است، و بعد از آن برای این موارد تعدادی مثال می­آورد»[[394]](#footnote-394).

\* از اسلوب­های قرآن در مورد ایجاد انگیزه: یادآوری آن امر و عظمت آن و تشویق برای اجر آن و زیادی آن اجر[[395]](#footnote-395)، و همچنین یادآوری شأن و منزلت کسی که بر وی امر شده است و نیاز آن شخص به پروردگارش و نیز ترغیب و حرکت انداختن[[396]](#footnote-396)، و همچنین ستایش کسی که اوامر را انجام می­دهد و یا یادآوری برتری و فضیلتی که در در عاقبت آن شخص بدست می­آید و چه در دنیا و یا ایجاد تمایل و یاد آوردن حکمتی در پس از آن اوامر وجود دارد[[397]](#footnote-397)، و یا یادآوری مسائلی که در بین مردم عظیم می‌باشد[[398]](#footnote-398)، و ایجاد اعتبار توسط زندگی پیامبران و صالحین بزرگ.

\* از اسلوب­های قرآن در خصوص نهی: ایجاد بغض نسبت به فعل و یا طعنه زدن به انجام دهندگان آن و به استهزاء کشیدن آن‌ها، و یا یادآوری عقوبتی که در دنیا در انتظار انجام دهنده آن می­باشد، و یا توصیف ضرری که در آخرت متوجه­ی وی خواهد بود، و یا ایجاد انگیزه با نشان دادن زشتی آن اعمال و یا آنچه که در بین انسان‌ها ناپسند است، و یا پند دادن توسط بیان زندگی ملت‌های ظالم و معاندین بزرگ[[399]](#footnote-399).

\* از اسلوب­هایی که هم در نهی و هم در ایجاد انگیزه موجود می­باشد: تشبیه، کنایه، شمولیت دادن، مقایسه، بیان قصص، تأکید، اختصاص دادن، شرح دادن، بطور اجمالی بیان کردن، تقدیم و تأخیر، التفات اشارات، شاهد آوردن و بیان حکمت و پایان دادن آیه با اسماء و یا صفاتی از الله که به مطالب آیه مربوط است وتمام کردن سوره با آنچه که متناسب آن سوره می­باشد.

\* و از اسلوب­های قرآن: گوناگونی در آوردن داستان‌های قرآنی در جاهای مختلف قرآن است. و شاطبی/ در این­باره می­گوید: «آوردن داستان پیامبران† مثل نوح و هود و صالح و لوط و شعیب و موسی و هارون؛ برای این بوده است تا به محمد÷ آرامش داده و دل او را محکم گرداند؛ و از آنجا با عناد کفار و تکذیب وی توسط آن‌ها به شکل­های مختلف روبرو بوده است، داستانی برای وی بازگو می­شد که مطابق با [آزاری] بود که با آن روبرو بود و از این رو بر حسب حالت‌های مختلف قسمت‌های گوناگون از یک داستان بیان می­شد»[[400]](#footnote-400).

طبری/ گفته است: «معانی کتاب الله که بر پیامبر ما محمدص نازل شده است، مطابق کلام عرب بوده و ظاهر آن هم هماهنگ با ظاهر آن کلام عرب می‌باشد؛... پس وقتی چنین است،... در کلام عرب ایجاز، اختصار و اکتفا کردن به پنهان کردن بجای آشکار کردن و اکتفا کردن به کوتاه کردن بجای بسط دادن در بعضی مواقع و بکاری گیری بلند کردن و تکثّر و رجوع کردن و تکرار و بیان اسماء بدون کنایه زدن و پنهان کاری در بعضی اوقات،... استفاده از کنایه به نیت مصرح و از صفت به نیت موصوف و از موصوف به نیت صفت و پیش انداختن چیزی که در معنی مؤخر است و عقب انداختن چیزی که در معنی متقدم است و اکتفاء کردن به بعضی از آن‌ها بجای بعضی دیگر و به آنچه که آشکار می­شود بجای حذف کردن و به خذف کردن بجای اظهار،... تمامی این موارد در کتاب الله که بر پیامبرص نازل شده است وجود دارد، و برای تمامی آن‌ها همانند و مثال و تشبیه وجود دارد»[[401]](#footnote-401).

ششم: درس دادن قرآن:

بجز روش‌هایی که در قبل گفتیم درس دادن قرآن توسط اهل علم و فضیلت نیز نباید فراموش شود که به شکل کسب علم و سوال کردن و گفتگو می­باشد. و از دلایلی که در فضیلت درس آموختن قرآن وجود دارد حدیث ثابت شده­ای است که ابوهریرهس از پیامبرص روایت کرده است: «افرادی که در کنار یکدیگر جمع شده و کتاب اللهﻷ را تلاوت کنند و به تدریس آن در بین خودشان مشغول شوند، جز این نیست که بر آن‌ها آرامش نازل شده و رحمت حول آن‌ها را می­گیرد و ملائکه آن‌ها را در بر گرفته و الله در بین کسانی که نزد وی می­باشند آن‌ها را یاد می­فرماید»[[402]](#footnote-402).

درس آموختن قرآن توسط رسول الله**ص**:

ابن عباسب گفته است: «رسول اللهص بخشنده­ترین مردم بود و در هنگام ملاقاتش با جبرئیل در ماه رمضان بخشندگی او بیشتر می­شد، و جبرئیل در هر شبی از رمضان او را ملاقات می­کرد و قرآن به وی می­آموخت، و این [امر] برای رسول از باد پر ثمر و سودمند بخشودگی بیشتری داشت»[[403]](#footnote-403).

شیخ عبدالعزیز بن باز/ در مورد این حدیث می­گوید: «استفاده­ای که از آن می‌شود درس خواندن می­باشد و همین­طور اینکه برای مؤمن مستحب تا قرآن بیاموزد تا برای او مفید و پر منفعت گردد؛ زیرا رسول اللهص از جبرئیل درس می­آموخت تا فایده ببرد؛ زیرا جبرئیل شخصی بود که از نزد اللهأ می­آمد و او پیغام رسان بین الله و فرستادگانش بود؛ و بی­شک جبرئیل هم توسط حروف قرآن هم از جهت معانی آن، آن‌چنان که مقصود الله می­باشد به پیامبرص بهره می­رساند، و اگر انسان از آنچه از فهم قرآن به او کمک می‌کند و نیز از آنچه که از حروف آن به وی کمک می­کند، علم بیاموزد به هدف رسیده است.

استفاده دیگری هم از این [حدیث] می­­شود: درس آموختن در شب بهتر از روز است، زیرا آن درس آموختنی [که در حدیث آمده] در شب بوده است و واضح است در شب تمرکز قلبی و حضور آن بیشتر است و [در نتیجه] فایده آن از درس آموختن در روز بیشتر است. از آن [حدیث] استفاده دیگری هم می­شود: مشروعیت درس آموختن، که این عمل صالحی است، حتی در غیر رمضان؛ و این برای هر دو [نفری که دور هم جمع می­شوند] سودمند است و اگر بیشتر هم باشند مشکلی بوجود نخواهد آمد، هر کسی برای خودش فایده­ای می­برد و او را به قرائت تشویق کرده و به او روحیه می‌دهد... از فایده­های آن این است که یکدیگر را یادآوری کرده و مسائل مبهم را به یکدیگر گوشزد می­کنند و در تمامی این مسائل خیر زیادی وجود دارد»[[404]](#footnote-404).

درس آموختن قرآن توسط صحابه**ش**:

با وجود آنکه صحابه چه از لحاظ زندگی با قرآن و چه زبان و چه از لحاظ فهم نزدیکترین انسان‌ها به قرآن بودند، آن‌هاش درس آموختن قرآن را ترک نمی­کردند، ابن عمرب گفته است: «سال‌های طولانی را گذراندیم، ایمان را قبل از قرآن، [پیامبرص] به شخصی از ما می­آموخت و بعد از آن سوره­ای بر محمدص نازل می‌شد و آن شخص، حلال آن و حرام آن و اوامر آن مسائل نهی شده در آن را می‌آموخت تا آنچه را در مورد آن سوره لازم بود یاد بگیرد»[[405]](#footnote-405).

ابی عبدالرحمن سلمی[[406]](#footnote-406) گفته است: «کسانی که [قرآن] برای ما قرائت می­کردند، [مثلِ] عثمان بن عفان و عبدالله ابن مسعود و غیره به ما گفته­اند: هرگاه از پیامبرص ده آیه می‌آموختند، از آن نمی‌گذشتند تا آنچه که از علم و عمل در آن وجود دارد را بیاموزند، گفتند: [پیامبرص] قرآن و علم و عمل را همراه هم به ما می­آموخت»[[407]](#footnote-407).

و در روایت دیگر می­گوید: «ما وقتی ده آیه از قرآن را می­آموختیم به سراغ ده آیه بعدی نمی‌رفتیم تا اینکه حلال و حرام و اوامر و نواهی [آن ده آیه قبلی] را یاد بگیریم»[[408]](#footnote-408).

این راه و منهج ام المؤمنین عایشهل نیز بود؛ از عبدالله ابی ملیکة آمده است: عایشهل اگر چیزی را می­شنید و نمی­فهمید به آن باز می­گشت تا آن را بفهمد، و [جائی] پیامبرص فرمود: «کسی که به حسابش رسیدگی شود عذاب می­شود». عایشهل گفت: آیا الله نفرموده است؟: ﴿فَأَمَّا مَنۡ أُوتِيَ كِتَٰبَهُۥ بِيَمِينِهِۦ ٧ فَسَوۡفَ يُحَاسَبُ حِسَابٗا يَسِيرٗا ٨﴾ [الانشقاق: ٧-٨]. ترجمه: «پس اما کسی که کارنامه­ی [اعمالش] به [دست] راست او داده شود \* در نتیجه به حساب او آسان رسیدگی می‌شود» و رسول اللهص فرمود: «آن فقط به نمایش گذاشتن [پرونده­ی او] است و کسی که در روز قیامت به حساب و کتاب او رسیدگی شود جز این نیست که به عذاب گرفتار می­شود»[[409]](#footnote-409).

ابن حجر/ گفته است: «حدیثی که از عایشهل بیان شده است حرص بر فهم معانی احادیث را می­رساند و پیامبرص از رجوع کردن به مسائل علمی بی­قرار نمی­شد. و در جواز مناظره و قرار دادن سنت در کنار قرآن بیان شده است، ... به غیر از این مورد، برای افرادی به غیر ازص نیز دیده شده است، مثل حدیث حفصهل وقتی که شنید: «احدی از افرادی که غزوه­ی بدر و حدیبیة را دیده­اند، وارد جهنم نمی­شود»، گفت: آیا الله نفرموده است: ﴿وَإِن مِّنكُمۡ إِلَّا وَارِدُهَاۚ﴾ [مريم: ٧١]. ترجمه: «از شما کسی نیست بجز آنکه وارد آن شود». و جواب گرفت: ﴿ثُمَّ نُنَجِّي ٱلَّذِينَ ٱتَّقَواْ﴾ [مريم: ٧٢]. ترجمه: «سپس کسانی که تقوا پیشه می­کردند را نجات می­دهیم». همچنین صحابه وقتی این آیه نازل شد: ﴿ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ وَلَمۡ يَلۡبِسُوٓاْ إِيمَٰنَهُم بِظُلۡمٍ﴾ [الأنعام: ٨٢]. ترجمه: «کسانی که ایمان آوردند و ایمان خود را با ظلمی در نیامیختند»، سوال کردند: آیا بین ما کسی وجود دارد که به خودش ظلم نکرده باشد؟ و جواب گرفتند: منظور از ظلم، [نوعِ] شرک آن است. در این سه مثال حالت کلی مورد حساب قرار گرفتن و داخل شدن [به جهنم] و ظلم آمده است ولی با توضیحی که برای آن‌ها داده شده است برای هر کدام نوع خاصی از آن در نظر گرفته شده است، و البته به مانند این موارد، صحابه کمتر سوال می­پرسیدند و علت آن کمال فهم آن‌ها و معرفتشان به زبان عربی بود، وگرنه در مورد کسی که از روی سرسختی سوالی می‌پرسید، مذمت وارد شده است»[[410]](#footnote-410).

و از عایشهل آمده است: «از پیامبرص در مورد این آیه پرسیدم: ﴿وَٱلَّذِينَ يُؤۡتُونَ مَآ ءَاتَواْ وَّقُلُوبُهُمۡ وَجِلَةٌ﴾ [المؤمنون: ٦٠]. ترجمه: «کسانی که آنچه را باید [در راه الله] بدهند می­دهند و قلب‌هایشان بیمناک است»، گفتم: آیا آنان کسانی هستند شراب می­نوشند و دزدی می­کنند؟ فرمود: نه‌ای دختر صدیق! بلکه آنان کسانی هستند که روزه می­گیرند و نماز می­خوانند و صدقه می­دهند در حالی که می‌ترسند تا از آن‌ها قبول نشود: ﴿أُوْلَٰٓئِكَ يُسَٰرِعُونَ فِي ٱلۡخَيۡرَٰتِ وَهُمۡ لَهَا سَٰبِقُونَ ٦١﴾ [المؤمنون: ٦١]. ترجمه: «آنان در خیرات سرعت می­بخشند و اینان در انجام آن پیشتازند»[[411]](#footnote-411).

حسن/ درباره­ی این آیه گفته است: «مؤمن [برای خود] نیکی و خیرخواهی جمع می‌کند و منافق [برای خود] بدی و راحتی را جمع می­کند»[[412]](#footnote-412).

و انسس گفته است: مردم نزد پیامبرص رفتند و گفتند: برای ما افرادی قرار بده تا قرآن و سنت به ما بیاموزند. مردانی را برای آن‌ها گمارد که به آن‌ها «قراء» گفته می­شد، قرآن را قرائت کرده و به دراست آن مشغول بودند و در شب آن را می­آموختند و در روز آب به مسجد آورده و آن را در مسجد گذاشته و هیزم جمع آوری می­کردند و آن را می‌فروختند و [با پول آن] غذا تهیه کرده و به اهل صفه و فقراء می­دادند، و پیامبرص آن‌ها را برای آموزش [قومی دیگر] برگزید، و قبل از آنکه به آنجا برسند کشته شدند و مردی [به نام] حرام بن ملحان – دایی انسس - از پشت سرش آمد و نیزه­ای به او زد تا او را به زمین زد و حرام گفت: قسم به پروردگار کعبه رستگار شدم! و رسول اللهص فرمود: «برادران شما کشته شدند در حالی که گفتند: خداوندا ما را به پیامبرمان برسان، همانا ما پروردگارمان را ملاقات کردیم و از تو راضی شدیم و از ما راضی شدی»[[413]](#footnote-413).

و روایت شده است ابو موسی اشعریس گفت: «پیامبرص وقتی نماز صبح را تمام می­کرد به سمت ما بر می­گشت، عده­ای از ما در مورد قرآن از وی پرسیدیم و عده­ای دیگر در مورد واجبات دین»[[414]](#footnote-414).

و از ابن عباسب آمده است: وی و حرِّ بن قیس بن حصن فَزاری درباره­ی همنشین حضرت موسی÷ [که در آیاتی از سوره کهف درباره آن صحبت شده است] به شک افتادند، ابن عباس گفت: او خضر [پیغمبر] است. ابی بن کعبس از کنار آن‌ها گذشت و ابن عباسب او را صدا کرده و گفت: «من و شخصی که با من است درباره­ی همنشین موسی÷ که موسی÷ در راهش او را ملاقات کرد و از او سوال کرد به شک افتادیم، آیا از پیامبرص شنیده­ای که درباره­ی این شخص چیزی گفته باشد؟ گفت: بله! از رسول اللهص شنیدم که می­گفت: موسی در بین جمعیتی از بنی‌اسرائیل بود و مردی نزد وی آمد و گفت: آیا کسی را می­شناسی که از تو عالم­تر باشد؟ موسی گفت: نه و الله به موسی وحی فرمود: بله، او بنده­ی ما خضر می­باشد. و موسی راه رسیدن به وی را سوال کرد»[[415]](#footnote-415).

عبید بن عبیر/ گفت: عمرس روزی به یاران پیامبرص گفت: «این آیه در مورد چه کسی نازل شده است؟ ﴿أَيَوَدُّ أَحَدُكُمۡ أَن تَكُونَ لَهُۥ جَنَّةٞ﴾ [البقرة: ٢٦٦]. ترجمه: «آیا کسی از شما دوست دارد برای او باغی باشد؟». گفتند: الله داناتر است. عمر عصبانی شده و گفت: بگوئید می­دانید یا نمی‌دانید. و ابن عباسب گفت: ‌ای امیرالمؤمنین، چیزی در درونم در مورد آن وجود دارد. عمر گفت: ‌ای پسر برادرم، بگو و خودت را کوچک نشمار. ابن عباس گفت: مثالی برای عمل، زده شده است؛ عمر گفت: چه عملی؟ ابن عباس گفت: برای عمل. عمر گفت: برای مردی غنی است که به طاعت اللهﻷ مشغول است سپس الله شیطان را بر وی چیره می‌کند و او به گناه آلوده می­­شود تا آنجا که اعمال [نیک] وی باطل می­شود»[[416]](#footnote-416). ابن حجر گفته است: «در این حدیث تشویق دانش آموز توسط عالم وقتی که دانش آموز برای سخن گفتن در پیشگاه او حاضر بوده و عالم از وی مسن­تر می‌باشد و در وی استعدادی را می­بیند، آمده است و همچنین ایجاد نشاط و اعتماد به نفس در وی و ترغیب به کسب علم را می­رساند»[[417]](#footnote-417). و در آن تشویقی به بازگشت جوان به سوی درس خواندن و درس خواندن در جوانی است: تا سبب تعلیم آن‌ها گردد و باعث تربیت و پرورش و پاک شدن جانهایشان و پرورش و و آموزش عقل‌هایشان شود. که برای جوانان سبب سرزندگی، تقویت حافظه و بلند همتی می‌گردد، و برای عالمان سبب کسب علم از آن‌ها و پیروی کردن از راه روششان در استنباط احکام می‌گردد.

ابن مسعودس گفته است: «تعلیم و تعلم نماز است»[[418]](#footnote-418). و ابن عباسب گفته است: «یادآوری علم در بعضی شب‌ها برای من از زنده نگهداشتن آن [شب] دوست داشتنی­تر است»[[419]](#footnote-419).

و ابن قیم/ گفته است: «ملاقات مردان با یکدیگر بارور کننده­ی خرد­ها می­باشد و تبادل نظر آن‌ها بارور کننده­ی عقل»[[420]](#footnote-420).

مبحث هشتم:
مواردی از تدبر در قرآن

در تدبر قرآن و تأثیر گرفتن از آن، مثال‌های زیادی وجود دارد که شامل تعلیم و تعلم قرآن و سوال از آن و استخراج حکمت‌ها و احکامش و توقف در برابر معانی آن، و التزام داشتن به انجام اوامر آن و متوقف شدن برای حدودش، می­باشد. و در مثال‌هائی که در ذیل زده شده است، سعی شده مورد مناسبی برای هر روش آورده شود و هر کدام ممکن است روش‌های دیگر را نیز بهبود ورزد:

التزام داشتن به انجام اوامر آن:

مورد آن التزام رسول اللهص به تسبیح و حمد گفتن و طلب استغفار کردن بعد از نزول سوره­ی نصر می­باشد، عایشهل گفت: «پیامبرص بعد از آنکه [سوره­ی] ﴿إِذَا جَآءَ نَصۡرُ ٱللَّهِ وَٱلۡفَتۡحُ ١﴾ [النصر: 1] بر وی نازل شد نمازی نمی­خواند مگر آنکه در آن می­گفت: سبحانک اللهم ربنا وبحمدک، اللهم اغفرلی [ترجمه: خداوندا پاک و منزه و پروردگار ما هستی، تو را حمد گفته و خداوندا مرا بیامرز]»[[421]](#footnote-421).

و از ویل آمده است که گفت: «رسول اللهص بسیار در رکوع و سجودش می‌گفت: سبحانک اللهم ربنا وبحمدک، اللهم اغفرلی، و این مسئله از تأویل وی از قرآن بود»[[422]](#footnote-422).

به یاد آوردن آیه در مقتضای آن:

یکی از موارد آن وقتی است که رسول اللهص به قول الله تعالی: ﴿ثُمَّ لَتُسۡ‍َٔلُنَّ يَوۡمَئِذٍ عَنِ ٱلنَّعِيمِ ٨﴾ [التكاثر: ٨]. ترجمه: «آنگاه در آن روز حتماً از نعمتِ [دنیا] بازخواست خواهید شد». تذکر می­داد و ابوهریرهس روایت می­کند: «پیامبرص شبی [از خانه] خارج شد و با ابوبکر و عمرب برخورد کرد و فرمود: چه شده است که در این ساعت از خانه­هایتان خارج شده­اید؟ گفتند: از روی گرسنگی یا رسول الله، فرمود: قسم به کسی که جان من در دست اوست، به همان دلیلی که شما خارج شده­اید، خارج شده­ام، بلند شوید! و آن دو همراه [پیامبرص] بلند شدند. پس از آن به نزد مردی از انصار رفتند و او در خانه­ی خود نبود. وقتی که زنی او (پیامبرص) را دید گفت: خوش آمدید بفرمائید. و رسول اللهص فرمود: فلانی (شوهر آن زن) کجاست؟ رفته است تا برای ما آب گوارا بیاورد. وقتی آن مرد انصاری آمد به رسول اللهص و دو همنشین وی نگاه کرد. سپس گفت: الحمد الله، امروز کسی مهمانانی بهتر از من ندارد، و با سرعت رفته و با ظرفی که از شاخه­ی خرما درست شده بود بازگشت، در آن [ظرف] غوره­ی خرما و خرما و رطب بود. او گفت: از این‌ها بخورید. سپس چاقویی در درست گرفت [تا گوسفندی سر ببرد]. رسول اللهص فرمود: از گوسفندان شیرده بر حذر باش، وی برای آن‌ها [گوسفندی] سر برید و آن‌ها از آن گوسفند و ظرف خرما خوردند. و وقتی خوردند و آشامیدند و سیر شدند رسول الله به ابوبکر و عمر فرمود: قسم به کسی که جان من در دست اوست! در روز قیامت از این نعمت سوال خواهد شد؛ گرسنگی شما را از خانه­هایتان خارج کرد و قبل از آنکه به [خانه­هایتان] برگردید به این نعمت رسیدید»[[423]](#footnote-423).

تبعیت از بهترین­ها:[[424]](#footnote-424)

انسس گفته است: ابو طلحهس در مدینه ثروتمندترین انصاری بود و از همه­ی اموالش بیرحاء نزد وی دوست­ داشتنی­­تر بود و در مقابل مسجد قرار داشت و رسول الله به آن داخل می­­شد و از آب پاک آن می­نوشید تا اینکه آیه­ی: ﴿لَن تَنَالُواْ ٱلۡبِرَّ حَتَّىٰ تُنفِقُواْ مِمَّا تُحِبُّونَۚ﴾ [آل‌عمران: ٩٢]. ترجمه: «هرگز به نیکی نمی­رسید مگر آنکه از آنچه دوست دارید انفاق کنید». نازل شد، ابوطلحه بسوی پیامبرص رفت و گفت: ‌ای رسول الله، الله در کتابش می­گوید: ﴿لَن تَنَالُواْ ٱلۡبِرَّ حَتَّىٰ تُنفِقُواْ مِمَّا تُحِبُّونَۚ﴾ [آل‌عمران: ٩٢]. و دوست داشتنی­ترین اموالم نزد من بیرحاء می­باشد، آن را صدقه­ای برای الله قرار می­دهم، باشد که نیکی و ذخیره­ای نزد الله شود؛ یا رسول الله هر طور که دوست داری آن را توزیع کن. رسول اللهص فرمود: آفرین! این مال پرمنفعتی می­باشد، شنیدم که چه می­گویی و این طور می­بینم که آن را بین نزدیکانت تقسیم کن. و ابوطلحه آن را بین نزدیکان و پسر عموهایش تقسیم کرد»[[425]](#footnote-425).

ابن عمرب گفت: «به این آیه برخورد کردم: ﴿لَن تَنَالُواْ ٱلۡبِرَّ حَتَّىٰ تُنفِقُواْ مِمَّا تُحِبُّونَۚ﴾ [آل‌عمران: ٩٢]. چیزهایی را که الله به من عطا کرده بود بیاد آوردم و چیزی دوست­داشتنی­تر از جاریۀ رومی، مرجانه نیافتم، و گفتم: این برای رضای خدا آزاد است و اگر من به چیزی برای خدا بر می­گشتم و آن را برای خدا قرار می­دادم، همانا او را به نکاح خود در می­آوردم تا نفعی به من برسد»[[426]](#footnote-426).

وقتی آن آیه نازل شد زید بن حارثهس گفت: «خداوندا! می­دانی هیچ مالی را بیشتر از این اسبم دوست ندارم. و نزد پیامبرص آمد و گفت: این برای راه الله. رسول اللهص فرمود: الله آن را از تو قبول کرد»[[427]](#footnote-427).

من دوست دارم که الله مرا بیامرزد:

عایشهل گفت: «وقتی الله بی­گناهی مرا اعلام نمود، ابوبکرس که [در قبل از این بهتان] به مسطح بن أُثاثة به علت قرابت و فقرش انفاق می­کرد، گفت: قسم به الله! بعد از آنچه مسطح در مورد عایشه گفت هرگز به او انفاق نمی‌کنم، بعد از آن الله نازل فرمود: ﴿وَلَا يَأۡتَلِ أُوْلُواْ ٱلۡفَضۡلِ مِنكُمۡ وَٱلسَّعَةِ أَن يُؤۡتُوٓاْ أُوْلِي ٱلۡقُرۡبَىٰ وَٱلۡمَسَٰكِينَ وَٱلۡمُهَٰجِرِينَ فِي سَبِيلِ ٱللَّهِۖ وَلۡيَعۡفُواْ وَلۡيَصۡفَحُوٓاْۗ أَلَا تُحِبُّونَ أَن يَغۡفِرَ ٱللَّهُ لَكُمۡۚ وَٱللَّهُ غَفُورٞ رَّحِيمٌ ٢٢﴾ [النور: ٢٢]. ترجمه: «و دارندگان و توانمندان نباید سوگند خورند بر آنکه به خویشاوندان و بینوایان و مهاجران در راه الله چیزی ندهند، و باید که ببخشند و درگذرند. آیا دوست نمی­دارید که الله شما را بیامرزد؟ و الله آمرزگار مهربان است»، و از پس آن ابوبکر گفت: بله و قسم به الله من دوست دارم که مورد آمرزش قرار گیرم. و انفاقی را که قبلاً انجام می­داد دوباره شروع کرد و گفت: قسم به الله دیگر آن را از وی دریغ نمی­کنم»[[428]](#footnote-428).

موضوع سوره:

ابن عباسب گفت: «عمرس مرا در بین بزرگان بدر حاضر می­کرد، و این­طور به نظر می­رسید که بعضی از آن‌ها در درونشان [از این کار] ناراحت بودند و گفتند: چرا او را در جمع ما حاضر می­کنی در حالی که نزد ما فرزندانی مثل او وجود دارد؟! عمر گفت: او به مانند شما علم آموخته است، روزی او را صدا کرده و در [جمع بزرگان] وی را داخل کرد، [ابن عباس گفت:] به نظرم رسید مرا فرا نخواند جز اینکه [علم مرا] به آن‌ها نشان دهد، [عمرس گفت:] درباره­ی این قول الله تعالی چه می­گوئید: ﴿إِذَا جَآءَ نَصۡرُ ٱللَّهِ وَٱلۡفَتۡحُ ١﴾ [النصر: ١]. ترجمه: «وقتی یاری الله و پیروزی آمد»، عده­ای گفتند: الله به ما امر کرده است تا وقتی ما را یاری کرد و گشایشی برای ما حاصل نمود او را حمد گفته و از او طلب آمرزش کنیم. و بعضی دیگر ساکت شده و چیزی نگفتند. و [عمر] به من گفت: ‌ای پسر عباس آیا اینگونه است؟ گفتم خیر. گفت: چه می­گوید؟ گفتم: این برای رسول اللهص می­باشد تا او را از آمدن اجلش آگاه کند، گفت: ﴿إِذَا جَآءَ نَصۡرُ ٱللَّهِ وَٱلۡفَتۡحُ ١﴾ [النصر: ١] و این علامت آمدن اجلش می­باشد، ﴿فَسَبِّحۡ بِحَمۡدِ رَبِّكَ وَٱسۡتَغۡفِرۡهُۚ إِنَّهُۥ كَانَ تَوَّابَۢا ٣﴾ [النصر: ٣]. ترجمه: «پس پروردگارت را تسبیح گو و حمد بگو و از او طلب آمرزش کن، همانا او بسیار توبه پذیر است». و عمر نیز گفت: بجز آنکه تو گفتی من آن را به معنای دیگری نمی­شناسم»[[429]](#footnote-429).

ارتباط بین آیات:

مثال اول: درباره­ی سوره­ی فاتحه، قرطبیص گفته است: «الله تعالی بعد از: ﴿ٱلۡحَمۡدُ لِلَّهِ رَبِّ ٱلۡعَٰلَمِينَ ٢﴾ [الفاتحة: ٢]. خود را به: ﴿ٱلرَّحۡمَٰنِ ٱلرَّحِيمِ ٣﴾ [الفاتحة: 3]. «بسیار رحمت کننده­ی دائماً رحمت کننده» وصف می­فرماید؛ زیرا خود را به ﴿رَبِّ ٱلۡعَٰلَمِينَ﴾ وصف نموده که بیانگر ایجاد خوف و خشیۀ می­باشد و آن را قرینه­ی ﴿ٱلرَّحۡمَٰنِ ٱلرَّحِيمِ ٣﴾ [الفاتحة: 3]. می‌کند که کامل بودن رغبت ایجاد کردن را می‌رساند؛ بدین وسیله صفاتی از وی که ترس ایجاد می‌کند و صفاتی که تشویق ایجاد می‌کند را کنار یکدیگر گذاشته تا کمکی باشد برای بهتر شدن اطاعت از وی و خودداری از [مسائل نهی شده]»[[430]](#footnote-430).

مثال دوم: در سوره بقره این قول – تعالی – وجود دارد: ﴿إِنَّ فِي خَلۡقِ ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلۡأَرۡضِ وَٱخۡتِلَٰفِ ٱلَّيۡلِ وَٱلنَّهَارِ وَٱلۡفُلۡكِ ٱلَّتِي تَجۡرِي فِي ٱلۡبَحۡرِ بِمَا يَنفَعُ ٱلنَّاسَ وَمَآ أَنزَلَ ٱللَّهُ مِنَ ٱلسَّمَآءِ مِن مَّآءٖ فَأَحۡيَا بِهِ ٱلۡأَرۡضَ بَعۡدَ مَوۡتِهَا وَبَثَّ فِيهَا مِن كُلِّ دَآبَّةٖ وَتَصۡرِيفِ ٱلرِّيَٰحِ وَٱلسَّحَابِ ٱلۡمُسَخَّرِ بَيۡنَ ٱلسَّمَآءِ وَٱلۡأَرۡضِ لَأٓيَٰتٖ لِّقَوۡمٖ يَعۡقِلُونَ ١٦٤ وَمِنَ ٱلنَّاسِ مَن يَتَّخِذُ مِن دُونِ ٱللَّهِ أَندَادٗا يُحِبُّونَهُمۡ كَحُبِّ ٱللَّهِۖ ﴾ [البقرة: ١٦٤-١٦٥]. ترجمه: «به راستی در آفرینش آسمان‌ها و زمین و [در پی یکدیگر] آمد و رفتِ شب و روز و کشتی‌ای که در دریا برای بهره­وری مردم روان است و در آنکه الله از آسمان آب باراند، آنگاه زمین را پس از پژمردنش با آن بخشید و در آن از هر جنبنده­ای پراکند و در گرداندن بادها و ابرِ مسخّر بین آسمان و زمین برای گروهی که خرد می­ورزند، نشانه‌هایی است \* و از مردمان کسانی هستند که به جای الله همتایانی را [برای او] بر می‌گیرند که آن‌ها را مانند دوست داشتن الله دوست دارند»، قرطبی/ در این باب گفته است: «الله – سبحانه و تعالی – در آنچه در این آیه بیان فرموده، دلیلی بر وحدانیت، قدرت و عظمت توانائی خودش می­باشد؛ و بیان می­فرماید: با وجود تمامی این آیات – که خداوند بر آن‌ها حاکم و چیره بر تمامی انسان‌هاست - افرادی برای الله شریک قرار می‌دهند»[[431]](#footnote-431).

و سعدی/ در این­باره گفته است: «آیا نیکوتر از ارتباط بین این آیه با [آیات] قبل از آن وجود دارد، الله تعالی وحدانیت خود را بیان و واضح کرده و با دلیلی قاطع و برهانی روشن بسوی علم الیقین سوق می­دهد، و هرگونه شکی را بر طرف می­گرداند، در این هنگام متذکر می­شود: با وجود این بیان کامل بعضی از مردم غیر الله را برای الله شریک می­گیرند»[[432]](#footnote-432).

توصیف الله با توجه به مقتضای آیه:

بعد از شنیدن این سخن الله تعالی: ﴿قَدۡ سَمِعَ ٱللَّهُ قَوۡلَ ٱلَّتِي تُجَٰدِلُكَ فِي زَوۡجِهَا وَتَشۡتَكِيٓ إِلَى ٱللَّهِ وَٱللَّهُ يَسۡمَعُ تَحَاوُرَكُمَآۚ إِنَّ ٱللَّهَ سَمِيعُۢ بَصِيرٌ ١﴾ [المجادلة: ١]. ترجمه: «به راستی الله سخنِ زنی را که درباره­­ی همسرش با تو گفتگو می­کرد و به الله شکایت می­برد، شنید و خداوند گفتگویتان را می­شنید. بی­گمان الله شنوای بیناست»، عایشهل گفت: ستایش برای الله است که وسعت شنیدنش به اندازه وسعت وجود صداها می­باشد، وقتی بحث بوجود آمد [و] رسول سخن گفت، من در قسمتی از خانه بودم که شنیدم [آن زن] چه می­گوید»[[433]](#footnote-433).

خداوند پر جلال و جبروت بر چه کسی غضب کرد که قسم خورد:

یک اعرابی[[434]](#footnote-434) این قول الله تعالی را شنید: ﴿فَوَرَبِّ ٱلسَّمَآءِ وَٱلۡأَرۡضِ إِنَّهُۥ لَحَقّٞ مِّثۡلَ مَآ أَنَّكُمۡ تَنطِقُونَ ٢٣﴾ [الذاريات: ٢٣]. ترجمه: «پس سوگند به پروردگار آسمان و زمین آن مانندِ همین که شما سخن می­گویید، حق است». و فریاد زد و گفت: پاک و منزه است الله! [اللهِ] پر جلال و جبروت بر چه کسی غضب کرد که قسم خورده است! آیا کلام او را تصدیق نمی­کنند؟![[435]](#footnote-435).

ترس از عقوبت:

عکرمة/ گفت: نزد ابن عباسب آمدم و او گریه می­کرد، مصحفی در خانه­اش در دو دست او بود و ترسیدم از اینکه نزدیک شوم، سپس در همین حالت به سر می‌بردم تا اینکه نزدیک شدم و نشستم و گفتم: ‌ای پسر عباس چه چیزی تو را به گریه انداخته است؟ الله مرا فدای تو گرداند! و گفت: آن کاغذها، چنانچه در سوره اعراف آمده است... و داستان اصحاب السبت (اهل شنبه) را بیان نمود... سپس ابن عباس قرائت نمود: ﴿فَلَمَّا نَسُواْ مَا ذُكِّرُواْ بِهِۦٓ أَنجَيۡنَا ٱلَّذِينَ يَنۡهَوۡنَ عَنِ ٱلسُّوٓءِ وَأَخَذۡنَا ٱلَّذِينَ ظَلَمُواْ بِعَذَابِۢ بَ‍ِٔيسِۢ بِمَا كَانُواْ يَفۡسُقُونَ ١٦٥﴾ [الأعراف: ١٦٥]. ترجمه: «پس چون آنچه را به آن پند یافته بودند، فراموش کردند، کسانی را که از بدی باز می­داشتند، نجات دادیم و ستمکاران را به [سزای] آنکه نافرمان بودند به عذابی سخت گرفتار ساختیم»، گفت: دیدم کسانی را که نهی می‌کردند، نجات یافتند و دیگران را ندیدم که نجات یابند، همان‌هایی که پند داده می­شدند اما نمی‌پذیرفتند، و ما چیزهای زیادی را می­بینیم که نزدمان ناپسندند ولی آن‌ها را انکار نمی­کنیم. گفتم: الله مرا فدای تو کند! آیا نمی­بینی که آن‌ها خود می­دانند کارشان ناپسند است ولی دست نمی­کشند و گفتند: ﴿لِمَ تَعِظُونَ قَوۡمًا ٱللَّهُ مُهۡلِكُهُمۡ﴾ [الأعراف: ١٦٤]. ترجمه: «چرا گروهی را که الله آنان را نابود کرد، اندرز می­دهید؟!» گفت: پس به من امر شد تا دو لباس کلفت و سخت پوشانده شوم[[436]](#footnote-436).

آیه‌‌ی مرا تا صبح بیدار نگهداشت:

ابن عباسب گفت: «امشب آیه­ای خواندم که مرا بی­خواب کرد،: ﴿أَيَوَدُّ أَحَدُكُمۡ أَن تَكُونَ لَهُۥ جَنَّةٞ مِّن نَّخِيلٖ وَأَعۡنَابٖ﴾ [البقرة: ٢٦٦]. «آیا کسی از شما دوست دارد که برای او نخلستان و باغ انگوری باشد؟!»، منظور از این آیه چیست؟ بعضی از حاضران گفتند: الله داناتر است، گفت: من خودم می­دانم الله داناتر است، بدین دلیل این سوال را مطرح کردم تا اگر نزد کسی از شما علمی در مورد این آیه وجود دارد و درباره­­ی آن چیزی شنیده است، از شنیده­ی خود مرا بهرمند سازد، همه ساکت شدند و اهمش مرا دید [و] گفت: ‌ای برادرزاده­ام خودت را کوچک نشمار. گفتم: منظور از آن عمل می­باشد. و مرا ترک کرده و قبول کرد و آیه را تفسیر نمود و گفت: ‌ای برادر زاده­ام درست گفتی، منظور از آن عمل می­باشد، انسان زمانی که سنش بالا می­رود و اهل و عیالش زیاد می‌شود، نیازش به بهشتی که برایش است بیشتر می­شود و انسان در روز قیامت بیشتر از هر وقتی به عملش نیاز دارد، درست گفتی­ای برادرزاده­ام»[[437]](#footnote-437).

و مطلب بن عبدالله/ گفت: «ابن زیبرب آیه­ای را خواند و در برابر آن تامل کرد و [آن آیه] او را تا صبح بیدار نگهداشت، از پس آن ابن عباسب را صدا کرد و گفت: من آیه­ای قرائت کردم که تا صبح مرا به خود مشغول کرد: ﴿وَمَا يُؤۡمِنُ أَكۡثَرُهُم بِٱللَّهِ إِلَّا وَهُم مُّشۡرِكُونَ ١٠٦﴾ [يوسف: ١٠٦]. ترجمه: «ایمان نمی­آورند بیشتر آن‌ها به الله بجز آنکه شرک می­ورزند»؛ ابن عباسب گفت: بی­خوابی به سرت نزند، منظور آن فقط مشرکین می­باشند. سپس قرائت نمود: ﴿وَلَئِن سَأَلۡتَهُم مَّنۡ خَلَقَ ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلۡأَرۡضَ لَيَقُولُنَّ ٱللَّهُۚ﴾ [لقمان: ٢٥]. ترجمه: «وقتی از آن‌ها سوال می­کنی چه کسی آسمانها و زمین را خلق کرده است به تحقیق خواهند گفت: الله»، و آن‌ها در این مورد مؤمن هستند ولی برای الله شریک می­آورند»[[438]](#footnote-438).

خاتمه:
مواردی برای قرائت مؤثر

اول: قاری قبل از قرائتش درجات تدبر در قرآن را برای خود یادآوری کند، که آیا نسبت به آیات تأمل و تفکر دارد؟ یا خشوع و تأثیر گرفتن؟ یا محاسبه­ی پرونده­­ی حساب و کتاب نفس؟ یا اسنباط حُکم‌ها و حکمت‌ها؟ اگر برای تدبرش بعضی از این امور را به یکجا جمع کند، ضرری به او نمی­رسد، و این امر مهم است که هوشیاری و یادآوری قلب را برای خود حاصل کند به همان شکل که از او قبول می­شود و همچنین چگونگی قبول شدن آن.

دوم: قاری عظمت قرآن را در نظر بیاورد همچنین جلال قدرت، بلندای منزلت و زیادی نعمت‌هایی که الله به علت قرائتش به وی عطا می‌کند و در نتیجه کلام الله را وسیله­ای برای خود گرداند تا ترس و خوف و امید را بیابد و به آن شادمان گردد؛ چه بسا که: به مقصود هدف از نزول آن برسد. پس باید به شکل ظاهری و باطنی خود را برای آن آماده کند.

سوم: وقتی از شر شیطان رانده شده به الله پناه می­برد، از الله برای ایمن شدن در برابر حیله­های شیطان، طلب کمک می­کند؛ همان که آن [ملعون] تمامی سعیش این است که قاری قرآن را از کارش باز دارد و او را به حالتی برگرداند که از قرآن نفع نبرد و او قلب قاری را مشغول می‌کند تا از نگریستن به معانی قرآن بازماند و یا اینکه مفهوم آن را طور دیگری برداشت کند، پس باید از حیله و شر و مکر وی به الله پناه ببرد تا با حفاظتی از طرف الله، محفاظت شود.

چهارم: وقتی قرآن تلاوت می‌کند آن را با درنگ انجام داده و بطوری شیوا آن را قرائت کند و کسی که به دنبال معنی قرآن باشد از قرائت سریع آن خودداری می‌کند وکوشش می‌کند تا معانی آن را به قلبش انتقال دهد، تا اینکه تأثیر پیدا کرده و خشوع یابد. و نباید کوشش او این باشد که چه وقت سوره را ختم می­کند؟ و راضی نشود تا در برابر راهنمائی­های آن توفق نکند و یا مقصود آن را نفهمد یا از تفسیر کلمات آن غافل بماند؟.

پنجم: از مسائلی که کمک می‌کند تا قاری راهنمایی­های آیات را بداند: نگریستن به موارد سیاق آیه (آیه­­ی قبلی مربوط به آن) و در نظر داشتن موضوع سوره یا مقطع و محل گواهی­ای که آیات را به تصویر می­کشد، و جستجو در حکمت ترتیب و وجه­ای که آیه را دنبال می‌کند و هدف مسائلی که حول آیه می­گذرد، و نگریستن به تمامی این مسائل همراه با تصور اثر هدفی که قاری برای خود بیان می‌کند و خصوصیات شنوندگان؛ زمانی تسبیح گوید و زمانی درخواست نماید و زمانی پناه ببرد.

ششم: از بزرگترین مسائلی که به قاری کمک می‌کند تا هدف آیات را در نظر بیاورد، وجوه تأثیر آن‌ها بر نفس و قلب وی می­باشد؛ شناخت عرصه­ی نزول آیات و چگونگی تلقین آیات توسط رسولص، و چگونگی قرار گرفتن آن در درون صحابه در زمانی که آن را می­­شنیدند.

هفتم: قاری خود را عادت دهد تا آنگونه که شایسته­ی وی است به راهنمایی­های آیات و اشارات آن بنگرد، مثلاً وقتی دید که آیه خطاب به انبیاء است بداند که مورد خطاب از لحاظ اولی وی نیز می‌باشد و وقتی تمجید الله بر انبیاء و صالحین را قرائت می‌کند بداند که منظور از آیه، خطاب به وی می­باشد و باید از هدف آن تأثیر گرفته و به مطلوب آیه اقتدا کند، و وقتی نکوهش الله بر اعمال نافرمانبرداران و ظالمین را قرائت می‌کند بداند که مخاطب آیه وی می­باشد و از هدف آن تاأثیر گرفته و از مطلوب آن برحذر باشد.

هشتم: وقتی از آیه­ای تأثیر گرفت با قلب از آن سود ببرد و به آن شادمان گردد و آن آیه را تکرار کرده و نگریستن به آن را اعاده نماید؛ از آن عبور نکرده تا وقتی که معانی آن را بر قلب خود حک کند و سینه­اش را توسط آن فراخ گرداند.

مهمترین مراجع

1. المعجم المفهرس لألفاظ القرآن الکريم از محمد فؤاد عبدالباقي، دار الحدیث.
2. الجامع لأحکام القرآن از محمد بن احمد القرطبي، تحقیق: احمد البردوني، مکتبة الرياض، چاپ دوم.
3. تفسیر القرآن العظیم، ابن کثیر، تحقیق دار القلم، دار القلم.
4. فتح القدیر، احمد بن علي شوکاني، مکتبة المعارف.
5. تیسیر الکریم الرحمن فی تفسیر کلام المنان، عبدالرحمن بن ناصر السعدي، تحقیق: عبدالرحمن اللویحق، مکتبة الرشد، چاپ دوم، 1421 ﻫ.
6. مقدمة في أصول التفسیر، شیخ الإسلام ابن تیمیة، تحقیق: عدنان زرزور، دار القرآن الکریم، چاپ دوم، 1399 ﻫ.
7. الإتقان في علوم القرآن، عبدالرحمن السیوطي، دار المعرفة.
8. البرهان في علوم القرآن، محمد بن عبدالله الزرکشي، تحقیق: مصطفی عبدالقادر عطا، دار الفکر، چاپ اول، 1408 ﻫ.
9. القواعد الحسان لتفسیر القرآن، عبدالرحمن بن ناصر السعدي، دار ابن الجوزي، چاپ اول، 1413 ﻫ.
10. التبیان في آداب حملة القرآن، یحیی بن شرف النووي، تحقیق: مجدي السید ابراهیم، مکتبة القرآن.
11. أخلاق حملة القرآن، محمد بن حسین الآجري، تحقیق: فؤاد احمد زمرلي، دار الکتاب العربي.
12. جامع الأصول، ابن کثیر، تحقیق: عبدالقادر الأرناؤوط، دار الفکر.
13. شرح السنة، البغوي، تحقیق، شعیب الأرناؤوط، المکتب الإسلامي.
14. فتح الباري، احمد بن علي حجر العسقلاني، تعلیق: ابن باز، إشراف الخطیب، ترقیم عیدالباقي، دار المعرفة.
15. مجموع فتاوی شیخ الإسلام، شیخ الإسلام ابن تیمیة، تحقیق: عبدالرحمن القاسم، الرئاسة لشؤون الحرمین.
16. زاد المعاد، ابن قیم الجوزیة، تحقیق: عبدالقادر و شعیب الأرناؤوط، مؤسسة الرسالة.
17. مدارج السالکین، ابن قیم الجوزیة، تحقیق: محمد حامد الفقي، دار المتاب العربي، 1392 ﻫ.
18. مفتاح دار السعادة، ابن قیم الجوزیة، سید ابراهیم و علي محمد، دار زمزم.
19. إغاثة اللهفان من مصاید الشیطان، ابن قیم الجوزیة، دار المعرفة.
20. الآداب الشرعیة، محمد بن مفلح، تحقیق: شعیب الأرناؤوط و القیام، مؤسسة الرسالة.
21. مختصر منهاج القاصدین، احمد بن عبدالرحمن المقدسي، تحقیق: شعیب و عبدالقادر الأرناؤوط، مکتبة دار البیان، 1398 ﻫ.
22. حیاة الصحابة، محمد یوسف الکاندهلوي، دار القلم.
1. - نگاه شود به کلام آجری، ص20، 109، و النووی، ص20. [↑](#footnote-ref-1)
2. - خشیه نوعی از ترس است که از ابهت و عظمت چیزی پدیدار می­شود. (مترجم) [↑](#footnote-ref-2)
3. - یادآوری = ذکر. (مترجم) [↑](#footnote-ref-3)
4. - صفت رحمان دلالت بر وسعت زیاد رحمت الله دارد. (مترجم) [↑](#footnote-ref-4)
5. - صفت رحیم دلالت بر وسعت و همچنین دائم بودن رحمت الله دارد. (مترجم) [↑](#footnote-ref-5)
6. - و مصداق آن این سخن الله تعالی می­باشد: ﴿ٱللَّهُ نَزَّلَ أَحۡسَنَ ٱلۡحَدِيثِ كِتَٰبٗا مُّتَشَٰبِهٗا مَّثَانِيَ تَقۡشَعِرُّ مِنۡهُ جُلُودُ ٱلَّذِينَ يَخۡشَوۡنَ رَبَّهُمۡ ثُمَّ تَلِينُ جُلُودُهُمۡ وَقُلُوبُهُمۡ إِلَىٰ ذِكۡرِ ٱللَّهِۚ﴾ [الزمر: ٢٣] ترجمه: «خداوند بهترین سخن را نازل کرده است. کتابی همگون [و] مشتملِ بر مکررات. پوست‌های آنان که از پروردگار می‌ترسند از [شنیدن] آن به لزره می­افتد. آنگاه پوست‌ها و قلب‌هایشان با یاد الله نرم می­شود». [↑](#footnote-ref-6)
7. - نگاه شود به: لسان العرب، 4/273؛ الفروق اللغویة از عسکری، ص 58؛ و کتاب تعریفات از جرجانی، ص 76؛ و جامع الأحکام القرآن از قرطبی، 5/290؛ و جامع البیان فی تأویل القرآن از طبری، 1/87، 5/180. [↑](#footnote-ref-7)
8. - نگاه شود به مفتاح دار السعادة، از ابن قیم، ص 216. [↑](#footnote-ref-8)
9. - تفسیر ابن کثیر، 1/501؛ و التبیان فی أقسام القرآن از ابن قیم، ص 145؛ تیسیر الکریم الرحمن از سعدی، ص 15، و سوره­ی غافر، تفسیر آیه 7، ص 733؛ و القواعد الحسان لتفسیر القرآن له: القاعدة(11)، ص 28. [↑](#footnote-ref-9)
10. - جامع البیان فی تأویل القرآن، 23/153. [↑](#footnote-ref-10)
11. - الجامع لأحکام القرآن، 19/38. [↑](#footnote-ref-11)
12. - مدارج السالکین، 1/444-449. [↑](#footnote-ref-12)
13. - نگاه شود به: مدارج السالکین، 1/451. [↑](#footnote-ref-13)
14. - از کلمه تفکر تا آخر برگرفته و خلاصه شده­ی مطالبی است از کتاب مفتاح دار السعادة از ابن قیم، ص 216. (در ترجمه کتاب سعی شده است تا از معادل فارسی این کلمات استفاده شود ولی در قسمت‌هائی از آن این کار غیر ممکن بود، از این حیث خوانندگان گرامی توصیه می‌شود که لفظ عربی این کلمات را نیز به خاطر بسپارند و بطور خاص کلمه اعتبار که در زبان عربی و در این کتاب به معنی فارسی آن یعنی مورد اعتماد بودن نمی‌باشد بلکه در معنی شرح داده شده در بالا استفاده شده است. و با توجه به مقتضای جمله معانی: عبرت گرفتن، تأمل کردن و بررسی کردن را دارا می‌باشد). (مترجم) [↑](#footnote-ref-14)
15. - فرقان: جداکننده حق از باطل(مترجم). [↑](#footnote-ref-15)
16. - فتح القدیر از شوکانی، 4/430. [↑](#footnote-ref-16)
17. - أخلاق حملة القرآن، ص 15، 16، 17. [↑](#footnote-ref-17)
18. - به روایت بخاری، 4981؛ و مسلم 152. [↑](#footnote-ref-18)
19. - با این لفظ بروایت بخاری 4884، 7560؛ و مسلم 797؛ ابو داود830؛ ترمذی 2869؛ و نسائی 8/124. [↑](#footnote-ref-19)
20. - القواعد الحسان، ص 145. [↑](#footnote-ref-20)
21. - مقدمة فی أصول التفسیر، ص 2. [↑](#footnote-ref-21)
22. - الجامع لأحکام القرآن، 16/250. [↑](#footnote-ref-22)
23. - مسلم 1858؛ بخاری، 6/238؛ ابو داود 1467. [↑](#footnote-ref-23)
24. - ابن ماجه ص 7؛ نگاه شود به حیاة الصحابة، 3/176. [↑](#footnote-ref-24)
25. - أخلاق حملة القرآن، ص 40. [↑](#footnote-ref-25)
26. - أخلاق حملة القرآن، ص 18. [↑](#footnote-ref-26)
27. - الأذکار، ص 90؛ و التبیان، ص 60. [↑](#footnote-ref-27)
28. - نگاه شود به: الجامع لأحکام القرآن، 15/250. [↑](#footnote-ref-28)
29. - توبه و بازگشت معنی کرده­اند. (مترجم) [↑](#footnote-ref-29)
30. - مفتاح دار السعادة، ص 221. [↑](#footnote-ref-30)
31. - مدارج السالکین، 1/451 – 453. [↑](#footnote-ref-31)
32. - به روایت أحمد 1/391؛ ابو یعلی 1/156؛ و طبرانی در الکبیر 3/174؛ ابن حبان 2372؛ حاکم 1/509؛ و ابن سنی 335 و همچنین 343 از روایت ابو موسی اشعریس؛ ابن حجر در تخریج الأذکار آن را حسن دانسته؛ و ابو الفضل بغدادی گفته است: حدیث حسن با اسناد عالی می­باشد؛ نگاه شود به کتاب (الأذکار) تعلیق محقق، ص 104؛ شیخ الإسلام آن را در الکلم الطیب، 123 آورده است؛ و ابن قیم در شفاء العلیل (274) آن را صحیح دانسته است، و آلبانی در الصحیحة 199 آن را صحیح دانسته است؛ و صحیح الکلم الطیب، ص 102. [↑](#footnote-ref-32)
33. - فن الترتیل، ص 9، از عبد الله صباغ. [↑](#footnote-ref-33)
34. - التبیان، ص 61. [↑](#footnote-ref-34)
35. - تفسیر السعدی، 12. [↑](#footnote-ref-35)
36. - نگاه شود به: فتح القدیر، 3/264. [↑](#footnote-ref-36)
37. - الجامع لأحکام القرآن، 7/366. [↑](#footnote-ref-37)
38. - خشیة به معنی ترس خاصی است که ناشی از ابهت و عظمت چیزی می‌باشد. (مترجم) [↑](#footnote-ref-38)
39. - الجامع لأحکام القرآن، 18/44. [↑](#footnote-ref-39)
40. - الأضواء، 7/428. [↑](#footnote-ref-40)
41. - نگاه شود به: تفسیر ابن کثیر، 6/108. [↑](#footnote-ref-41)
42. - الجامع لأحکام القرآن، 5/290. [↑](#footnote-ref-42)
43. - بخاری 7562؛ مسلم 1063 و در روایت حذیفهس آمده است: «و قلب‌هایشان عجز و ناتوانی را حس نمی­کند». [↑](#footnote-ref-43)
44. - نگاه شود به: الاعتصام از شاطبی، 2/226. [↑](#footnote-ref-44)
45. - البرهان از زرکشی، 1/538. [↑](#footnote-ref-45)
46. - فتح الباری، 12/293. [↑](#footnote-ref-46)
47. - طبرانی در الأوسط 1/165؛ و هیثمی رجال آن را صحیح دانسته است 1/165؛ نگاه شود به حیاة الصحابة، 3/175. [↑](#footnote-ref-47)
48. - البغوی در تفسیرش، 4/407؛ بیهقی در شعب الإیمان، 1/344؛ و آجری ص 19؛ و از وی در الاتقان، 1/140 و به شکل مرفوع از ابن عباس و علیش با اسناد واهی آمده است. [↑](#footnote-ref-48)
49. - کتاب البدع و الحوادث، ص 101. [↑](#footnote-ref-49)
50. - نگاه نگاه شود به: بدع القراء اء شیخ بکر ابو زید، ص 15؛ و همچنین بدع القراء از محمد موسی، ص 21؛ و اصلاح المساجد از قاسمی، 127؛ و نگاه شود به معجم البدع، ص 519(القرآن). [↑](#footnote-ref-50)
51. - کتاب الحوادث و البدع، ص 69-101، از معجم البدع، ص 529. [↑](#footnote-ref-51)
52. - مسلم، 2/37، شماره 55. [↑](#footnote-ref-52)
53. - التبیان فی آداب حملة القرآن، ص 113؛ و به همین ترتیب در المجموع، 2/170. [↑](#footnote-ref-53)
54. - صیانة صحیح مسلم، ص 223، نقلی از تعلیق محقق جامع العلوم و الحکم، 1/222. [↑](#footnote-ref-54)
55. - جامع العلوم و الحکم، 1/221؛ و به همین معنی در معارج القبول، 2/78. [↑](#footnote-ref-55)
56. - مسلم 2699؛ ترمذی 2646؛ ابو داود 3643؛ ابن ماجه 225؛ احمد 2/252، 407؛ و ابن حبان 84. [↑](#footnote-ref-56)
57. - مفتاح دار السعادة، ص 215. [↑](#footnote-ref-57)
58. - مدارج السالکین، 1/451، همراه تصرف. [↑](#footnote-ref-58)
59. - فتح القدیر، 4/430. [↑](#footnote-ref-59)
60. - أحمد 1476؛ بخاری 7527؛ مسلم 792؛ ابو داود 1470؛ ابن ماجه 1337. [↑](#footnote-ref-60)
61. - السلسلة الصحیحة شیخ آلبانی 4/111 شماره 1583، و صحیح الجامع شماره 194، 1/100؛ و صفة الصلاة ص 125. و روایات دیگری آمده است ص 115، هامش (4). [↑](#footnote-ref-61)
62. - فضایل القرآن، ص 125. [↑](#footnote-ref-62)
63. - الجامع لأحکام القرآن 15/192. [↑](#footnote-ref-63)
64. - الإتقان فی علوم القرآن 1/140. [↑](#footnote-ref-64)
65. - التبیان، ص 65. [↑](#footnote-ref-65)
66. - الفتح 9/92. [↑](#footnote-ref-66)
67. - شرح النووی علی مسلم 6/80. [↑](#footnote-ref-67)
68. - ابو داود 1304؛ و آلبانی آن را حسن دانسته است. [↑](#footnote-ref-68)
69. - فتح الباری 9/45. [↑](#footnote-ref-69)
70. - مسلم 747. [↑](#footnote-ref-70)
71. - احمد؛ و بیهقی در شعب الإیمان؛ هیثمی گفته است اسناد آن حسن می­باشد، فیض القدیر، 4/252؛ و آلبانی آن را صحیح دانسته است، صحیح الجامع 1776، و تخریج المشکاة 1963؛ و نگاه شود به: رهبان اللیل، 1/169. [↑](#footnote-ref-71)
72. - کرام به معنی بزرگواران و بزرگمنشان می‌باشد و السفره به معنی نویسندگان و به مفهوم حاملان و مبلغان می‌‌باشد که بعضی مفسرین آن را به ملائکه نسبت داده‌اند و بعضی به رسولان الله. (مترجم) [↑](#footnote-ref-72)
73. - بخاری 4937؛ مسلم 798؛ ابو داود 1454؛ ترمذی 2904؛ ابن ماجه 3779. [↑](#footnote-ref-73)
74. - تحقیق: روشی او خواندن قرآن است که هنگام تعلیم از آن استفاده می­شود و به کوشش بستن زبان برای تلاوت سالم می­باشد. و گفته شده است جایز نمی­باشد بجز در زبان تعلیم. نگاه شود به: بغیة المرید از حرازی ص 79. [↑](#footnote-ref-74)
75. - الإتقان، 1/132. [↑](#footnote-ref-75)
76. - احمد 3/50؛ ترمذی 242؛ ابو داود 775؛ ابن ماجه 804؛ نسائی 2/132؛ دارمی 1/282؛ دارالقطنی 201؛ بیهقی 2/34؛ و در مورد آن ترمذی گفته است: مشهورترین حدیث در باب می‌باشد. و آلبانی آن را در صحیح الترمذی 201 صحیح دانسته است. [↑](#footnote-ref-76)
77. - ترجمه: به الله شنوای دانا از شر شیطان رانده شده و از انواع وسوسه­های آن پناه می­برم. [↑](#footnote-ref-77)
78. - بطور تفصیلی نگاه شود به إغاثة اللهفان من مصاید الشیطان، 1/109 از ابن قیم. [↑](#footnote-ref-78)
79. - فتح القدیر، 2/280. [↑](#footnote-ref-79)
80. - به همین لفظ بخاری 7527. [↑](#footnote-ref-80)
81. - نسائی 1013؛ مختصر قیام اللیل 132؛ و شیخ آلبانی در صحیح نسائی آن را حسن دانسته است. [↑](#footnote-ref-81)
82. - مختصر قیام اللیل از مروزی 133. [↑](#footnote-ref-82)
83. - ابو داود 1329؛ و النووی آن را در المجموع 3/391 صحیح دانسته است؛ و حاکم و ذهبی آن را تائید کرده است و آلبانی در صفة الصلاة النبیص ص 109. [↑](#footnote-ref-83)
84. - بخاری 4232؛ و مسلم 2499. [↑](#footnote-ref-84)
85. - ترمذی 2119 و گفته است حدیث حسن غریب است و آلبانی در صحیح الترمذی آن را صحیح دانسته است؛ ابو داود 1333؛ و نسائی 5/80؛ أحمد 5/151، 158 و بیهقی در الکبری، 3/13. [↑](#footnote-ref-85)
86. - الجامع لأحکام القرآن، 1/11. [↑](#footnote-ref-86)
87. - أحمد 2/67، با لفظ «نمازگزار با پروردگارﻷ خود مناجات می‌کند پس هر کس به آنچه که به مناجات مشغول است توجه کند و بعضی از شما بر بعضی دیگر با قرائت خود صدای خود را بلند نکند»، و ابو داود آن را در ابواب قیام اللیل، باب: رفع اصوت بالقراءة فی الصلاة اللیل شماره 315، آورده است. [↑](#footnote-ref-87)
88. - البرهان از زرکشی 1/547. [↑](#footnote-ref-88)
89. - التبیان ص 76. [↑](#footnote-ref-89)
90. - التبیان ص 82؛ و الأذکار ص 91؛ و مثل آن در المجموع 2/167. [↑](#footnote-ref-90)
91. - الفتاوی 13/405-414 و ذکر می‌کند اولین کسی که یک دهم‌ها و یک پنجم‌ها را درست کرد حجاج یوسف بود. و نگاه شود به: کتاب الحوادث و البدع ص 103. [↑](#footnote-ref-91)
92. - الفتاوی، 13/412. [↑](#footnote-ref-92)
93. - مسلم 787؛ ابوداود 1311؛ بیهقی 3/16، و راوی اول آن ابوهریرهس بوده است. [↑](#footnote-ref-93)
94. - الأذکار ص 85. [↑](#footnote-ref-94)
95. - الفتح 9/89. [↑](#footnote-ref-95)
96. - الإتقان 1/140. [↑](#footnote-ref-96)
97. - الإتقان 1/149. [↑](#footnote-ref-97)
98. - النشر از ابن جزری 1/297. [↑](#footnote-ref-98)
99. - أخلاق حملة القرآن ص 17. [↑](#footnote-ref-99)
100. - اقتضاء الصراط المستقیم، ص 384، چاپ دوم، السنة المحمدیة. [↑](#footnote-ref-100)
101. - مدارج السالکین 1/484. [↑](#footnote-ref-101)
102. - الجامع لأحکام القرآن، 12/344. [↑](#footnote-ref-102)
103. - التبیان ص 71؛ و مثالش در الأذکار ص 91؛ و نگاه شود به: الإتقان 1/242 حقیقتا سخن ابن عبدالسلام را در مورد علت برتری قرائت قرآن از حفظ را بیان کرده است: (چون در قرائت از حفظ نسبت به قرائت قرآن از روی خود قرآن (مصحف) تدبر بیشتری وجود دارد). برای توضیح بیشتر نگاه شود به: فتح الباری، باب القراءة عن ظهر القلب، 9/78. [↑](#footnote-ref-103)
104. - الفتاوی 23/63. [↑](#footnote-ref-104)
105. - الأذکار ص 91؛ و در التبیان با توضیح بیشتر، ص 76؛ و به همان ترتیب در المجموع 2/166. [↑](#footnote-ref-105)
106. - الفتاوی، 23/56-63، و شواهدی/ برای آنچه بیان داشته است در نظر گرفته است. [↑](#footnote-ref-106)
107. - الفتاوی، 23/55. [↑](#footnote-ref-107)
108. - موطأ مالک 1/201. [↑](#footnote-ref-108)
109. - الجواب الصحیح من أحکام صلاة اللیل والتراویح ص 12. [↑](#footnote-ref-109)
110. - مرجع قبلی ص 14. برای توضیحات بیشتر می­توان نگاه کرد به فقرة (مدة ختم القرآن) ص 119. [↑](#footnote-ref-110)
111. - برخلاف تصور بعضی از فارسی زبانان هوای نفس با هوس نفس فرق می‌کند و در واقع هوای نفس قسمتی از نفس است که تهی بوده و فاقد فهم و آگاهی می­باشد و اگر بگوئیم: فلانی از روی هوای نفس حرف می­زند مانند این است که بگوئیم: فلانی حرفش از رو هوا است یا فلانی حرفش ارزشی ندارد. (مترجم). [↑](#footnote-ref-111)
112. - مختصر منهاج القاصدین 67 – 68. [↑](#footnote-ref-112)
113. - البرهان فی علوم القرآن 2/197. [↑](#footnote-ref-113)
114. - از القصیدة النونیة از ابن قیم در فصل شنیدن اهل بهشت، نگاه شود به دو قصیده­ی النونیة و المیمیة ص 224. [↑](#footnote-ref-114)
115. - نگاه شود به: مدارج السالکین 1/422؛ آنجا که ابن قیم/ بیان می­دارد حالتی بین قلب مرده و قلبی که مستعد است، می­باشد. [↑](#footnote-ref-115)
116. - مختصر قیام اللیل از مروزی ص 150؛ عبدالله بن مسعودس نیز در این مورد بیانی داشته است، نگاه شود به: ص 24، و همچنین آجری/، نگاه شود به: ص 18، ص 102. [↑](#footnote-ref-116)
117. - مدارج السالکین 1/442. [↑](#footnote-ref-117)
118. - کتاب الفوائد ص 1. [↑](#footnote-ref-118)
119. - نگاه شود به شاهدهای آن: ص 125. [↑](#footnote-ref-119)
120. - جهت شناخت کسی که نسبت به او احساس ترس می­شود و احتمال مردن در او وجود دارد و احکام مربوط به آن؛ نگاه شود به: الآداب الشرعیة از ابن مفلح 2/305؛ و الجامع لأحکام القرآن از قرطبی: 7/366. [↑](#footnote-ref-120)
121. - در این مورد اینگونه روایت شده است: عبدالله بن الرواحةس به گریه کرد و زن او نیز به گریه افتاد، او به زنش گفت: چه چیزی تو را به گریه انداخته است، گفت: همان چیزی که تو را به گریه انداخت مرا به گریه انداخت، عبدالله گفت: من از این گریه­ام گرفت که [روزی] به آتش جهنم خواهم افتاد؛ و نمی­دانم از آن نجات پیدا می‌کنم یا خیر؟، مختصر قیام اللیل، 144. [↑](#footnote-ref-121)
122. - با تصرف از کتاب فوائد ص 198؛ و برای انواع گریه نگاه شود به: زاد المعاد 1/184. [↑](#footnote-ref-122)
123. - ذیل طبقات الحنابلة از ابن رجب/، 3/273. [↑](#footnote-ref-123)
124. - التبیان فی أقسام القرآن ص 144، فصل 60. [↑](#footnote-ref-124)
125. - الموافقات 3/805. [↑](#footnote-ref-125)
126. - / آن را در تفسیرش آورده 7/447، مقاله­ای که أحمد الصاوی در حاشیه­ی جلالین آورده است و وی/ نطق کوتاهی در بیان بطلان کلامش برای آنچه شفاء می­دهد و کافی است، دارد. [↑](#footnote-ref-126)
127. - أضواء البیان 7/430، 437. [↑](#footnote-ref-127)
128. - إرشاد النقاد إلی تیسیر الاجتهاد ص 36، ضمن مجموعة الرسائل منیریة، جز اول با تصرف و آسان شده. [↑](#footnote-ref-128)
129. - لطائف المعارف ص 202. [↑](#footnote-ref-129)
130. - نگاه شود به تخریج الحدیث ص 123، و بسط المسألة فی فقرة (مدة ختم القرآن)، ص 121. [↑](#footnote-ref-130)
131. - مرجع قبل. [↑](#footnote-ref-131)
132. - الجواب الصحيح من أحکام صلاة الليل والتراويح ص 27. [↑](#footnote-ref-132)
133. - تلبیس ابلیس ص 110. [↑](#footnote-ref-133)
134. - تلبیس ابلیس ص 138. [↑](#footnote-ref-134)
135. - مختصر منهاج القاصدین ص 67-68. [↑](#footnote-ref-135)
136. - أخلاق حملة القرآن ص 44، باب أخلاق من قرأ القرآن لایرید به اللهﻷ، با تصرف و آسان­ کردن. [↑](#footnote-ref-136)
137. - الرسالة ص 19. [↑](#footnote-ref-137)
138. - الفتاوی 23/54. [↑](#footnote-ref-138)
139. - تلبیس إبلیس ص 109. [↑](#footnote-ref-139)
140. - مدارج السالکین 1/343. [↑](#footnote-ref-140)
141. - تحفة الطالب و الجليس از شیخ عبداللطیف آل شیخ ص 59، نقل آن در مجله البیان شماره 162 ص 13. [↑](#footnote-ref-141)
142. - موعظة المتقین من احیاء علوم الدین قاسمی، کتاب آداب تلاوة القرآن ص 84 چاپ دارالفکر، بیروت. [↑](#footnote-ref-142)
143. - الظلال ج5، ص 2836. [↑](#footnote-ref-143)
144. - شیخ شنقیطی/ آن را در تفسیرش آورده: أضواء البیان 4/43، و/ مبهمات زیادی که در قرآن ذکر آن‌ها آمده است را بیان می­دارد، سپس در مورد آن‌ها می­گوید: «فایده­ای در جستجو کردن درباره­ی آن‌ها وجود ندارد و دلیلی هم برای تحقیق کردن در مورد آن‌ها وجود ندارد». [↑](#footnote-ref-144)
145. - به لفظ ترمذی 2972 و گفته است: حدیث حسن صحیح است؛ ابو داود 2512؛ حاکم به شرط شیخین. و ذهبی با موافقت داشته 2/275؛ طیالسی 599؛ طبرانی در الکبیر 4060؛ و بیهقی 8/99؛ و ابن حجر گفته است: ابن خزیمة و ابن حبان و حاکم آن را صحیح دانسته­اند، نگاه شود به: العجاب فی البیان الأسباب، 1/480؛ و محقق زاد المعاد گفته است 3/88، اسناد آن صحیح می­باشد. [↑](#footnote-ref-145)
146. - ابو داود 4338؛ و ترمذی 3057، و گفته است حدیث حسن صحیح می­باشد؛ ابن ماجه 4005؛ و أحمد 1/2، 5، 7، 9؛ و ابن حبان 1837 و آن را صحیح دانسته است، و نووی در ریاض الصالحین 106 باب امر به معروف. [↑](#footnote-ref-146)
147. - بیهقی در السنن الکبری 10/116 با همین لفظ؛ ترمذی 3095 و در نزد او آمده است که وی گفت: چگونه است که آن‌ها را عبادت نمی­کردند، وقتی آن‌ها چیزی را حلال می­کردند آن را حلال دانسته و وقتی آن‌ها چیزی را حرام می­کردند آن را حرام می­دانستند؛ به روایت ابن جریر، 16631؛ و طبری به روایت حذیفةس 16634، در جامع بیان العلم و فضله از ابن البر، روایت صحیح موقوفی است از حذیفة س، 2/997. [↑](#footnote-ref-147)
148. - هیچ پوشیده نیست که این کار بدعت بوده و نه از پیامبرص این کار سر زده است و نه از صحابه آن‌حضرتش. [↑](#footnote-ref-148)
149. - برای دانستن معنی این کلمات می‌توانید به بخش آماده سازی رجوع فرمائید. [↑](#footnote-ref-149)
150. - مفتاح دار السعادة**،** ص 217. [↑](#footnote-ref-150)
151. - منتخباتی از مفتاح دار السعادة ابن قیم/ ص 215 – 220، و مثال‌هایی برای این موارد را بیان می‌دارد. [↑](#footnote-ref-151)
152. - الزهد از ابن مبارک ص 96. [↑](#footnote-ref-152)
153. - نگاه شود به مدارج السالکین، 1/521. [↑](#footnote-ref-153)
154. - الجامع لأحکام القرآن، 1/375، و قرطبی گفته است: «وقتی قلب آرامش می­یابد خشوع ظاهر آشکار می­شود». [↑](#footnote-ref-154)
155. - الجامع لأحکام القرآن، 15/250. [↑](#footnote-ref-155)
156. - ابن مفلح از شیخ الإسلام در الآداب الشرعیة آن را ذکر می­کند، 2/304. [↑](#footnote-ref-156)
157. - بخاری 4582؛ مسلم 800؛ الترمذی 3027، 3028؛ ابو داود 3668. [↑](#footnote-ref-157)
158. - «موقف» مکانی است که مردگان از قبرها خارج می­شوند و در آنجا انتظار می­کشند. [↑](#footnote-ref-158)
159. - الفتح 9/99. [↑](#footnote-ref-159)
160. - الفتح 9/99. [↑](#footnote-ref-160)
161. - ترمذی 3297، و گفته است حدیث، حسن غریب می­باشد؛ ابن ابی شیبة 10/553؛ حاکم 2/476، و گفته است: به شرط بخاری. و ذهبی با آن موافقت کرده است و در روایت نزد ابن سعد از قتادة از پیامبرص: «[سوره] هود و برادارنش مرا پیر کرده­اند» آن را روایت کرده­اند: طبرانی 17/26؛ آلبانی با سند صحیح در السلسلة الصحیحة، 995؛ و در صحیح الجامع شماره 3720، 3723، و با لفظ «هود و برادرانش قبل از پیری­ام مرا پیر کرده­اند» شماره 3721، و به لفظ «هود و برادرانش از قسمت المفصل [از سوره الحجرات تا آخر قرآن] مرا پیر کرده­اند»] شماره 3722. [↑](#footnote-ref-161)
162. - الجامع لأحکام القرآن، 9/2. [↑](#footnote-ref-162)
163. - زاد المعاد 1/183. [↑](#footnote-ref-163)
164. - الجامع لأحکام القرآن 15/149؛ البغوی 7/238. [↑](#footnote-ref-164)
165. - بخاری 3905؛ بیهقی در الدلائل: 2/471؛ أحمد 6/346؛ ابن سعد در الطبقات 8/250؛ طبری در تاریخش 2/375؛ نقلی از (صحیح السیرة النبویة ابراهیم العلی ص 91. [↑](#footnote-ref-165)
166. - مسلم 418؛ و به همین نحو از ترمذی 3672. [↑](#footnote-ref-166)
167. - ابو نعیم در الحلیة و فی الکنز 1/224، از حیاة الصحابة 3/173. [↑](#footnote-ref-167)
168. - نزهة الفضلاء تهذیب سیر أعلام النبلاء، 2/661. [↑](#footnote-ref-168)
169. - تعظیم قدر الصلاة 1/199، و محقق آن الفریوائی گفته است: رجال آن از ثقات بوده و اسنادش صحیح می­باشد. [↑](#footnote-ref-169)
170. - التحفة العراقیة از شیخ الإسلام ص 59. [↑](#footnote-ref-170)
171. - الإحیاء 1/278، نقلی از التبیان فی آداب حملة القرآن ص 64 – با تصرف-؛ نگاه شود به الإتقان 1/141، و عزاه إلی المجموع. [↑](#footnote-ref-171)
172. - امام أحمد آن را در الزهد آورده است 2/300؛ و نگاه شود به: جامع البیان العلم ص 701 شماره 1253 و محقق آن گفته است: مشکلی در اسناد آن وجود ندارد. [↑](#footnote-ref-172)
173. - مسلم 2722؛ أحمد 4/371 از زید بن أرقم. [↑](#footnote-ref-173)
174. - الآداب الشرعیة 2/304. [↑](#footnote-ref-174)
175. - الترمذی 2653، و گفته است حدیث حسنٌ غریب است؛ دارمی 294؛ طحاوی 1/124؛ حاکم 1/99؛ برای آن شواهدی نزد ابن ماجه است4048؛ أحمد 4/218؛ نسائی، ک/ 27، ب/ 41؛ ابن حبان 115؛ منذری در الترغیب و الترهیب اسناد آن را حسن دانسته است، و هیثمی در المجمع، نگاه شود به: تخریج العودة فی کتابه (صفة الغرباء)، ص 98 و گفته است: و الحدیث بطرقه حسن. نگاه شود به تخریج الارناؤوط (جامع الأصول)، 8/36. [↑](#footnote-ref-175)
176. - الجامع لأحکام القرآن 15/249. [↑](#footnote-ref-176)
177. - مدارج السالکین ص 1/521. [↑](#footnote-ref-177)
178. - تفسیر طبری 1/566. [↑](#footnote-ref-178)
179. - شبیه آن را قتادة/ نیز گفته است، نگاه شود به: تفصیل الروایات در تفسیر الطبری 1/566. [↑](#footnote-ref-179)
180. - الطبری 1/568؛ الزهد از ابن مبارک 273. [↑](#footnote-ref-180)
181. - الظلال ج5 ص 2836. [↑](#footnote-ref-181)
182. - اقتباس با تصرف از کتاب دراسات قرآنیة از استاد محمد قطب، فصل: کیف تقرأ القرآن ص 487. [↑](#footnote-ref-182)
183. - الجامع لأحکام القرآن 11/176. [↑](#footnote-ref-183)
184. - مسلم 805؛ ترمذی 2886. [↑](#footnote-ref-184)
185. - الجامع لأحکام القرآن 1/2. [↑](#footnote-ref-185)
186. - بخاری 3756. [↑](#footnote-ref-186)
187. - الفتح 1/170. [↑](#footnote-ref-187)
188. - الجامع لأحکام القرآن 7/364. [↑](#footnote-ref-188)
189. - الفوائد ص 156. [↑](#footnote-ref-189)
190. - جامع البیان العلم، ص 708، رقم 1281. [↑](#footnote-ref-190)
191. - مدارج السالکین، 1/451؛ و به مانند آن در تلبیس ابلیس از ابن جوزی ص 109 آمده است، و از فضیل عیاض نیز نقل شده است، نگاه شود به: اقتضاء العلم و العمل، ص 76. [↑](#footnote-ref-191)
192. - أخلاق حملة القرآن از آجری ص 50، و الزهد از ابن مبارک ص 274؛ و کتاب البدع و الحوادث 99؛ و ابن نصر در قیام اللیل ص 72؛ و فریابی در فضائل القرآن شماره 177. [↑](#footnote-ref-192)
193. - أخلاق حملة القرآن از آجری 20، و الزهد از ابن مبارک ص 13. [↑](#footnote-ref-193)
194. - التبیان النووی ص 42. [↑](#footnote-ref-194)
195. - مسلم 223؛ أحمد 5/342، 343؛ دارمی 1/167؛ ترمذی 3517؛ ابن ماجه 280؛ بیهقی 1/42؛ ابن حبان 844. [↑](#footnote-ref-195)
196. - الجامع لأحکام القرآن، 1/2. [↑](#footnote-ref-196)
197. - الجامع لأحکام القرآن، 1/39، نسبت داده شده است به کتاب أبی عمرو الدانی (البیان)، و طبری 1/60، 82. [↑](#footnote-ref-197)
198. - معالم فی الطریق 14، 15. [↑](#footnote-ref-198)
199. - مفتاح الدار السعادة ص 215. [↑](#footnote-ref-199)
200. - کتاب البدع و الحوادث ص 101. [↑](#footnote-ref-200)
201. - عبدالله أحمد در زوائد الزهد 2/65؛ و از او ابو نعیم در الحلیة 1/213، و اول آن را دارمی در سننش (1/82)، و جامع بیان العلم 1021، 1204، و خطیب بغدادی در اقتضاء العلم العمل، و در کتاب جمل مفیدة حول العمل بالعلم، و نگاه شود به: حیاة الصحابة 3/243. [↑](#footnote-ref-201)
202. - أخلاق حملة القرآن ص 40. [↑](#footnote-ref-202)
203. - الآداب الشرعیة 2/301 – 310. [↑](#footnote-ref-203)
204. - الزهد از ابن مبارک 103. [↑](#footnote-ref-204)
205. - تفسیر القرآن العظیم 1/8. [↑](#footnote-ref-205)
206. - مدارج السالکین، 1/441- 443. [↑](#footnote-ref-206)
207. - الإتقان 2/234. [↑](#footnote-ref-207)
208. - نگاه شود به: 2/221. [↑](#footnote-ref-208)
209. - برای بیان راه تفسیر نگاه شود به: مقدمة فی أصول التفسیر از شیخ الإسلام و آن در الفتاوی 13/363 آمده است؛ تفسیر طبری 1/73، 92؛ التبیان از نووی ص 115؛ البرهان از زرکشی 2/164؛ الإتقان از سیوطی 2/309، و مقدمة تفسیر ابن کثیر ص 13؛ و جامع الأصول 2/4. [↑](#footnote-ref-209)
210. - الموافقات: 3/849. [↑](#footnote-ref-210)
211. - الإتقان 2/231. [↑](#footnote-ref-211)
212. - مفتاح دار السعادة ص 215. [↑](#footnote-ref-212)
213. - التبیان در أقسام القرآن ص 145. [↑](#footnote-ref-213)
214. - دلالت لفظ نزد اصولیین به سه دسته تقسیم می­شود: دلالت مطابقت، دلالت تضمن و دلالت التزام و بحث کنایه در علم بلاغت مطرح می­شود، بر دلالت التزامی استوار گردیده، نگاه شود به: اتحاف ذوی البصائر بشرح روضة الناظر، 1/213، از نملة و الإتقان از سیوطی 2/61، نوع پنجاه و چهارم: (فی کنایته و تعریضه)؛ و مقدمة (أحکام من القرآن الکریم از ابن عثیمین/. [↑](#footnote-ref-214)
215. - تیسیر الکریم الرحمن ص 15، و بیان را در مسألة الحذف المیدانی به تفصیل بیان داشته است در کتاب (قواعد التدبر) در قاعده دهم (حول البحث عن المحاذیف الإیجاز) ص 69، و واگذار کرده است به کتاب العز بن عبدالسلام: (الإشارة إلی الإیجاز فی بعض أنواع المجاز)، باب اول. [↑](#footnote-ref-215)
216. - به این مسأله ابن قیم/ مشهور است و در بسیاری از کتب خود به آن اشاره دارد، از آن‌ها (التبیان فی أقسام القرآن) و (بدائع التفسیر) و (مفتاح الدار السعادة) و (طریق الهجرتین) و (مدارج السالکین) و ایشان در علم اصول سرآمد بوده و به همین سبب نظرشان در این باب به صحت نزدیکتر است و اگر قصوری داشته باشد تنها به مثابه مجتهد مأجور خواهد بود. همچنین ایشان روایات را بیان می‌کند سپس ارتباط آن‌ها را شرح می­دهد و از آن‌ها مسائل را استخراج می‌نماید. همچنین استنباط‌های ایشان به روشن­تر شدن موضوع و ارشاد و اصلاح قلب می­انجامد و آن را از بیماری‌های شبهات و شهوات می­رهاند. [↑](#footnote-ref-216)
217. - نگاه شود به: (القواعد الحسان لتفسیر القرآن)، قاعده یازدهم ص 28، و برای این قاعده مثال‌های زیادی زده است، و نگاه شود به تفسیرش آیه 7 سوره غافر ص 733. [↑](#footnote-ref-217)
218. - الجامع لأحکام القرآن 18/94. [↑](#footnote-ref-218)
219. - تفسیر ابن کثیر 4/86. [↑](#footnote-ref-219)
220. - بخاری 4970؛ ترمذی 3359؛ و ذکر گفته­های آن‌ها درباره­ی این سوره نیز آمده است در ص 147، 150. [↑](#footnote-ref-220)
221. - بخاری 4969؛ مسلم 4970. [↑](#footnote-ref-221)
222. - الفتح 8/736. [↑](#footnote-ref-222)
223. - البرهان فی علوم القرآن، النوع الثانی: معرفة المناسبات بین الآیات 1/61. و نگاه شود النوع الثانی و الستون: فی مناسبة الآیات و السور از کتاب الإتقان سیوطی 2/138 و در ص دو مثال از آن می­آید. [↑](#footnote-ref-223)
224. - نگاه شود به: تانوع الثالث و الستون: در آیات متشابه از کتاب الإتقان از سیوطی 2/146، و النوع الخامس: علم المتشابه از کتاب البرهان از زرکشی 1/145. [↑](#footnote-ref-224)
225. - اختصاری از کتاب الفوائد ص 5، نگاه شود به مدارج السالکین 1/422. [↑](#footnote-ref-225)
226. - نگاه شود به کتاب: مبادئ أساسیة لفهم القرآن از مودودی/، ص 9، و کتاب: قواعد التدبر الأمثل لکتاب اللهﻷ از میدانی قاعده اول و دوم ص 9، 16. [↑](#footnote-ref-226)
227. - طبری 1/75، الأثر رقم 71، و هدف را از کل جهات بیان می­دارد ص 73-93، و نگاه شود به: مقدمة فی أصول التفسیر از شیخ الإسلام ص 115؛ و برهان زرکشی 2/164؛ الإتقان 2/228 – 238، 309. [↑](#footnote-ref-227)
228. - الفتاوی، 23/252. [↑](#footnote-ref-228)
229. - الجامع لأحکام القرآن 1/24، و قرطبی/ قول ابن عباس ب را بیان می­دارد: (چنانچه از غریب قرآن از من پرسیدید جواب آن را در شعر پیدا کنید؛ همانا شعر دیوان عرب است) سپس نمونه­هایی از تفسیر الفاظ قرآن با استفاده از شعر را بیان می­دارد، و سیوطی/ روایت کامل ابن عباس را در الإتقان آورده است 1/158. [↑](#footnote-ref-229)
230. - الرسالة ص 49. [↑](#footnote-ref-230)
231. - الإتقان 2/229. [↑](#footnote-ref-231)
232. - الفتاوی 13/207. [↑](#footnote-ref-232)
233. - الرسالة ص 14. [↑](#footnote-ref-233)
234. - ابن قیم/ از کتب کلام می­گوید: (بدان وقتی که به کتاب‌های دیگران و آراء و نظرات و استدلال‌هایشان نگاه شود، انسان متوجه می­شود که در آن‌ها علومی وجود دارد که هیچ اعتباری ندارند و فقط آراء و نظرات شخصی می­باشند، گمان‌های کاذبی وجود دارد که هیچ حقی را در بر نمی­گیرد، اموری وجود دارد که هیچ نفعی برای قلب و تزکیه انسان ندارد، علوم صحیحی وجود دارد که راه کسب آن‌ها ناهموار و سخت است، و برای اثبات این علوم صحیح سخنان زیادی گفته­اند که نفع چندانی ندارد. و زیباترین و بهترین چیزهایی که نزد متکلمین است، به بهترین وجه و زیباترین شکل در قرآن وجود دارد. و متکلمان فقط فلسفه بافی و زور زدن بی­خودی را در بیان الفاظ متحمل می­شوند. متکلمان فکر می‌کنند با این قواعدی که وضع کرده­اند شبهات و شکیات را در مورد دین از بین می­برند، در حالیکه انسان زیرک اگر دقت کند می­داند که این کار متکلمان فقط بر مقدار شبهات و شکیات می­افزاید و امکان ندارد که شفا، هدایت، علم، یقین از قرآن و سنت رسول خدا حاصل نشود و از کلام متکلمین بدست آید)، إغاثة اللهفان من مصاید الشیطان، 1/54. [↑](#footnote-ref-234)
235. - برای شناخت فرق‌های بین کلمات مترادف نزدیک نگاه شود به: (الفروق اللغویة) از ابی­هلال عسکری، و (الإتقان)، قاعده: فی الألفاظ التی یظن بها الترادف ولیس منه 1/254. [↑](#footnote-ref-235)
236. - هشام حمصی در کتابش: (قبس من الإعجاز) 5 مثال آورده ص 36 سپس می­گوید: «بدون شک هر واعظ و معلمی نیاز به دانش بحث دلالت تضمنی دارد، خصوصاً کسی که درس تفسیر قرآن را تدریس می­کند»، ص 40. [↑](#footnote-ref-236)
237. - به اختصار از مقدمة فی أصول التفسیر ص 52؛ و مجموع الفتاوی 13/341، و نگاه شود به: قاعده 18 (حول النظر فی الألفاظ المتقاربة المعنی أو المترادفة)، از کتاب (قواعد التدبر الأمثل) از میدانی، ص 117. [↑](#footnote-ref-237)
238. - البرهان 2/171. [↑](#footnote-ref-238)
239. - نگاه شود به: مقدمة فی أصول التفسیر از شیخ الإسلام، ص 95؛ و تفسیر ابن کثیر، 1/9. [↑](#footnote-ref-239)
240. - معالم فی الطریق ص 15. [↑](#footnote-ref-240)
241. - کسانی که دین را نوآوریها و بدعتها پاک می‌کنند. (مترجم) [↑](#footnote-ref-241)
242. - بیهقی در الأسماء والصفات ص 82؛ و احمد در الزهد؛ و ابن عساکر. نگاه شود به: الکنز 1/125، 218؛ و حیاة الصحابة 4/23. [↑](#footnote-ref-242)
243. - الظلال ج5، ص 2836. [↑](#footnote-ref-243)
244. - به تعلیق بخاری 2/172؛ نگاه شود به: مختصر قیام اللیل ص 142. [↑](#footnote-ref-244)
245. - البته این احوال و زمان‌ها باید با حدیث صحیح به ما رسیده باشد و شایسته شأن قرآن عظیم نیست که با هر چیزی که حدیث نام دارد تفسیر شود. (مترجم) [↑](#footnote-ref-245)
246. - الجامع لأحکام القرآن 1/21. [↑](#footnote-ref-246)
247. - تیسیر الکریم الرحمن ص 12. [↑](#footnote-ref-247)
248. - الفوائد ص 1. [↑](#footnote-ref-248)
249. - وزنی که می‌تواند در یک شعر و یا نثر مسجع وجود داشته باشد، که البته هیچکدام از این دو مورد شایسته مقایسه با قرآن نیستند. (مترجم) [↑](#footnote-ref-249)
250. - الموافقات ص 806. [↑](#footnote-ref-250)
251. - قواعد التدبر الأمثل لکتاب الله، ص 23. [↑](#footnote-ref-251)
252. - الجامع لأحکام القرآن 15/192. [↑](#footnote-ref-252)
253. - الجامع لأحکام القرآن 5/290. [↑](#footnote-ref-253)
254. - تفسیر طبری 1/61، با تصرف. [↑](#footnote-ref-254)
255. - البرهان 2/160. [↑](#footnote-ref-255)
256. - أخلاق حملة القرآن ص 40. [↑](#footnote-ref-256)
257. - به روایت عثمانس، بخاری 9/66؛ ترمذی 2909؛ ابو داود 1452. [↑](#footnote-ref-257)
258. - الفتاوی 13/304. [↑](#footnote-ref-258)
259. - مقدمة فی أصول التفسیر، مجموع الفتاوی 13/332. [↑](#footnote-ref-259)
260. - أضواء البیان 7/438. [↑](#footnote-ref-260)
261. - الآداب الشرعیة 2/300. [↑](#footnote-ref-261)
262. - بخاری 75؛ الفتح 1/169. [↑](#footnote-ref-262)
263. - بخاری 3756. [↑](#footnote-ref-263)
264. - باختصار از فتح الباری، 1/170. [↑](#footnote-ref-264)
265. - اصفهانی/ در لابه لای سخنانش گفته که: شرف و ارزش علوم به سه چیز است: موضوع علم، هدف علم و مقدار نیاز مردم به آن علم. [↑](#footnote-ref-265)
266. - الإتقان 2/223 با تصرف. [↑](#footnote-ref-266)
267. - زاد المسیر فی علم التفسیر، 1/3. [↑](#footnote-ref-267)
268. - مدارج السالکین 1/453. [↑](#footnote-ref-268)
269. - متن قصیدتین النونیة و المیمیة، ص 36، فصل: فی تفریق بین الخلق والامر. [↑](#footnote-ref-269)
270. - الجامع از قرطبی 1/26؛ و مانند آن در زاد المسیر 1/4. [↑](#footnote-ref-270)
271. - مختصر شعب الایمان، 17، ضمن الرسائل المنیریة. [↑](#footnote-ref-271)
272. - الجامع لأحکام القرآن 1/14. [↑](#footnote-ref-272)
273. - بخاری 5002؛ و مانند آن را طبری در تفسیرش آورده است 1/60، 83. [↑](#footnote-ref-273)
274. - بخاری 7/81؛ تفسیر طبری 1/60، 81؛ تفسیر ابن کثیر 1/10. [↑](#footnote-ref-274)
275. - ابن سعد 4/154، عن حیاة الصحابة 3/257. [↑](#footnote-ref-275)
276. - عبد بن حمید، و ابن منذر، و ابن مبارک، و ابن جریر، و ابن ابی حاتم، و الحاکم بطور مختصر و آن را صحیح دانسته است، به همان گونه در کنزالعمال 1/234. از (حیاة الصحابة) 3/219. [↑](#footnote-ref-276)
277. - مختصر قیام اللیل از مروزی ص 149، و تمام قصه در ص 152آمده است. [↑](#footnote-ref-277)
278. - تفسیر طبری 1/90؛ الأثر 108؛ مقدمة فی أصول التفسیر ص 102. [↑](#footnote-ref-278)
279. - زاد المسیر 1/4. [↑](#footnote-ref-279)
280. - مقدمه­ی تفسیرش، الجامع لأحکام القرآن 1/2. [↑](#footnote-ref-280)
281. - أخلاق حملة القرآن ص 82. [↑](#footnote-ref-281)
282. - الموطأ 1/205. [↑](#footnote-ref-282)
283. - نگاه شود به: الجامع لأحکام القرآن 1/40؛ تهذیب سیر أعلام النبلاء 1/35/أ؛ و ابن سعد در الطبقات 4/121. [↑](#footnote-ref-283)
284. - تفسیر طبری 1/60، 84. [↑](#footnote-ref-284)
285. - الفتاوی 17/139. [↑](#footnote-ref-285)
286. - الجامع لأحکام القرآن 11/176. [↑](#footnote-ref-286)
287. - مفتاح دار السعادة ص 203. [↑](#footnote-ref-287)
288. - تیسیر الکریم ص 394. [↑](#footnote-ref-288)
289. - العقیدة الواسطیة ص 103، ط 6، شرح هراس. [↑](#footnote-ref-289)
290. - الجامع لأحکام القرآن 11/176. [↑](#footnote-ref-290)
291. - بخاری به صورت تعلیق آن را آورده است، ک 97، ب/53؛ الفتح 13/521؛ طبری 27/97؛ ابونعیم فی الحلیة 3/76. [↑](#footnote-ref-291)
292. - تیسیر الکریم الرحمن ص 825. [↑](#footnote-ref-292)
293. - نگاه شود به تفسیر ابن کثیر 1/529. [↑](#footnote-ref-293)
294. - الفوائد ص 156. [↑](#footnote-ref-294)
295. - معجم الأدباء لیاقوت، 18/63، نقلی از مقدمه ناشر؛ تفسیر طبری ص 1. [↑](#footnote-ref-295)
296. - الجامع لأحکام القرآن 1/21. [↑](#footnote-ref-296)
297. - نگاه شود به: کتاب البدع والحوادث ص 98. [↑](#footnote-ref-297)
298. - طرطوشی در سال 530 ﻫ وفات یافت. [↑](#footnote-ref-298)
299. - کتاب البدع و الحوادث ص 98. [↑](#footnote-ref-299)
300. - ابن جوزی/ در سال 597ﻫ فوت کرد. [↑](#footnote-ref-300)
301. - تلبیس ابلیس ص 115. [↑](#footnote-ref-301)
302. - تفسیر طبری 1/60، 87. [↑](#footnote-ref-302)
303. - بخاری 9/79؛ و مانند آن نزد ابو داود 1456؛ و النسائی 2/197. [↑](#footnote-ref-303)
304. - نسائی 2/181؛ مانند آن ترمذی 2924، و گفته است حدیث حسن صحیح است؛ ابو داود 4001؛ ابن خزیمة آن را صحیح دانسته است؛ دار قطنی 181؛ أحمد 6/203، و حاکم؛ نگاه شود به: جامع الأصول 2/463؛ شیخ آلبانی آن را در ضعیف ابی داود 260 ضعیف دانسته است، و در صفة الصلاة گفته است: (قراء مفسرة حرفا حرفاً)، ص 124، ابن مبارک در الزهد 1/162؛ و ابو داود به سند صحیح. [↑](#footnote-ref-304)
305. - زاد المسیر 5/70؛ و نگاه شود: أخلاق حملة القرآن ص 82. [↑](#footnote-ref-305)
306. - شرح السنة 2/465. [↑](#footnote-ref-306)
307. - الجامع لأحکام القرآن 19/37. [↑](#footnote-ref-307)
308. - بخاری 1/194؛ مسلم 4/181؛ أحمد 4/298، 302؛ ابن ماجه 834، 835. [↑](#footnote-ref-308)
309. - مختصر قیام اللیل از مروزی 149. [↑](#footnote-ref-309)
310. - بخاری 7527؛ و اضافه می­کند: آن را آشکار کند؛ مسلم 792؛ ابو داود 1470؛ أحمد 1476؛ ابن ماجه 1337. [↑](#footnote-ref-310)
311. - التبیان ص 78؛ ریاض الصالحین: باب زیبا کردن صوت برای قرآن، و طلب کردن قاریان از صوت و گوش دادن به آن ص 329. [↑](#footnote-ref-311)
312. - التبیان ص 77. در شرح مسلم 6/80. [↑](#footnote-ref-312)
313. - المجموع 3/396. [↑](#footnote-ref-313)
314. - الإتقان فی علوم القرآن 1/142. [↑](#footnote-ref-314)
315. - المهذب 2/419. [↑](#footnote-ref-315)
316. - کسانی که این قول را قبول کرده­اند: ابوحنیفة و یارانش، شافعی، ابن مبارک، نضر بن شمیل و ابی‌جعفر، ابی الحسن ابن بطال، قاضی ابی بکر ابن العربی و غیره. [↑](#footnote-ref-316)
317. - ابو داود از عبدالجبار بن الورد روایت می­کند: (شنیدم که ابی ملیکه می­گفت: عبید الله بن ابی یزید می­گفت: ابولبابة از کنار ما گذشت و ما دنبالش رفتیم و شنیدیم که می­گفت: شنیدم از رسول اللهص که فرموده است: «کسی که لحن زیبا به قرآن خواندن ندهد از ما نیست». گفت: به ابن ابی ملیکة گفتم: ‌ای ابا محمد آیا کردی را دیده­ای... )، ابن حجر آن را از وی با اسناد صحیح آورده است. الفتح 9/72؛ و آلبانی/ گفته است: حسن صحیح می­باشد. سنن ابی داود شماره 1471، چاپ بیت الأفکار. [↑](#footnote-ref-317)
318. - از ابن عباسب به شکل مرفوع آمده است: «بهترین مردم کسی است که وقتی قرآن می‌خواند آن را غمگین کند»، طبرانی در الکبیر 3/101/1؛ از او ابو نعیم در الحلیة 4/19؛ و در روایتی از عایشةل به شمل مرفوع: (چنانچه قرآن می­خواند او را باخشیة در حضور الله می‌یافتم)؛ تخرج آن از اصبهانی 2/58؛ دارمی 2/471؛ بإیجاز از تخریج آلبانی در صحیحش، آن را صحیح دانسته و لفظ آخر را ترجیح داده است. نگاه شود به: الصحیحة 1583، 4/111. و صحیح الجامع 1/676 و الزهد از ابن مبارک ص 37. و نگاه شود به: ابن ماجه شماره 1339. و نگاه شود به: تخریج الحدیث فی حاشیة أخلاق حملة القرآن ص 79. [↑](#footnote-ref-318)
319. - قرطبی/ ذکر می‌کند که او بسوی آن جماعت رفت که از آن‌ها ابن حبان البستی می­باشد؛ و ابن مفلح ذکر کرده­ است: از آن‌ها اللیث بن سعد می­باشد، آداب الشرعیة 2/299. [↑](#footnote-ref-319)
320. - ابو داود 904؛ ترمذی در الشمائل315؛ أحمد 4/25، 26؛ نسائی 3/13؛ ابن خزیمة آن را صحیح دانسته اشت؛ ابن حبان 522؛ و حاکم؛ و آلبانی در (مختصر الشمائل) 276 آن را صحیح دانسته است؛ و ابو داود 839؛ و نگاه شود به: تخریج ارنأؤوط در تحقیق (شرح السنة) 3/245؛ و گفته است اسناد آن قوی می­باشد. [↑](#footnote-ref-320)
321. - با ایجاز از الجامع لأحکام 1/11 سپس / گفته است: این اختلاف در معنای حاصل شده در مورد کسی روی می­دهد که معنای قرآن را نمی­فهمد و فقط الفاظ و اصوات قرآن را بر زبان جاری می­کند، پس اگر شخصی فقط به زیبایی قرائت قرآن اهمیت دهد و معنا را درک نکند این کار حرام است، همچنانکه قاریان سرزمین مصر این کار را انجام می­دهند نزد پادشاهان و مردگان قرآن می‌خوانند و پول جایزه می­گیرند، که این کار باعث می­شود ثواب و پاداش اعمالشان از بین برود و با این کارشان کتاب الله – قرآن – را تغییر می­دهند؛ برای شرح. تفصیل بیشتر نگاه شود به: الآداب الشرعیة از ابن مفلح ص 297؛ التبیان از نووی ص 79؛ زاد المعاد فی هدی خیر العباد 1/452؛ و کتاب البدع و الحوادث از طرطوشی ص 96. و الجامع لأحکام القرآن 15/249. [↑](#footnote-ref-321)
322. - هیثمی در المجمع 7/170، و گفته است: ابو یعلی آن را روایت کرده است و در اسناد آن خالد بن نافع اشعری وجود دارد که ضعیف است؛ و حافظ گفته است: (و ابن سعد از حدیث انس که سندش بر شرط مسلم است، چنین روایت می‌کند که ابوموسی شبی بیدار شد و نماز می­خواند، زنان پیامبرص صدایش را شنیدند، ابوموسی خوش صدا بود، زنان بیدار شدند و گوش دادند؛ زمانی که صبح شد به ابوموسی جریان شب گذشته گفته شد؛ و گفت: اگر می­دانستم آن‌ها گوش می­دهند خیلی زیباتر می­خواندم )، الفتح 9/81. نقلی از تحقیق زاد المعاد 1/484. [↑](#footnote-ref-322)
323. - زاد المعاد فی هدی خیر العباد 1/486-493؛ نگاه شود به: الفتح 9/72. [↑](#footnote-ref-323)
324. - الفتح 9/72. برای توضح کلمه­ی قرائت را اضافه کردم. [↑](#footnote-ref-324)
325. - در روایتی که بحاری از فاطمهل آورده است: «پیامبر پنهانی به من گفت: که جبرئیل هر سال قرآن را با من بازخوانی می‌کند و امسال دو بار با من بازخوانی کرد، و فکر می‌کنم به خاطر نزدیک شدن زمان مرگم این کار را کرده است»، بخاری 3623، 6285، و در روایت ابن عباسب: «پیامبرص قرآن را بر جبرئیل عرضه می­کرد) بخاری 4997؛ و در روایت ابو هریرهس: قرآن را بر پیامبرص عرضه می­کرد»، بخاری 4998، ابن حجر/ «معارضة: رابطه و عمل دو طرفه، یعنی هر دو – پیامبرص و جبرئیل – قرآن را برای همدیگر می­خواندند و می‌شنیدند»، الفتح 9/43. [↑](#footnote-ref-325)
326. - بخاری 4/99؛ مسلم 2307. [↑](#footnote-ref-326)
327. - الفتح 9/45. [↑](#footnote-ref-327)
328. - مسلم 373؛ الترمذی 373؛ نسائی 1658؛ دارمی 1350؛ مالک 285. [↑](#footnote-ref-328)
329. - مفصل: از سوره­ی حجرات تا آخر قرآن می­باشد. [↑](#footnote-ref-329)
330. - قسمتی از قرآن که در نماز خوانده شود. (مترجم) [↑](#footnote-ref-330)
331. - بخاری 775، 5043؛ مسلم 822؛ ابو داود 1396؛ أحمد 1/380، نگاه شود به: الفتح 9/89، و تعلیق فؤاد زملی بر کتاب: (أخلاق حملة القرآن) ص 19. [↑](#footnote-ref-331)
332. - آجری در اخلاق حملة القرآن در آخر کتابش ص 83 آن را تخریج کرده است؛ نگاه شود به: التبیان ص 65؛ و الفتح 9/89. [↑](#footnote-ref-332)
333. - مختصر قیام اللیل از مروزی 132؛ و الجامع لأحکام القرآن 19/37. [↑](#footnote-ref-333)
334. - أوس بن حذیفةس درباره راه ختم قرآن در هفت روز گفته است: «از اصحاب پیامبرص پرسیدم چگونه قرآن را تقسیم کنیم؟ گفتند: سه [سوره]، و پنج و هفت و نه و یازده و سیزده و قسمت مفصل» ابو داود 1393؛ ابن ماجه 1345؛ و در سند آن عثمان بن عبدالله بن أوس وجود دارد که حافظ در التقریب گفته است: قابل قبول است اگر از سندهای دیگرش تبعیت شود وگرنه سندش لِیِّن است. و ذهبی در المیزان گفته است: محله الصدق. نقلی از تخریج الوادعی بر تفسیر ابن کثیر 1/18؛ نگاه شود به: تخریج الأرنأؤوط بر جامع الأصول 2/457. و معنی حدیث این است که در روز اول سه سوره می­خواندند و در روز دوم پنج سوره و به همین ترتیب. [↑](#footnote-ref-334)
335. - بخاری 1974، 5052؛ مسلم 1159، و این لفظ برای اوست؛ احمد 2/165، 189؛ ابو داود 1388؛ نسائی 2390؛ ابن ماجه 1346؛ ترمذی 3116؛ و در آن آمده است، (فرمود: آن را در پنج روز ختم کن. گفتم: طاقت من بیشتر از آن است، فرمود: رخصتی از طرف من نداری)، ترمذی گفته است: حدیث حسن صحیح غریب می­باشد، و آن نزد أحمد 2/188، 195. [↑](#footnote-ref-335)
336. - ترمذی 3117، و گفته است: حدیث حسن غریب؛ ابو داود 1395؛ أحمد 2/158؛ و آلبانی گفته است: اسناد آن حسن می­باشد؛ و در اکثر طرق حدیث لفظ چهل روز نیامده است. نگاه شود به: تخریج آن در السلسلة الصحیحة 4/17، شماره 1512، 1513. [↑](#footnote-ref-336)
337. - ترمذی بعد از حدیث شماره 3116 آن را در سننش آورده است. [↑](#footnote-ref-337)
338. - ابن سعد در الطبقات 1/376؛ و آلبانی آن را ذکر کرده است در السلسلة الصحیحة شماره 2466، و در مورد اسناد سعد گفته است: (ضعیف... ولی شهادتی است بر حدیث نهی ویص بر عبدالله بن عمرو؛ و حدیث کسی که قرآن را در سه روز کمتر بخواند آن را نمی­فهمد). و آن را حجت دانسته است در صفة الصلاة النبی 120؛ و در صحیح الجامع شماره 4866. [↑](#footnote-ref-338)
339. - مسلم شماره 746؛ و ابو داود 1342. [↑](#footnote-ref-339)
340. - الأذکار ص 85؛ و مانند آن در التبیان ص 45. [↑](#footnote-ref-340)
341. - الآتقان 1/137. [↑](#footnote-ref-341)
342. - أحمد 2/195؛ الترمذی 3120؛ و گفته است حدیث حسن صحیح می­باشد؛ ابن ماجه 1347؛ ابو داود 1390، 1394؛ و طیالسی 2295؛ و نووی آن را در التبیان صحیح دانسته است ص 46، و آلبانی در صحیح ابو داود 1257؛ و در الصحیحة شماره 1513 و در صحیح الجامع 4866. [↑](#footnote-ref-342)
343. - ذهبی/ گفته است با تعلیق از فعل وکیع بن جراح/ و از او روایت می‌کند که قرآن را شبی یک بار ختم می­کرد: (دین آسان است و تبعیت از سنت اولی­تر است پس خداوند ار وکیع راضی باشد و مثل وکیع وجود ندارد؟!)، سیر أعلام النبلاء 7/39/2. [↑](#footnote-ref-343)
344. - ترمذی آن را در پس حدیث شماره 3116 آورده است. [↑](#footnote-ref-344)
345. - التبیان فی آداب حملة القرآن ص 46؛ و الأذکار ص 86. [↑](#footnote-ref-345)
346. - مختصر منهاج القاصدین، ص 67-68. [↑](#footnote-ref-346)
347. - فضائل القرآن از ابن کثیر ص 46؛ أخلاق حملة القرآن ص 82؛ الفتح 9/89؛ مختصر قیام اللیل 149. [↑](#footnote-ref-347)
348. - ابن حجر آن را الفتح 9/89 ذکر می­کند. [↑](#footnote-ref-348)
349. - مختصر قیام اللیل از مروزی 149. [↑](#footnote-ref-349)
350. - مسلم 1764؛ نسائی 1633؛ ابو داود 871؛ ترمذی 262؛ ابن ماجه 897. [↑](#footnote-ref-350)
351. - پاک است کسی که صاحبِ قدرت و پادشاهی و بزرگی و عظمت می­باشد. [↑](#footnote-ref-351)
352. - ابو داود 873؛ نووی آن را در المجموع 4/67 صحیح دانسته است؛ و آلبانی در صحیح ابی داود 817. [↑](#footnote-ref-352)
353. - احمد 6/92، 119. [↑](#footnote-ref-353)
354. - مسلم 395؛ ابو داود 821؛ ترمذی 2953؛ نسائی 908؛ مالک در الموطأ 1/84. [↑](#footnote-ref-354)
355. - مختصر قیام اللیل 131. [↑](#footnote-ref-355)
356. - نزهة الفضلاء تهذیب سیر أعلام النبلاء 2/662. [↑](#footnote-ref-356)
357. - نگاه شود به: لطائف المعارف ص 203. [↑](#footnote-ref-357)
358. - بخاری 4642؛ از ابن عباسب: فرموده­اش «الجزل» یعنی: بخشش و اعطای زیاد و بیش از حد. [↑](#footnote-ref-358)
359. - احمد 2104؛ ابن ماجه 1389؛ و در مصباح الزجاجة گفته است اسناد آن صحیح می­باشد؛ و عراقی اسناد آن را در الإحیاء 1/2820 صحیح دانسته است؛ نسائی 1/177؛ حاکم 1/241 و آن را صحیح دانسته است؛ و وافقه الذهبی؛ و آلبانی در صحیح نسائی آن را حسن دانسته است شماره 1010(چاپ بیت الأفکار)؛ و در صفة الصلاة آن را حجت دانسته است ص 121؛ و الأرناؤوط آن را حسن دانسته است، تخریج مختصر منهاج القاصدین ص 54. [↑](#footnote-ref-359)
360. - مختصر قیام اللیل ص 149. [↑](#footnote-ref-360)
361. - تخریج أحادیث إحیاء علوم الدین 2/706، 848، و نسبت داده است به ابی‌عبید در (الفضائل). [↑](#footnote-ref-361)
362. - نووی در التبیان ص 62؛ نگاه شود به: باب تکرار کردن زیاد آیه­ای توسط نمازگزار و تدبر کردن در آن، از کتاب مختصر قیام اللیل از مروزی ص 148. [↑](#footnote-ref-362)
363. - تخریج أحادیث أحیاء علوم الدین 2/707، 848. [↑](#footnote-ref-363)
364. - مختصر قیام اللیل از مروزی ص 150؛ و الزهد از ابن مبارک ص 97. [↑](#footnote-ref-364)
365. - مختصر قیام اللیل از مروزی ص 151. [↑](#footnote-ref-365)
366. - صاحب الإحیاء 847؛ نووی در التبیان ص 62؛ و محقق کتاب مجدی السید ابراهیم گفته است: طبرانی در الکبیر آن را تخریج کرده است، شماره 1251 و اسناد آن صحیح می­باشد. [↑](#footnote-ref-366)
367. - مختصر منهاج القاصدین ص 68. [↑](#footnote-ref-367)
368. - الأذکار ص 90. [↑](#footnote-ref-368)
369. - مفتاح الدار السعادة 1/222. [↑](#footnote-ref-369)
370. - البرهان از زرکشی 2/197. [↑](#footnote-ref-370)
371. - مختصر منهاج القاصدین ص 68. [↑](#footnote-ref-371)
372. - کلماتی که مفهوم آن آشنا یا آسان نیست. (مترجم) [↑](#footnote-ref-372)
373. - الجامع لأحکام القرآن 1/2. [↑](#footnote-ref-373)
374. - الجامع لأحکام القرآن 1/27، و آن را نسبت داده است به (نوادر الأصول). [↑](#footnote-ref-374)
375. - مفتاح دار السعادة ص 402. [↑](#footnote-ref-375)
376. - مختصر منهاج القاصدین ص 68. [↑](#footnote-ref-376)
377. - بخاری 5042؛ مسلم 297، 233؛ نسائی 2/180؛ ابوداود 1473، از طریق ابوهریرهس. [↑](#footnote-ref-377)
378. - الآداب الشرعیة 2/297. [↑](#footnote-ref-378)
379. - الإتقان فی علوم القرآن 1/140. [↑](#footnote-ref-379)
380. - نگاه شود به: روش استنباط حکمت‌ها و استنباط احکام ص از همین کتاب. [↑](#footnote-ref-380)
381. ابو هلال عسکری/ گفته است: «دلالت یک آیه بر چیزی، همانی است که برای رسیدن به آن چیز بر آن استدلال می­شود. مثل فرموده­ی الله: «الحمد لله» که دلالت بر شناخت الله دارد. و دلالت تضمنی آیه، همان احتمال قرار گرفتن آن چیز در درون آن آیه است اگر مانعی وجود نداشته باشد». الفروق اللغویة، ص 62. [↑](#footnote-ref-381)
382. - تیسیر الکریم الرحمن 12. [↑](#footnote-ref-382)
383. - تفسیر ابن کثیر 1/58 با تصرف آسان کردن. [↑](#footnote-ref-383)
384. - مختصر شده از الجامع لأحکام القرآن 1/73، و وقتی ماوردی/ وجوه اعجاز را ذکر می­کند، از آن‌ها موارد زیر را بیان می­دارد: «بلاغت قرآن: از آن جهت که الفاظ قرآن کوتاه ولی پر معنی هستند، بیان و شیوایی قرآن، ناتوان بودن از آوردن الفاظی مثل الفاظ قرآن، توصیفات شگفت انگیز، و خواننده­ی قرآن خسته و بی­حوصله نمی­شود. خبر دادن از مسائل و رویدادهای گذشته، خبر دادن از مسائل غیبی­ای که در آینده روی می­دهد، گرد آوری علومی که عرب با آن‌ها سر و کار نداشته، و علمای امت هم به آن آگاهی نداشته­اند» نگاه شود به: النکت و العیون 1/30. [↑](#footnote-ref-384)
385. - القواعد الحسان از سعدی/ ص 51؛ قاعده 19. [↑](#footnote-ref-385)
386. - مرجع قبلی ص 65 قاعده 22 و برای آن‌ها مثال‌های زیادی زده است. [↑](#footnote-ref-386)
387. - در کتابش البرهان فی علوم القرآن تحت عنوان: اسلوب‌های قرآن و هنرهای بلاغتش از 2/397 تا 4/141. [↑](#footnote-ref-387)
388. - و ابن کثیر به ناقص بودن کلام بشر اشاره داشته – حتی اگر شعر زیبایی باشد – و اینگونه بیان می­دارد که: فایده نمی­رساند کلام متکلم مگر اینکه او از مسائل پنهانی و دقیق خبر داشته باشد. تفسیر ابن کثیر 1/58. [↑](#footnote-ref-388)
389. - اقتباس از کتاب التصویر الفنی فی القرآن از سید قطب/ ص 36، 241، و در اول کتاب ذکر می­کند که این اسلوب‌ها منبع تأثیر گرفتن از قرآن در مسلمانان اولیه بوده است، و در کتابش مثال‌های زیادی بر بیان اسلوب­های تصاویر هنری در قرآن را ذکر می­کند. [↑](#footnote-ref-389)
390. - التبیان فی اقسام القرآن ص 4. [↑](#footnote-ref-390)
391. - نگاه شود به: البرهان از زرکشی 3/404؛ و قبس من الاعجاز ص 34 از هشام حمصی. [↑](#footnote-ref-391)
392. - زمخشری/ درباره­ی آن بعد از آوردن دو مثال می­گوید: در هر دوی آن‌ها لفظ خبر است ولی مراد از آن نهی می­باشد و این روش بلیغ­تری برای نهی می­باشد. نقلی از البرهان 3/404. [↑](#footnote-ref-392)
393. - البرهان 3/363. [↑](#footnote-ref-393)
394. - نگاه شود به: البرهان 3/383. [↑](#footnote-ref-394)
395. - مثل این کلامش: ﴿يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ هَلۡ أَدُلُّكُمۡ عَلَىٰ تِجَٰرَةٖ تُنجِيكُم مِّنۡ عَذَابٍ أَلِيمٖ١٠﴾ [الصف: ١٠] ترجمه: «ای کسانی که ایمان آورده­اید آیا شما را بر تجارتی رهنمون شوم که شما را از عذاب دردناک نجات می­دهد». [↑](#footnote-ref-395)
396. - نگاه شود به کلام ابن کثیر/ المتقدم ص 86. [↑](#footnote-ref-396)
397. - مانند این کلام الله تعالی: ﴿وَقَضَىٰ رَبُّكَ أَلَّا تَعۡبُدُوٓاْ إِلَّآ إِيَّاهُ وَبِٱلۡوَٰلِدَيۡنِ إِحۡسَٰنًاۚ﴾ [الإسراء: ٢٣]. ترجمه: «و پروردگارت حکم کرد که غیر او را عبادت نکنید و به والدین احسان کنید». [↑](#footnote-ref-397)
398. - مانند این کلام الله تعالی: ﴿وَٱتَّقُواْ ٱللَّهَ ٱلَّذِي تَسَآءَلُونَ بِهِۦ وَٱلۡأَرۡحَامَۚ﴾ [النساء: ١] ترجمه: «از الله که به [نام] او از همدیگر درخواست می­کنید، و از [گسستن] رابطه­ی خویشاوندی تقوا پیشه کنید». [↑](#footnote-ref-398)
399. - نگاه شود به: تعلیق قرطبی/ ص 85. [↑](#footnote-ref-399)
400. - الموافقات 3/859. [↑](#footnote-ref-400)
401. - مقدمه طبری در تفسیرش 1/30. [↑](#footnote-ref-401)
402. - مسلم 2699؛ ترمذی 2646؛ ابو داود 3643؛ ابن ماجه 225؛ احمد 2/252، 407؛ ابن حبان 84. [↑](#footnote-ref-402)
403. - بخاری 4/99؛ مسلم 2307. [↑](#footnote-ref-403)
404. - الجواب الصحیح فی أحکام صلاة اللیل والتراویح ص 12. [↑](#footnote-ref-404)
405. - طبرانی در الأوسط، هیثمی گفته است رجال آن صحیح می­باشد 1/65؛ نگاه شود به: حیاة الصحابة 3/75. [↑](#footnote-ref-405)
406. - او عبد بن حبیب کوفی قاری قرآن از بزرگان تابعین و شخصی قابل اعتماد و دارای حافظه­ی قوی است و ظاهراً پدرش هم صحابی بوده است؛ نگاه شود به: تقریب التهذیب 1/408. [↑](#footnote-ref-406)
407. - طبری 1/28؛ تفسیر ابن کثیر 1/10؛ جامع لأحکام القرآن 1/39؛ زاد المسیر 1/4؛ امام احمد آن را روایت کرده است که در اسناد آن عطاء بن السائب وجود دارد که در اواخر عمرش دچار اختلال حافظه شده؛ نگاه شود به: مجمع الزوائد 1/165؛ الفتاوی 13/402؛ القاعدة المراکشیة ص 28. [↑](#footnote-ref-407)
408. - الجامع لأحکام القرآن 1/39؛ و آن را به عبد الرزاق نسبت داده است؛ ابن سعد 6/72؛ هیثمی 1/165؛ احمد 5/410؛ الکنز 123. نگاه شود به: حیاة الصحابة 3/175. [↑](#footnote-ref-408)
409. - بخاری 6537، 6536، 103، الفتح 11/400. [↑](#footnote-ref-409)
410. - الفتح 1/197. [↑](#footnote-ref-410)
411. - ترمذی 2/201؛ ابن جریر 18/26، و نزد وی روایتی از حدیث ابوهریرهس وجود دارد؛ حاکم 2/393، 394، و آن را صحیح دانسته و وافقه؛ بغوی در تفسیرش 6/25؛ أحمد 6/159، 205؛ و آلبانی آن را در الصحیحة صحیح دانسته است 162، 1/304 و متبعاتی از حدیث را ذکر می­کند. [↑](#footnote-ref-411)
412. - الزهد ابن مبارک 350. [↑](#footnote-ref-412)
413. - بخاری 6/14؛ مسلم که این لفظ از وی می­باشد 3/1511 شماره 147. [↑](#footnote-ref-413)
414. - طبرانی در الکبیر، نگاه شود به: حیاة الصحابة 3/216؛ و در مجمع الزوائد گفته است: در بین راویان آن محمد بن عمر وجود دارد که ابو داود و ابو زرعة او را ضعیف دانسته‌اند و ابن حبان ثقه دانسته است. [↑](#footnote-ref-414)
415. - بخاری 3/74، الفتح 1/168، 3/78، باب: ما ذکر ذهاب موسی فی البحر إلی الخضرإ، و باب: خروج فی طلب العلم. ابن حجر گفته است: در آن فضل زیاد کردن علم وجود دارد حتی اگر با مشقت باشد و به سفر منجر شود و همچنین خضوع زیاد در برابر کسی که آن را می­آموزد و وجه دلالت آن قول الله تعالی می­باشد که که به پیامبرش÷ فرموده است: ﴿أُوْلَٰٓئِكَ ٱلَّذِينَ هَدَى ٱللَّهُۖ فَبِهُدَىٰهُمُ ٱقۡتَدِهۡۗ﴾ [الأنعام: ٩٠]. ترجمه: «اینان کسانی هستند که الله آنان را هدایت فرموده است پس به شیوه­ی آنان اقتدا کن». و موسی از آن‌ها می­باشد؛ و امت پیامبرص داخل این امر می­شوند بجز آنچه که نسخ آن به ثبت رسیده باشد، الفتح 1/175. [↑](#footnote-ref-415)
416. - بخاری 4538. [↑](#footnote-ref-416)
417. - فتح الباری 8/202. [↑](#footnote-ref-417)
418. - جامع بیان العلم از ابن عبدالبر 1/22. [↑](#footnote-ref-418)
419. - مرجع قبلی 1/24. [↑](#footnote-ref-419)
420. - مفتاح دار السعادة ص 217. [↑](#footnote-ref-420)
421. - بخاری 4967، مسلم 4/219. [↑](#footnote-ref-421)
422. - بخاری 4968، مسلم 4/217. [↑](#footnote-ref-422)
423. - مسلم 2038؛ مالک در الموطأ 2/932؛ ترمذی 2370؛ و در روایتش ذکر می‌کند که آن انصاری هیثم بن التهیانس بود. [↑](#footnote-ref-423)
424. - به معنی تبعیت از توانائی­ها و فضائلش می­باشد و دست گرفتن به آنچه که سنت است، نگاه شود به: معنی قول الله تعالی: ﴿ٱلَّذِينَ يَسۡتَمِعُونَ ٱلۡقَوۡلَ فَيَتَّبِعُونَ أَحۡسَنَهُۥٓۚ﴾ [الزمر: ١٨]. در زاد المسیر 3/99، 7/47. [↑](#footnote-ref-424)
425. - بخاری 2785، 2769، 5611؛ مسلم 998. [↑](#footnote-ref-425)
426. - عبد بن حمید و بزار أن را تخریج کرده­اند، نگاه شود به: الفتح 8/224، و مانند این روایت در المستدرک 3/568. برای دست یافتن به شأن و منزلت ابن عمر در این­باره، نگاه شود به: تفسیر قرطبی 4/133، ارشاد العقول از ابی سعود 4/58. [↑](#footnote-ref-426)
427. - تفسیر طبری 6/592. [↑](#footnote-ref-427)
428. - بخاری 4750. [↑](#footnote-ref-428)
429. - بخاری 4970؛ ترمذی 3359. [↑](#footnote-ref-429)
430. - الجامع لأحکام القرآن 1/139، ابن کثیر آن را تصدیق کرده و در تفسیرش بیان می­دارد، 1/50. [↑](#footnote-ref-430)
431. - الجامع لأحکام القرآن 2/203. [↑](#footnote-ref-431)
432. - تیسیر الکریم الرحمن 1/121. [↑](#footnote-ref-432)
433. - احمد 6/46؛ نسائی 6/168؛ ابن ماجه 2063؛ بخاری تعلیقی ک/97، ب/9؛ حاکم 2/481، و ذهبی آن را صحیح دانسته و وافقه، محقق جامع الأصول: با اسناد صحیح 2/379. [↑](#footnote-ref-433)
434. - اعرابی به بادیه نشنینان حول مدینه گفته می­شد. (مترجم). [↑](#footnote-ref-434)
435. - الجامع لأحکام القرآن 17/42. [↑](#footnote-ref-435)
436. - ابن کثیر از عبدالرزاق با سندش آن را ذکر می­کند، 2/247. [↑](#footnote-ref-436)
437. - آن را عبد بن حمید ابن منذر و ابن مبارک و ابن جریر و ابن ابی حاتم آن را تخریج کرده­اند و حاکم بطور مختصر که آن را صحیح دانسته است3/542؛ کنز العمال 1/234. نگاه شود به: حیاة الصحابة 3/219، و قصه­ای نزد بخاری است که شاهد آن است و در قبل آن را ذکر کردیم، ص 143. [↑](#footnote-ref-437)
438. - مختصر قیام اللیل از مروزی ص 149. [↑](#footnote-ref-438)